

9829

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE6349

# بیان در تشبیه صاحب سآله بصاآه العین

بسم الله الرحمن الرحیم

بر اهل البصائر مخفی و محتجب نماند که صاحب سآله بصاآه العین با وصف اینکه رسآله  
 اثر بسبب کمال اختصار زائد از است و یک و هجده نیست درین سآله و تشبیه  
 فراوان و در حق ابن عباس دیگر رواة مقبولین شیعه علمای سابقین معاصرین  
 امامیه تقریضا و تصریحا تحریر نموده و امر عظیم نیست که مصنف رسآله مذکور با و  
 ادعای مذہب استغن و ولاهی اهل بیت بعض کلمات سوسی ادب در شان چنان



ولایت بآب حضرت سید الوصیین و آری لیدرین و جناب سید  
 النساء العالمین علیهما افضل صلوات اهلین نوشته چنانچه در باب تفسیر نمود  
 ناب ولایت بآب بنویسد و بهم مخالفت مسلک جناب امیر که کاشمی  
 زود حق جناب سیده نوشته و جناب سیده را خوار و ذلیل نموده  
 بهر بیت که چنین کلمات سورا ادب در حق چنین بزرگان تحریر نموده و  
 زوال المخصم باشد کمال بطریق و جلالت در باب عدم مبالاة با موروثین  
 و در حق ابن عباس گفته فضیلت بزرگی عبداللہ بن عباس که طوق احسانها  
 جناب امیر در کتب است نه از فضائل و کمالات ایما بسبب قرابت ازوم  
 صحبت جناب و بهر شرف و توفیق و توفیق از ایشان امید باشد که در قریب

امام حسین از ایشان وقوع پذیرفته که بنظر اعدایان موجب واقعه کربلاست  
 فانکه لا قرب مع الاقرب کالعضن یا قنسی بر عدم محبت نبیند که ملا بود  
 که روبروی ایشان نهضت فرمودند و از رویای صفا و قنصی و خبر دادند  
 موثر شد و بنا بر مدافعت و دنیا داری مثل عبد الله بن عمر زاریا امیر  
 و بنظر آت کریمه اولیای الدین بشکرت و الحیوة الدنیا کالکسیر  
 عنکم العذاب ولا هم یصرون که نمی نگریتند انتهی کلامه و در حق روا  
 مقبولین بنسبه شیعه چنین نوشته این مقدمات بسکال اول مدیه لاشیخ  
 ثابت میشود که خلافت ائمه پیغمبر صلعم باشد و کفر نزد ما میجمع میشود  
 چه جای مبطورالی آخره و در باب حکما  
 فرقه حقه اشاعیه و سیه و الهی و مان زمان در قالب تصنیف  
 و آمده که علمای شیعه مانند بدترین افراد کائنات و صواب و بلا و منجیه  
 و ره بجای میبروند و ظهور ایشان در آبادی کاهی و رزوی غفرال  
 در لباس غضب و خروج منحصرون و اذ لکین فلیکن انتهی کلامه و در حق  
 سبزه واری چنین تعریف نموده و حال مومن مطابق و غیر او عموما از قصر  
 فضل سبر واری عیان میشود و بعد و کراسامی بزرگان خود بنویسند که  
 ایشان و ساسی شیعه و فرقه حدیث گویند و بعد خطبند  
 درین زمان که خاطر از مناظر طاعت و انانیت سبب خندان می

است و درین عبارت جمله علمای معاصرین را بی فهم قرار داده لغو و بطلان  
من ذلک و در حق عالی جناب علی و تقدس القاب مجتهد العصر الزمان ادا  
الرحمن که سلاله و دوستان سیادت و نقاوه خاندان عصمت و طهارت است  
و تعظیم و تکریم نجاب بمقتضای حدیث اکبر **لَا تُكَلِّمُوا هَؤُلَاءَ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْلَهُمْ وَلَا تُقَامِلُوا سُلَاسِلَهُمْ** و دیگر  
متن فوق علیها بر کافه اهل اسلام واجب و لازم است چنین نوشته اند و بجای  
و ثبوت خلافت نیز بطریق ثلثه از عجایب افادات جناب مجتهد الزمانی و  
مصدق قول شاعر است شعر از افادات مجتهد چه عجب کبریه شناسید گفت  
باران است\* و در جایی دیگر فرموده غالباً اینهمه کون نفس و تشمیر ذیل بوا  
اثبات خلافت نیز بدلیل که از جناب **تهد الزمان** نه اند و را بی جلو  
ظهور مسکیه و بمقتضای حدیث **لَا تُكَلِّمُوا هَؤُلَاءَ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْلَهُمْ وَلَا تُقَامِلُوا سُلَاسِلَهُمْ** بر پایه میر و در معنی  
ایصال ثوب بروی پر فوق جناب جهاد و آب و الدباجهش خواهد بود که در  
ادخال پدرش در زمره قادیان خلفای راشدین و اخراج امیر المؤمنین چه  
تحریرها که بکار نه بردند اند الح و در مقام دیگر نوشته هرگاه درین اوقات  
مطابق آنچه و عنوان به شارتی بدان رفته حقیقت خلافت نیز بدلیل علیهاست  
بر هر مسلمانی از سلسله اهل باطل شده و شهادت امام حسین بر هر یکی از طرق  
فرموده ثابت گشته و مقتضای جناب مجتهد الزمانی کسر است **بِقِيَمَةِ**  
**يَحْسَبُهُ الْإِنَّمَانُ أَفْكَارًا** و از اهل علم و تشیعاً خواهد بود و نهی کلام



الی غیر ذلک پس بنابر این اگر در کلام این تبار اقدام علمایین و کلبستان  
ملاک پاسبان حضرت سید الوصیین مقتضای کمال است  
بعضی تفریفات در جواب حاصل مذکور ملاحظه نمایند باید که ساکنان  
طریق صفت و عدالت ائمه را درین باب معذوز دارند که گفته اند  
کلّیغ اندازید و بیچاره و غشش تنگ است ۱۱

رسالة تشييد مباني الايمان وتنقيف اصول اهل الهدى الى ربهم  
نجره وبتوقد خير كية تاز معركه احتجاج واستدلال مبارز ميدان مناظر  
اشاعره وارباب غير ان في المناقب والمفاخر السيد محمد باقر  
نجل السيد السند الركن المعتمد العالم العلامة والنجمة المهدية  
بحر المعاني والعلوم الزاخر بين العلماء كالشمس بين  
النجوم العالم الرباني مجتهد العصر الزماني جليل  
السيد محمد لازا ابي شمس افاض الله بآثاره  
اقمارا فاضله ساطعة ودرجات ماله  
بصارة العين تصنيف خوده اندهم  
موصوف مع بعض حاشي  
ورطبع محسن  
بقالب سنج  
سنة ١٢٥٦  
خبر

بسم الله الرحمن الرحيم

سبجانه ما اجل شانہ <sup>×</sup> واصل برمانہ اوضح الحق وابانہ <sup>×</sup> ونصرتبانه واعلم ان اعانه  
جنانه <sup>×</sup> واروى الباطل <sup>×</sup> اخذنه <sup>×</sup> ابن ابند عجميه قطرانہ <sup>×</sup> وبعث من الالين  
رسولائيلو عليہ السلام الشرح القويم ورحص بنيناہ <sup>×</sup> ورفع

ذكره وعلی امره <sup>×</sup> وسم <sup>×</sup> وخدم من ريتہ وحمته اوليانہ وظلالہ وجعلهم من العلم  
سدانہ <sup>×</sup> واعلام الحق وعبانہ <sup>×</sup> فمنهم الوصي لولي الذي اكمل به دينہ اتم نعمته وحصانہ  
وهو الذي قتل صناديد الكفر وجعل شجعانہ وكسراؤنانه <sup>×</sup> ولم يرل يقاسي شدايد الزنا  
ويكابد فرانه <sup>×</sup> ومنهم السعيد الشهيد الذي جاهد في هذا السبيل حتى قتلوا <sup>×</sup>  
وعلمنا <sup>×</sup> وخدم عواقيتانه وشبانہ <sup>×</sup> وخدموا اخوانه وصبيانہ <sup>×</sup> ودار اقوامه وخدموا خشيته  
وتسكروا حرمه وسبوا نسوانه <sup>×</sup> فخذل <sup>×</sup> من نقض ايمانه <sup>×</sup> وضيع ايمانه <sup>×</sup> ولفظ <sup>×</sup> عنون <sup>×</sup> الذي  
ابانہ <sup>×</sup> الذي اتبع بمواه وشيطانہ <sup>×</sup> فوضع الحق وابانہ <sup>×</sup> وسن <sup>×</sup> خذلانه <sup>×</sup> ودار الالين <sup>×</sup> الذي كان

شمره خلافتهم ان تمعوا اشجاره وكنهه اخصانه وضا عواثره فواء الرسول وريكانه  
 الذي كان النبي رشف ثقله لسانه و صلى الله على مناهه هو لاله الصابرين في بلاده  
 وانزل عليهم رضوانه ما ارتضت القلوب سماع الغريب الحانه وحرکت النافذ  
 قضيه الان بان وفاته اما بعد چون دین ايام مبارک آغاز خجسته انجام کان  
 جناب تقدس تاب مجتهد عصر الزمان ادا مه الرحمن مستغنی من مثل شهادت و حجت  
 سید الشهدا خمس آل عبا گلگون قبای لاله زار که بلا علیه التحیه الشان بنایه مهول بل  
 استنای ارکان در سبب ایشان ثابت میشود از نظر وقت شعار علمای اولی  
 المناجیه نجاده را ورده بود و آن مستحقا با افتخار و فتوی زرب را بی حدیث  
 خیرت مناقر قضا و فادت شیخ عظم و مفتی افخم و حجاب آن در رساله ترجمه  
 اختلاف که مضامین مانع و شیرین از شکاف و بیفتی عجیب  
 مندرج گردید و رساله موصوفه شهنشاه تمام من انوار العواض یافته بنظر فضلالی  
 این طائفه رسیدند و مطور و غیرش مشک ساسی و غماهی که نه بهشان کرد  
 و مفاد و عبارات نیکینش مشت نمکی بر با سوره بر کی پشیده کی از بر زه چاکان  
 و کتره کویان این فرقه غاویه که قائم الراویه و خلیفه کم نام یزید و معاویه و علیها  
 فی الهادیه است هر چو که دشت بهم بافته رساله در جواب استقامت مذکور و مسطور  
 با ثبات شهادت بنا بر قواعد اهل شناعیت پر دخته خود چون ثعلب سوراخ  
 کتمان خرد و سپرد و محرکه انداخته رساله را بواسطه که سرعیه سیر لا موت فکله

کثیره الدور ملکوت شعله جواله حدوت و ذکا و ذکا سما عیلامو لوسی سلامت شاه  
سکه پیش فقیر و مستاده و جناب ایشان را که در پنهانین بمقدار و بهم در کجه  
شفقا و شفقا کر قمار بوده اند از گیر و دابر بر مای داده و در پاره ایشان را مفتی  
سر چشم نهاده چنانکه از ایشان اباوان مصرعه دوست آن باشند که کیر و دست و دست  
آنان علی غل فرست و کیا است نیست که رساله فر بوره نوکریز قلم عجیب  
شاه جناب مصدر الاسم و العلم است و ایشان بنا بر خلوک طریقه سلاطین  
و قیبه آنرا بر ساله و بلویه شهره داده نسبت آنرا بشخص مجهول النسب و نسب و  
اند و اندک حقیقه محال به کیف مضمون اللفظه و احدهم خیر شبهات او نامم  
بنامی بنفش علی طرف الشمام و او اگر خیر فاعلی العلوم الذین هم کالانعام  
از جناب با صواب با صواب مخفی و کینه اندی آنرا و قات خود را ضایع کرده  
و خسر تا نشد که با دستت به الراج و او را بنقل صحیح و مقالات صریح سلاف  
اجلاف این کرده بی انصاف قضیح ساخته لیساک من ملک عن پنه و یحیی من  
عن پنه علی شهر صوفی شود و صفاتی تا در کشد جامی بسیار سفر باید تا نخته شود  
سخان هم ازین پندینه پوشان کوشه نشین ترا از خایان عزلت کریز که از فخر و  
ولایت امیر نند و طرف کلاه را می شکند و در پرده عیب پوش صفت  
لباس تنگ از دیر می کنند و هر چه می بیند می کنند خرابه لب شایسته خورده  
معلم الملکوت است و بنای عقاید پر مکاره شان درین بیت انعکاس یافته

است پیش از آنکه خود را در عوالمی که تازان بکوشی زنده ملاحظه کنی با وصف آنکه در عالم  
 مکتومیند فرجامی نامی و حاکمی این کر و عامی است بدکفنه و حتی برزخ نشسته نظم  
 نیزند شیخ مازشور و شغب . صیحه صبحگاه و همی بنی شب  
 سر بر آکسرد و دل پر از عجب رومی در خلق و پشت بر محراب  
 صفت زده کردش از خوان کلاه و عیب کننده بهشت و دوزخ  
 خنکی چند کرده خود را کرم نه زحالی نه از خلایق شرم  
 میچیک را بدل مستبولی نه پایی کو بان ولی اصوب نه  
 نه ز حال سماع شان خبری نه ز حال سماع شان خبری  
 حاصل ذکر در و در و در و در بر رقص صنایع پشت و دگر  
 هر چه دادی بدست شان خنود هر چه آمد ز دست شان کردند  
 کار شان غیر خواب و خوردن هیچ شان نکرد و ز مردمی  
 ذکر شان صرف بهره سفره و ش فلک شان ضرر و در و جوه معاش  
 بهر اش هست شنائی شان زایش دیکر روشنائی شان  
 داد ازین گمراهی ابله داد منحرف از طریق عقل و سدا  
 هر چند خنک کیت قلم درین میدان جولان داشته اما غنان گیری خوش  
 و طلال و خند و بیت مقام کند داشته و با لاله التوفیق و دیور کلمی  
 مشهاله و سوار لطیف و با ضربه جیتی لایق تعالی السید العلامة الوجد

ما قول علماء سنیة و الجاحدة و رائكة شهادت امام حسین علیه السلام بنابر حصول  
ایشان ثابت است یا نه و در صورت اولی و بر شهادت آن نبیان شود چه بنابر  
صول موضوع ایشان خلافت نیز برین معاویه قابلیت نگارند و نیز اگر طری  
ثبوت خلافت بنابر تصریح علمای ایشان یا بصحیح اصل حل و عقد است ولو کا  
و چه با آنکه خلافت قبل از سابق است الاخر را و یا قهر و سبب است قال شایخ  
المقاصد و مقتدای امامه بطریق احد یا سقیة بل اصل و عقد من العلماء و الرؤساء  
و وجود الناس الذین یسمیونهم من غیر شرط عقد و الاتفاق من فی سائر  
بل لو تعلق کل و عقد بواجب مطاع گفت بقیة و انما فی استخلاف الامام و غیر  
جعل الامام شورى فی غیره الاستخلاف الی الخالی برائش التام قهر و الاستیلاء  
فاذا مات الامام و تفرقت الامامة من شیخ شریکها من غیر بقیة و استخلاف و  
الناس بشوکتهم تعقدت خلافتهم و کذا ان کان فاسقا و جازا علی الاظهر حسب  
مواقف و شارح آن و تفصیل و جز اول این وجود تالیف و بده حادث  
حصول الامامة بالاعتبار و بقیة فاعلم ان ذلک حصول لا یقتضی الاجماع  
جمیع بل اصل و عقد و التزم علیة ای علی بالافتقار و دلیل من یقول ان اصبح بل  
والاشنان من الی الخالی و عقد کافی فی ثبوت الامامة و جوب استیلاء الامام علی  
الاسلام و ذلک لعلمنا ان الصحابة مع سلاطینهم فی کربلا و شد و صحابهم علی  
او در شرح که در حدیث که علی علیه السلام خلافت را از کربلا و از احد و الا

عمر ابی بکر و فقه عجمی بن خوف دشمنان و لم یستطوا فی عقد اجتماع الدین  
من بل لکل و فقه فضلا عن اجتماع الامه من علماء مصار الاسلام و مجتهدی صبیح  
و قطار و اینها کما مضی و لم ینکح علیهم احد و علیهم شی علی الکتاب بالواحد و الاثنین  
عقد الامه الثلاث الاعصار بعد هم الی وقتنا هذا قال الحبيب المصیب  
اقول حقیقت خلافت یزید علیه السلام تحقیقه نزد اهل حق بهر حال معدوم و متحقق و شهادت  
جناب امام حسین علیه السلام بهر صورت ثابت و متحقق است اما حقیقت خلافت  
عند العالمین بالکفر بعد ورا الاصل قبل الامام و مثاله و هم الاکثر و کما عرفت  
انما نقول حق هم پیش کسیانیکه در کفر و لعن یزید بنابر ضابطه متوقف اند و دلیل بر  
اسلام او بالا معارف من نظر ایشان منجبه و نشد پس بدیهی البطلان است و شهادت  
آنجناب بن بر و مسلک محتاج به تنبیه نیست فضلا عن اقامه البرهان چه احدی از  
نفار و کسیکه در اسلام ادتر و باشد لائق ریاست اهل اسلام نیست و ما جعل الله  
لکافرین علی المؤمنین سبیلا و جناب سید الشهداء وقت محاربه او مجاهد فی سبیل الله  
خو شده بود و نه که آن کافر فاجر را تسلط بر اهل اسلام حاصل نشود که در تسلط او  
فساد داری عظیم منظر می بود و فحاشا و نهوا لما اصابهم فی سبیل الله و ما ضعه و ما استکبروا  
و الله یحب الصابین اقول این جواب بعد از حدیث خالی از حمال و منظر  
نیست زیرا که قول حبيب عند العالمین بالکفر بعد ورا الاصل قبل الامام و مثاله  
دارد و یزید را وقت اهل اسلام و قول او جناب سید الشهداء وقت محاربه او



او مجاهد فی سبیل اللہ انداخته بودند که آن کافر فاجر الشیطانی را بسلام نشود که  
در تسلط او وسادها سی عظیم منطوسی بود الخ و لالت بسبق کفر او دار و پس از  
چنین بقیال جمالی حل عضال و دفع کمال نمیتواند شد مفضل تفسیر نمایند که  
کفریز برین معاویه او خطا کند الباقیه عند القاتلین به از کدام وقت مراد است  
از وقت اختلاف معاویه یا از بدو و مکن او بر سر ریخت بعد فوت پدر  
یا از وقت حکم او قبل اقامه و یا بعد من السوخ بر تقدیر اول قول بکفر او مستلزم  
فسق یا کفر معاویه است و بطلان علی وجههم اظهر من الشمس و این من الامر اما  
وجه ملازمت پس نیست که معاویه خود و یزید را ولی عهد و قائم  
نموده بود و چنانچه ابن عباس را میفرماید قالوا له اول من خطب الیه  
ولی العهد خلفه بعده فی صحته و جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء گفته و منی  
ضمین فتمت قبتان عنوة و فیها دعا معاویه الی الشام الی البیعة بولاية  
العهد من بعده لابنه یزید فبايعوه و هو اول من عهد بالخلافة لابنه و اول من  
عهد بها فی صحته ثم انه کتب الی مروان بالمدينة ان یاخذ البیعة فخطب مروان  
فقال ان امیر المؤمنین زاعم ان یتخلف علیکم الی ان قال ثم حج معاویه یسنة  
احدی و خمسين و اخذ البیعة و مثل این در دیگر کتب سفیان مذکور است پس اگر  
در ان زمان کافر معاویه با وجود علم کفر او را خطیئه و دشمن خود  
میساخت فسق معاویه بلکه کفر او ثابت خواهد شد و چگونه کمتر از ما خطیئه اند

[illegible]

وعشرين يوما بل ان الكلام نافع مستفاد يشهد به اجتماع كل محل وعقد بر خلافت معاوية  
زياده اجتماع نهار خلافت جناب امير المؤمنين وازينجاست كه محمد بن عبد الله بن عمر خليفة  
سينان بسبب كمال درع و حياطة بيعت جناب الاستدباب عليه السلام ننمود  
وسعت معاوية بجا آورده في الاستيعاب قيل لنافع مابا بن عمر بايع لمعاوية  
يبايع عليا كرم الله وجهه فقال كان ابن عمر لا يعطى يافى قوفة ولا يمنعها من جماعة  
ولم يبايع معاوية حتى اجتمع عليه الخو و جلال الدين سيوطي در تاريخ الخلفاء ميفرمايد كه  
خرج علي بن الحسن فرسل له الحسن عن مخالفة فاستقر فيها من ربيع الآخر و جمادى الاولى  
سنة احدى و اربعين فسمي هذا العام عام الجماعة لاجتماع الائمة فيه علي خليفة محمد  
كلامه ابن حجر عسقلاني و روى عن محقرة ميزر يافى فيه دلائل على صحة معاوية  
الحسن و علي انه مختار فيه و علي ان ملك الهوايد شرعية و هي صحة خلافة معاوية و  
قيامه بامور المسلمين و تصرفه فيها بساير التتقيين مخالفة مرتبة على ذلك اصلح الحق  
ثبوت مخالفة لمعاوية من يومئذ و انه بعد ذلك خليفة حق و امام صدق كعفيف  
قد خرج الترمذي و حسن عن عبد الرحمن بن ابى عمرة السجاني عن انس بن مالك رضي الله  
عليه و آله و سلم انه قال لمعاوية اللهم جعلها و ما فيها الى ان قال قال معاوية ما رتب طمع  
في مخالفة من قال في رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ما معاوية اذا ملكت فحسن الى  
ما قال ثم قال بعد كلام ما مل ان صلى الله عليه و سلم اخبر معاوية بانه ملك و امره با  
تجد في الحديث إشارة الى صحة خلافة و انها حق بعد ما رواه ابن جرير الحسن بن عمار فان

امره بالاحسان لم يثبت على الملوك يدل على حقيقة ملكه وصلاحه وصحة تصرفه ونفوذه  
 من حيث صلاحه لا من حيث انفسه الى آخره قال ابن كثير في تفسيره في المطلق على الامة معاوية ايها الملك اراد  
 من حيث ان وقع في خلافها من تلك الاجتهادات التي ذكرناها ومن يطلق عليها  
 خليفة اراد انه بعد نزل الحسن له وتجارع آل كل ولعقد عليه صار خليفة حق مطاعا  
 من حيث العلم  
 من الراشدين قبله ولا يقال بنظر ذلك  
 بعده لانه اولئك ليسوا من آل الاجتهاد فهم عصاة فشقته انتهى موضع الحاجة من كلامه  
 ان عبارات چنانچه می بینی ظاهر و روشن و ثابت و مبهر می شود که معا  
 خلیفه امام حق بوده است مثلاً امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین و امام جعفر  
 لازم بود بلکه از کلام ابن جریر مستفاد می شود که معاویه در معاویه و در  
 معاویه مخصوص بوده و این مرتضی است که برای خلفای ششگانه هم جعل نبوده چنانچه  
 فاضل مذکور در صواعق محرقة میفرماید قال کعب الاخبار ان علیک احد بنو الامه  
 و ملک معاویه قال الذبیسی توفي کعب الاخبار قبل ان يستخلف معاویه صدق کعب  
 نقله فان معاویه بقى خليفة عشرين سنة لا يباين احد الا امرني الارض بخلاف غيره  
 من بعده فان كان لهم مخالف و خرج عن امرهم بعض الملوك انتهى وفي خبر  
 بذلك قبل استخلاف معاوية و ليس علي بن ابي طالب من خلفه من علي بن ابي طالب  
 انما كان كعبا كان جريا فله من الاطلاع عليها والاطاعة باحكامها ما فان  
 انما كان كعبا كان جريا فله من الاطلاع عليها والاطاعة باحكامها ما فان

الحسن له بالانحی پس هرگاه علو شان و مومنان معاویه بن ابی سفیان  
مرتبه باشد که صحابه کبار با بیعت نموده باشند و علمای اهل سنت اطاعت  
اورا مثل اطاعت خلفای راشدین واجب دانند و خلافت ائمه کتب سماوی  
منصوص باشد چگونه کفریزید بن معاویه که قائم مقام او بود ثابت خواهد  
و بر تقدیر ثنائی لازم می آید تفسیق بن کفر اهل شام و اهل مدینه من اصباحت و  
التابعین لهم و التالی باطل فاما مقدم مثله اما بطلان تالی پس حاجت بیان  
زیرا که هیچ کسی از علمای سنیان تفسیق و تکفیر جمیع اهل شام و اهل مدینه بعض  
انهاد و عصریزید نموده آیا بیان ملازمت پس بر آنکه در ابتدای خلافت یزید  
اهل مدینه با بیعت نمودند و در دنیا پنج جلال الیزید سیوطی و تاریخ خلفا  
فرمایند فلما مات معاویه بن ابی سفيان ثم بعث الى اهل المدينة ياخذون  
فالي حسين وابن الزبيران يبايعا و فرج من ليلته الى مكة فالي ابن الزبير  
يبايع و لا دعا الى نفسه و الحسين كان اهل الكوفة يكتبون اليه يدعونهم اليه و يخرجونهم  
معاوية و بنو امية فلما بويع يزید اقامه على بايعهم و خرج بكلمه از كلام مطهر  
اجماع مسلمین بر بیعت یزید مثل اجماع آنها بر بیعت معاویه ظاهر شد و حقیقت  
ثم جتمع الناس على معاوية عند صلح الحنین ثم اقبلوا على داره فمروا به و لم يلق  
للعسیرین امر قتل قبل ذلک و این عبارت صریح است بر بیعت خلافت  
یزید و عدم ثبوت خلافت ابا حنین و سقیفه و ان بنو امیه و بنو عباس

بنابر تحقیق قول نافع و دلیل صریح بر جماع مسلمین است بر خلاف یزید و ولایت دارد  
بر صحت اسلام یزید بیعت بن عمر با و علی بیعت شد و رسول که فی جامع الاصول نیز که  
بیعت کافر علی بیعت شد و رسول معنی ندارد بلکه خلع اهل مدینه هم دلیل صحت بیعت  
سابقه است فان خلع فرع عقد بیعت و بیعت فرع الاسلام و بر تقدیر ثالث قول  
بکفر یزید مفید برای محجب و مضرب برای متنفذ نیست زیرا که خروج جناب الشهدا  
و خامس آل اکسا علیه السلام و اهل الخیمه و الشا قبل صدور حکم یزید بقتل حضرت و قبل  
اهل مدینه و در ایام نقض و جماع اهل حل و عقد و صحابه تابعین بیعت یزید بود و  
است که بنابر مذاق اهل سنت خروج در آن وقت مخالف شرع و مصداق  
علی الامم خواهد بود و شهادت نجواب ثابت نخواهد شد بن عبد الکرم شهر شمس  
در ملل و خل میفرماید کل من خرج علی الامام الحق الذی تنفیذ الجماعة علیه علی حیا  
سوار کان مخرج فی ایام الصحابة علی الایمة الراشدين او کان بعدهم علی التبع  
لهم ما جسان علی الایمة فی کل زمان و از احادیث معتبره سینان نیز همین امر  
میشود و پنجاهمین اثر در جامع الاصول از عرجه روایت کرده قال سمعت النبی  
یقول سیکون منات فمن اراد ان یفرق امر هذه الامة و هی جمیع فاضروه  
بلسیف کاشان کان و فی روایت فاقموا خراجهم و فی روایت ابی داود و شمس  
مرة حصرهم و اخرجوا النساء علی فی فی فی قال رایت النبی علی المیزبیل الناس  
تسکون بعدی منات و منات فمن رایتهم فارق الجماعة و یرید ان یرقی امته

محمد کثامن کان فاقلوا فان لم یجد علی الجماعه ان الشیطان من یزنی فارق الجماعه  
وعن سائب بن شریک قال قال رسول اللہ ایا رجل خرج یفرق بین منی فاقضوا  
اخرجه لیسای واین روایات صحاح بنیادی بلند حکم تجویز قتل حضرت امام حسین  
علیه السلام بنابر ذمه ایشان میکنند بلکه گویا لفظ کثامن کان را اوجاع بر  
همین غرض موضوع ساخته و فی جامع الاصول علامه ابن سعید قال رسول اللہ  
اذا ربح الخلیفتین فاقتلوا الاخر منهما این روایت در حدیث مساف ملاحظه باید فرمود  
که صراحت دلالت بر حقیقت نیزید و جواز قتل آخر خلیفتین در وجه ظاهر است که بهجت  
اصل کو فیه حضرت امام حسین علیه السلام متاخر بود از رعیت اهل شام و مدینه  
پس قتل حضرت اعلیاء و امات امام حسین علیه السلام در فقه بن شرح قاضی سعید  
رسول اللہ صلی الله علیه و آله و سلم در جمع علی ریحل و اخذ یدیان لشیق عصا کم  
او یفرق جماعتکم فاقتلوه اخرجه مسلم و عن ابن عمر العاص ان النبی قال من باع  
امانا فاعطاه صفقه یدیه و ثمره قلبه فلیطعه ما استطاع فان جاء آفونیازده فخر لولا  
رقبه الاخر قلت سمعت انت بنی رسول اللہ قال سمعہ اذ ناسی و وعاه علی  
احییت و دلالت این روایت هم بر ما نحن فیه واجب است بدانند از روایات  
دیگر هم مثل اینها بسیار است بخوف تطویر از ذکر آنها علی کتب مشهوره شد  
این احادیث چنانچه می بینی دلالت بر عدم جواز قتل حضرت  
صالح علی الامیر دارد و اذا عرفت هذا فالان شیخی فی نقض ظہر غیثه انقض

امری فخرانه قتل کرد و در الامر قتل امام رخ اقول اولاً مراد از امام پان یا  
که حیست و بنابر چه قول سیدیان حضرت امام حسین علیه السلام بکدام معنی امام  
بودند تا معلوم شود که قتل امام کدام کسی کفر است یا فسق و ثانیاً امر زید قتل  
اثبات نمایند و در نه خط التماسه و قال بن حجر فی التمهید عن حماد بن عمار  
من اکابر یمننا الفقهاء و المجتهدین قال فی قتله و ما سئل عن یحیی بن کثیر  
لم یصح عنه فی قتله و ما سئل عن الامام قتلته و انفسه الی قتله کریم الله  
انما هو محمد بن زید و الی العراق ذاک و اما سب زید و لعنه فلیس و  
در شأن المؤمنین و ان صح انه قتله او امر قتلته و قد روي في الحديث المحفوظ ان  
ابن ابي عمير قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ان الله كتب عظماء و انما کفر  
بقتل قاتل نبي من الانبياء و غزالی و الخليلي و المعروف بزيد فان قلت بل  
لغیر زید لکن قاتل حسین بن علی رضی الله عنهما اما ما راجع قلت بذات الله  
فلا یجوز ان یقول انه قتله و امر قتلته بالتمشیت فضلاً عن اللعنۃ فان لا یجوز  
مسلم الی کبره عن غیر تحقیق نعم یحیران یقال بن حجر قتل علیاً رضی الله عنه و  
قتل ابو لؤلؤ عمر رضی الله عنه فان ذلک ثبت متواتراً فلا یجوز ان یقول  
بکفر و فسق من غیر تحقیق الخ و هرگاه که امر ثابت نشود پس مقتضای استصحاب  
اصل اسلام نیست که از عهد پادشاه بجا بوده باقی بوده باشد بن حجر و  
آورده و نه خیر بانه لم یثبت موجب دایم من المقایین الاصل انه مسلم



فناخند کس الاصل حتی ثبت عندنا یاوجب الاخراج عنه من شیخ قال جماعه من  
ان الطريق الثابتة القویة فی شأنه التوفیق فیهِ وبعده توفیق امره الی السجده  
لانه العالم بخفیات وبعده مطلع علی مكنونات السرائر وبعده حسن الصنائع وخالصه  
اصلا لان براهین الاخری والاسلم واثبات بیان فریاد که اکثر اهل سنت را که قائل  
باین قول قرار داده اند کینند و ذکر کردیم کتاب الکتب کلامیه یافته شده  
انکه اگر احدی سیدی را از اولاد رسول قتل کند تا فریاد و حکم کفر را  
بیشود بلکه از عبارت سابقه و آیه صریحه شفا میشود که قتل امام حسین علیه السلام  
کفر قاتل نیست چنانچه بن حجر در صواعق محرقة نوشته داد و علمت انهم صحران  
علمت انهم صحران بلایه لا يجوز لمن یزید ان کان فاسقا ضیفا و لو سألنا  
امر تقبل حسین و سربلایان و کس جنت لم یکن یمن سحر لال او کان عنه لکن تبارک  
لو باطل فشق الکفر الخ و غیره الی و حیا العلم هم نوشته فان قیل فهل يجوز ان  
قاتل حسین لعنه الله او لا امر تقبله لعنه الله قلنا بصواب قائل حسین ان مات قبل  
لعنه الله لانه یستعمل ان یحیی بعد التوبة فان و شیئا قاتل حمزه عم الغنی صلی علیه  
وسلم قبله و بعد کافر ثم تاب عن الکفر و القتل جمیعاً فایحوز ان یلین و القتل کثیره  
ولای ینشی رتبه الکفر فان لم یقید بالتوبة و طلق کان فی خطه و یسیر ان کتبت  
خطه و اولی الخ سبجان شه قتل فرزند رسول و سید شباب اهل الجنه که  
کشت و پوست و خون او کشت و پوست و خون جناب رسالت

موجب کفر قائل نباشند از اینجا حال دینداری و سلام حضرت اهل سنت تمام شد  
است و کم که نظائر فی کلامهم قول جناب سید الشهدا در وقت محاربه او میماند  
فی سبیل الله اندا قبول ظاهر این کلام از راه کمال و لایمیت و حسن عقیدت  
که بخدمت جناب سید الشهدا و در رد تحریر نموده اند و الا خلیفه زاده و سنیان و  
صحابه بعد از بن عمر خروج آنحضرت را محمول بر طلب دنیا فرموده چنانچه  
جلال الدین سیوطی در تاریخ اهلنا نوشته و قال ابن عمر لا تخرج فان رسول الله  
هدى الى الدنيا والآخرة فاختر الآخرة و انك بضئئته و لا تنالها یعنی الدینا  
فاختاره و بکی و و دعه الخ سپس بعد از تصانیف تحریر نمایند که درین باب سید الشهدا  
کلام در مدح خلیفه زاده و فضل است باقی میماند کلام سامی الله تعالی  
انه قال ذلک یقینه کما صنع بنی الطیغ عن اخرون علی بنیر قال صلی الله علیه و آله  
المصیب و بیت محمد بن عمر حسنی الله عنهما علی کتاب الله و الله رسول  
و من مخرج از طبع یقینش بعد از خروج شهید که بلا و ملاحظه جو و جفا سی  
در حق سلاله خاندان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بحسب حیانت نفوس  
و محافظت ناموس بود و فلا یو عملنا ضلک الا یجدهم نفعا و آنچه و او ای غلبی  
حوادث گریسی بسبب طبع بعقبتش باطل بین پیش آمد و فتنه های نیر که  
جو و در این ارزش که این خدمت بر اکابر زمان رفت چگونه از تحریر  
از این مشق و زبان طعنان از تقریر محبتش لال مطلق میگرد و چه برگ

آن سر کرده شود بخوان خلق اهل دین را از بیعت خودش و بیعتی که داشت علیه خود  
باعتقال سکنه دین رسیده است و مختار علی فاضل ساکنین آلائی و بیعتی که داشت و جماعت  
کثیر از صحابه کرام و قرائ قرآن طبعی همیشه ظلم شان شدند و از بیعتی که داشت علیه خود  
بیعت بر کتب نهادند و بیعتی که داشت علیه خود بر کتب نهادند و بیعتی که داشت علیه خود  
بنوی بر اسطبل کردند تا آنکه حسن حیوانات در آن مسجد شریف که محل ورود و خروج  
قدسیه ملک و تنهایی آن روز و می گفتند که بیعتی که داشت علیه خود بود در آن کتب  
فصل المصالح و بر آمدن بعضی اصحاب از دین طبعی اماست آنها در بصره و کلا  
بعضی از ضروریات بوده که صرح به القری و غیره من المورضین المقهرین و غیره  
قول و بیعت عدل و بیعتی که داشت علیه خود و بیعتی که داشت علیه خود  
وین معرکه را در این بیعتی که داشت علیه خود و بیعتی که داشت علیه خود  
نظر بیعت صحیح بخاری و دیگر صحاح و کتب معتدله سینان و دعای تقیه جناب و کتب  
در باب صفت اول متقدمین خلافت نیاید و بیعتی که داشت علیه خود و بیعتی که داشت علیه خود  
عرضه شش ماه و در وقت کان علی و جبهه فاطمه و بیعتی که داشت علیه خود و بیعتی که داشت علیه خود  
انسان فالتقس مصاحبه الی بکر و بیعتی که داشت علیه خود و بیعتی که داشت علیه خود  
انحضرت بعد از آنکه در وجه و نام او میکنند و در وقت بارگشت بیعتی که داشت علیه خود و بیعتی که داشت علیه خود  
و بیعتی که داشت علیه خود و بیعتی که داشت علیه خود و بیعتی که داشت علیه خود و بیعتی که داشت علیه خود  
ناتید خود و در آنکه بیعتی که داشت علیه خود و بیعتی که داشت علیه خود و بیعتی که داشت علیه خود و بیعتی که داشت علیه خود

تا دلی در ما و به بیت اکابر خود از یزید و شمال او که در نظر خوش عوام الی بر حرا  
وینی و قوت اسلام اکابرشان است معنی لا یبند و است این تقیه میزنند و میزنند  
باین سبیل خود را از دار و گیر اجابت توحید اید هم بکنند نصره بر مانند ولاستین  
وینی نمیشد که هرگاه هم ترقی تقیه بخودن اکابر خود خوانند بخود و کار بر حضرت است  
تنگ برای خلاف و سلاف شان دور است عارض شک خواهد شد و از همین  
است به بیت محمد و محمد زید و یزید که مثل محبت تقلید خال رشید تقیه  
عمر مقرف کرده و چون خال جلیل و عالم نعل مریخ نشین چار شهر جاه و طلال  
مکمل در که فضل و کمال مرکز دایره مجتهدان محمد را که جا و بهم حسن بحال لزال  
مرقا علی شمع اقبال علی مرحله جواب کمال است و آب علی پنج احوال فرمود  
و کلام افی شافی که برای منصف البیب کافی و از شائب عشتاق صافی است  
تو میفرموده اند نظر آن مختار فرموده میشود و حال و نعمت خال پنجه خال مریخ  
اند که از اینجا که نبعیت مستلزم شک و ماست الخ محو حیرتم گساخته چو این تاویل  
سید نه شرای آن بود که زبان خامه را بآن توان آورد و اگر چنین تاویلات که  
نفا و عجله به بعد باین لسان و الارض و ارجح باشد مجال کلام که است بلکه  
البیب باطله را از باطنه و غیره فرود مستخرج و ظفر دادن رو است و چه در باطن است  
چال این تاویل خال جلیل و این کلام شیخ سرتین مفتوح طبعیات شفاف  
پیان تفسیر تفسیر بر نایب حسن و نایب حسن و مبادی طبعیات حیرت تا

بعد توجیه کلامی که از آن می بینیم و حدیثی که از آن می بینیم که هر کس که بگوید  
انا قاضی و ذلك لان القياس الذي نناقض به ندمها يكون لا محالة مولف من مقتضات  
و يجب ان يكون تلك المقدمات اما في نفسها اظهر من النتيجة قلنا بعد شيئا يكون  
بذلك النتيجة و تكون مسلمة عندهم و ليس يمكن ان يعرف ان تلك المقدمات يسلمها  
بذل فانها ان جزاها الكتاب في الحال فمن يؤمن ان مقتضياتها على شكاها كل مقتضى  
من المقدمات انتهى چه لفظ حدیثی که ما فی جامع الاصول و غیره نیست عن  
لما نطلعوا يزيد حتى نطلعوا على ابن مطيع اما ابن عمر فقال عبد الله بن مطيع طر حوالا لابي  
عبد الرحمن و سادته فقال له عبد الله بن عمر لم كنت طارعا لابي انك لا احدث حديثا  
سمعت من رسول الله صلى الله عليه و آله من طارعه لابي انك لا احدث حديثا  
و من مات ليس في عقبه بعتة بعتة بالية پس بخوانكه سررا بسنك بايز و و  
بشنيه بايد سروز و ادين لي نصا فيها انك توان نخواست اما آنچه فضل مدعی گفتا  
تاويل کرده که خلق عيت موجب سنك و ما رمی باشد باين مصداق بن عمر من  
مطيع کرده و آنچه پنج مطابقه باله از عبارات حدیث مستفاد و ميكرد و يا صرحه امام  
مفسر من الطاعة بودن يزيد و خلق بعيتش موجب سنك خاتمه بلكه سبب بعيت بر كبر  
بعديش الرسول الهائمی بر می آید و آنچه فضل فرمود بر صلاح حال ابن عمر و اويل  
اگر منظور خباثتشان می بود چه ابا بن مطيع غيبر و ندر که ان متغلب قوت و شكنج  
كثرت عداك رسيدار و دشمنان از عهده مقابلش بر نمی آيد و در ظاهر

خود را بکشتن ندیدند بلکه از غایت خیر خواهی نریزد تقدیر را بشمار طبع هر سکه  
جای هم کرم نرمانند و پند و غلط اتباع نریزد این دل گرمی با فرماید وین <sup>اشغف</sup>  
دوله بن عمر بیعت متغایه خصوصیت نریزد و پدرش نداشت با همه اخسان شجره  
سود خود فی القرآن همین حال بود چنانچه با عبد الملک ابن مروان که ثانی نریزش  
توان گفت و برخیز از کمال الشش در ذکر بیعت خلفا من اثناعشر مذکور خواهد  
بود و بیعت بیعت کردند فی الموطی مالک بن عبد الله بن عبد الله بن عبد الله  
عمر قال کنا اذ ابنا رسول الله صلى الله عليه وسلم والاطاعه يقول اننا رسول الله  
سنة مالک بن عبد الله بن دینار ان عبد الله بن عمر کتب الی عبد الملک بن  
نیاید فکتب الیهم السلام السلام الیهم السلام اما بعد بعد بعد عبد الملک بن مروان  
عمر قال فی الکتاب الذی لا اله الا هو و اقر کتب فی السمع والطاعة علی سنة  
سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم فحصل الخیرین حضرت شاه ولی الله و رسوله و شیخ  
مقام سیرانند تفق الشیخ الصالح علی قبول حکام الخلفاء فیما استطاعوا عالم  
بالعقیده و لا يجوز عندهم خروج علی الخلفاء بعد ما حصل الاتفاق علیهم و بیعت  
چنانکه فی دال بیعت بر کمال طوع و رغبت و عدم جبار و اکراه و بیعت  
از خواص حدیث پیوست که تقدیم و بیعت بر خویش طرف ثانی واقع شده  
بر کلاهین همه ناقص و لیکن بر بنی خنیط و دین جناب عبد الله بن عمر مایه ازین  
بیعت علی ابن ابی طالب که بیعت شد و در نزد و این جابره مایه

و غیبت دست بیعت دادند نمی باشد و کاش حضرت تشریح فرمایند که این شبهه  
چون بود و اما اتهام قتل حضرت عثمان را و یا قاعدی پنج شش کس مثل خودشان از  
همی مومنان کو قتل عدل بنی هاشم و ابوذر و سلمان غیر هم من جمله اصحاب  
مبطل جراح حقیقه نباشد و نتیجه واحد من الکل و انعقد کما سجدی کافی در صحت  
باشد قول که در این روایت کبری سبب خلع معتقین این روایت است که  
کما صح به القطبی و غیره من المورخین المعتمدين اقوال سبب این دومی می  
رزایا می کبری که بر لیل مدینه واقع شد چند امر بود یکی از کتاب خلع که خلیفه را  
سینان و اوریع صحابه از آن نمی فرموده بود و مواعظ و النصائح راه دین  
از حد گذرانیده و بحدیث پیوستی که در باب عدم جواز خلع امام حق و ار و شریه  
متشکک گردیده که ما و اما الیه ستانقا و نیز یک میان ما و اه انجاری فی صحیح  
کتاب الفتن حدیثا سلیمان بن حرب قال حدیثا حماد بن زید عن ابی یوسف عن  
قال لما خلع بل المدینه یرید بن معاویه یجمع بن عمر حشده و ولده فقال انی  
یقول یضرب لكل غادر لو اریوهم لقتله انما قد باعنا هذا الرجل علی بقیة الله و  
رسوله و انی لا اعلم غدر اعظم من ان یباع رجل علی بقیة الله و رسوله ثم یضرب  
و انی لا اعلم احدا منکم خلعه الا تابع فی بطلان الامر الا کان فی ذل سنی و نبیه انتم  
عبارت این حدیث را چشم انصاف باید دید که بشمارید حدیثیه و قرآن صحیفه و آلات  
عدم جواز خلع وار و اول آنکه ازین روایت بخوانید حدیثی ظاهر باشد که این

قدم و چشم و او را و خودین کلام نموده و ظاهر است که از او و خودم که با بعضی از بزرگان  
محل آئینه نیست و لکن منع از خلع نبوت فتنه افشا و منظور می شود تعلیل آن باطنها است  
و عباس نیز در وجه بیعت بقیع سبب عدم امکان تقابله و متها و مستها او و مانند آن لازم بود  
دوم تسکین بدعت نبوی که در ماده خلیفه امام محقق واقع شد خصوص خلع بیعت  
را عظمی در ظاهر آن که دلالت صریح بر بیعت بیعت و حقیقت و عرصت خلع و از او  
قول او اما قد یا ایها الذی علی پیغمبر است و رسول الله که بیعت است و رسول الله  
نیست الا کسی که خلیفه امام محقق باشد فیکون الخلع صریحا البته پیغمبر و عده بر قیاس و فصل  
از کسی که خلع بیعت نماید یا دایمی غیر ذلک من الشواهد و الامارات با جملة این حد  
و اصل ساطع و بر آن قاطع است بر نیکی این عمر یا این خود و خلع بیعت نزد خدا  
حکم که با رسیدن حمله آن بر بقیع دین مقام پیدا زده می الا سلام است و علی الترتیب  
ما شاء با محجب میگوئیم که بنابر موعودش این دو عظمی حوادث کبری سبب ترک  
بقیعه که بنابر قول خلیفه زاده حرام بود واقع شد و علی کلا التقدیرین قصور اهل مکه و  
از کتاب ترک امر و حب ظواهر با هر است پس نبوی خود رسیدند کنه شیان بگران  
بستن یعنی چه و هم آنکه این فعل غیر که از زیر سر زده بر طبق وصیت خلیفه پیغمبر  
بن ابی سفیان و از باب نفاذ وصیت او بود و شیخ عبدالحق دهلوی در جلد اول  
آورده و این چشمه بند صحیح رسانیده میگوید که اشیاخ مدینه حدیث میگویند که در مقام  
در سال ۱۱۰۰ هجری است نیز در پیش خود طلبید و گفت چنین و کم که ترا از اهل مدینه



پیش خواهد آمد باید که علاج آن در قیام مسلم بن عقیله کنی و یکس راناصح ترازوستی و برین واقع  
نمی بینم چون یزید بعد از پدر خود بر سر ریاست نشست بعد از وقوع واقعه بیهوش  
شد همه بر وصیت پدر عمل نموده مصمم اهل مدینه را با انصار هم رسانیده  
پس آنچه از یزید واقع شده اگر قاصد علی بن عثمان خواب بود قاصد عدالت معاویه نیز  
خواهد بود و بنوعی که اهل مدینه شیرکین خون ناحق ریخته جامع قرآن بودند و گو  
بالمشبهه والا عرض عن الفیاه و حر استیسی تمام آن گرفتن نیز از آنها واجب  
لازم بود پس یزید را چندین وجوه و سبب مقوله و می برای این امر  
بود و در جذب قلب از واقعه آورده که یزید بر مشرف اندوید که او را که قاصد  
سست و بر بستر لایق نهاد که گفت اگر این ضعف و مرض جوئی بود و عالم و ذوا  
این امر ترا میباشتم که مخلص و ناصح ترازو کسی و یکدیگر درین امر نمی بینم پس  
یعنی والدین را که معاویه بنی سقیان را در مرض موت خود وصیت نموده است  
اگر ترا از جهت اهل حجاز واقعه پیش آید علاج این را پیش مسلم بن عقیله جوئی نموده است  
و گفت سوگند بخدا بر تو باد یا ای المؤمنین اگر و یکدیگر را غیر از من متولی این امر ساز می  
اهل مدینه و دیگران یکس نیستی از من نتواند بود من و برین باب خوابی دیده ام که در  
از درختان عوفدی میهم که پاشا خنای خود را انتقام عثمان بن عفان بفریاد  
پیشتر رفتم می شنوم که اندرخت میگوید که بر آید اینکار بر عیسی مسلم بن حاتم باشد  
روز باز قال قال اهل مدینه زدیم و دل خود را بر او درون اله تمام

عثمان رسول داده برید چون غیبت او در مضامین این مهم مصمم یافت گفت پس  
باش و علی برکت الله بجانب اهل مدینه توبه شو که تو حرف ایشان را اگر ایشان از در  
مدینه و قبول بیعت و طاعت من ندیده تو شونذ تیج بیدریغ قهر و سیاست  
گیر و از صفار و کبار ایشان اثری باقی ندارد و نامه روز و او نیتب و غارت  
برده و اگر براه خلافت و جدال تو نرزد تو نیز غیر حق تعالی ایشان مشو و مضامین  
مهم بیدر بن ز پر توبه شوا آورده اند که چون این مسرت عاقبت ایشان بر  
حرم نظری انداخت می گفت که اگر با وجود کشتن ایشان بدو رخ روم دیگر از  
من بچیت تر در عالم کسی نخواهد بود و از زکوان که از موالی مروان بود و روایت  
که گفت مسلم بن عقبه ابلت عرضی که دشت و دوی بجای آورده بود و مقصود آن طعنه  
و البته با بخور و طبیب گفت اگر در خوردن طعام بعد از تمهال و به اجبیری بهتر  
باشد تا دوا و تکه خورده کار گرفت گفت اکنون مرا تناسی حیات برای چیست  
را برای آن دوست میباشتم تا سورش سینه را از قاتلان عثمان بن عفان  
شمشیر بشانم اکنون که این مراد حاصل وقت من شد هیچ خیر محبوب تر از موت  
نزد من نیست بقیه این بر ختم که حق سبحانه و تعالی مسبب قتل این ناپاکان را  
و نوبت و محاسن مظهر ساخت و هم از قطنی آورده که مسلم بن عقبه در وقت  
میگفت و از من بعد از شهادت لا اله الا الله علیکا محبوب ترین اعمالش  
من باشد و از آن قبول درگاه تو بود و وجود نیامده الا قتال اهل مدینه اگر

مرا با وجودین عمل و رتبه از ازی و دیگر بدبخت تر از من کسی نخواهد بود و نهی و تنگی  
 در اینکه اگر چتها و یزید و مسلم بن عقیله مقرون بصواب و مستلزم حصول دو جور و لا  
 نباشد لا اقل خطای چتها وی باعث بر حصول یک جور و ثواب خواهد بود **وقال**  
**الحبيب المصيرب** اما بطلان خلافتش نیز و جمیع که صد و را مریقت امام  
 مانند آن از یزید پدید میزد و آنها به ثبوت نه پیوسته و آن بدبخت بنعم نه از او  
 اسلام پروان خسته پس از آن جهت که بیعت اهل حل و عقد و لوکان واحد  
 بر جمیع مثبت خلافتش و مبطل شهادت سید الشهدا از نعم مستقی باشد و وقوع نه  
 پذیرفته قال العلامة الدبوسی قدوة المحققین فی جواب بعض السائلین  
 اهل مکة و مدینه و اهل کوفه به تسلط یزید پدید رضی شده بودند و مثل امام حسین  
 بن عباس و عبد الله بن زبیر و عبد الله بن عمر رضی الله عنهم بیعت نکردند و  
 باجمعه خروج امام حسین علیه السلام بر اسی و رفع تسلط او بود و نه رفع آن نهی  
 و کفایت بیعت و مطاع بشرطی است که تجمع شروط امامت را بر داشته باشد  
 لیکن چون یزید پدیدار شود و امامت کما یسجد الی بهر محض و منق و مجمع علیه  
 بیت عبد الله بن عمر و منع از خلافتش که بعد از خروج شهید کربلا و جور و جفا شقیما  
 است مفید در خامخا طلب سوره الاذکیما نخواهد بود و مع ان الامامیه بقیه الوجود  
 الاثنین موقوف حقیقه کیف لا الیس عندنا غیر المنیر صلی الله علیه و آله و معصوم  
 بدلالة قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا رسوله و اولی الامر فان من بعد  
 ال

فی شکی فروود الی الله و الرسول لآیه و قوله تعالی و من یطع الرسول فقد اطاع الله  
و قوله عن شانده من بعض ائمه و رسوله فان الله نازلهم خالدين فیها ابدان کان  
غیر البقی معصرا یلزم نقصان القرآن و معنی عن البیان گفته بدی المتقین و در مرتبه  
شفای المؤمنین این مخالفتها مجتهد الزمانی را پیش نیامده که جناب مجتهد متوفی  
ما جیش از انقضای ازان حال بگشته و بعین این و مشتق بلاخطه قهر و تفریط  
اعمال نیست انهی قوله اما بطلان خلافتش الی قوله خروج امام حسین علیه السلام  
برای دفع تسلط او بود اما قول یکی از معمولات فرومایگان قلیل البصائر  
همیست که در تحریر عبارت حال بنمایند تا در وقت دار و گیر جاث محققین که کاهی  
و جایی بنیادی داشته باشند و درین رساله اگر مقامات بهمین پنج تحریر یافته  
چنانچه این عبارت نیز بخلاف آنهاست باجماع فاضل مجیب را لازم بود که به بیان  
شافی وافی بهمین سازد که اهل شام و اهل مدینه و غیره که بعینت نیز میفرموده بودند  
که ایدل علیه قول ابن عمر انما یعد الرجل الخ و ینص علیه مافی جامع الاصول  
یؤیده طبع اهل المدینه بعد ذلک فان غلب فرج البیعه و اکثر البایعین صحابه کرام و  
قرآن و البایعین غلطام بودند از اهل حل و عقد خارج بوده اند و نیز در وقت  
استخلاف معاویه یا از بدو خلافت خود فاسق و فاجر بود و نیز بنیان نهاد که  
با وجود فتنی و عدم لیاقت نیز بیعت او نمودند فاسق بلکه کافر شدند و بانه  
حقیقت طایفه حقیقت مقال ظاهر شد و از کلام مجمل که درین مقام نوشته الی

بر روی منی آید که نام قاتل تجویر خواهد کرد که صحابه کرام و تابعین عظام و قرائین  
از استحقاق یزید بادی امامت جابل باشند و چنانکه محیب عالم بان پس لاجرا  
مخاربه جناب امام حسین علیه السلام که در هر خلافت یزید و ایام بیعت صحابه و  
تابعین واقع شده موافق قوانین انبست جائز نباشد و اینجاست که خلیفه زاده  
آنحضرت را محمول بر طلب دنیا نمود و مخالفت از آن فرموده بود اما کلام  
دلیلی که محیب انرا استند خود ساخته پس باین مقام بطی ندارد وزیر که سوال  
سائل منی بر این معنی بود که یزید را تسلط حاصل بود و نهی از خروج بر سلطان  
تسلط از احادیث مشکوّه و غیر مستفادی شود پس چنانکه عزیز در جواب آن  
بیان تفرقه در میان رفع تسلط و دفع آن کرده و این سوال در جواب آن  
پس متاعل حل مطلقا ندارد پس ذکر آن در مقام دلیل خوش فهمی محیب است  
انقول را در جواب طریق ثالث از طرق ثلثه ثبوت خلافت یعنی قهر و استیلا و  
میکرد و جهی داشت و اینست که مثل خبر علا و ه بر آن میگویم که آنچه چنان غیر  
که اهل مکّه اهل مدینه را حنی بر تسلط او نبود و بر مسلم است کیف و قول ابن عمر  
بایشان را اهل علی بقیه الله و رسول الله دالالت بر حجت اهل مدینه بصمیم فواد دارد  
المدعی مطالب بالنبیّه اما عدم بیعت جناب امام حسین و عبد الله بن عباس  
و عبد الله بن زبیر و عبد الله بن عمر که التفریز نوشته پس قطع نظر از آنکه از عبارت  
شرح مقاصد و غیره موقوف و دیگر کتب معتد به میان ظاهر می شود که

یکس از اهل بیت و عهد کافی است میگوئیم که حال خلافت یزید با و صفت عدم بیت  
 ایشان مشابه است بحال خلافت حضرت سیدق و عدم بیت عظامی صحابه با  
 در اول زمان چنانچه جمال الدین محدث و تاریخ و روضه الاجاب که بنابر تصریح  
 فاضل و بلوی از بهترین سیرت نوشته و نه عبارت منقول است که اول بیت  
 بیعت کردند بعد از آن اظهار الاطافه قلید که گفتند که اسبغت بایکس الاعلیٰ بنی  
 فیکینم کویتا شیخ فرید الدین عطار از زمان این جمیع کتب و تفسیر و تفسیر که امام است  
 علی و آل او را تمام است و انتهی و هر چند که ذکر اسمی تا یکین بیعت خالی از  
 نیست لکن مقتضای ما لا یدرک کله لایترک کله بالاجمال نوشته می شود که این  
 جمله است جناب ولایت مآب امام المشارق و المغرب حضرت علی بن ابیطالب  
 علیه السلام که بنابر تصریح بخاری و دیگر محدثین اهل سنت تا مدت شش ماه است  
 ابو بکر نمود و ظاهر است که مقتضای حدیث متفق علیه علی مع الحی و النبی مع علی و علی  
 حق از آن نفس رسول محال است پس لاجرم ترک بیعت تا این مدت دلیل  
 بطلان خلافت خالفه اول خواهد بود و از جمله است فرزند رسول و سید شهاب  
 اهل البیت جناب امام حسن علیه السلام چنانچه صاحب معواتی مرقه نوشته  
 اخرج الرازی عن الحسن بن جابر عن ابی بکر و بلوی عن ابی بکر عن رسول الله قال انزل عن  
 ابی فقال بعدت و الله ان المجلس بیک ثم اخذه و حبسه حجره و انسخه است  
 فامس الی عیا حضرت سید شهاب کما یدل علیه رواه السیوطی فی تاریخ الخلفاء من

علی کا خراج علی ابی بکر بنی مال و انفا و از انکسار سید محمد از و حضرت سلمان  
ابوذر اند که علوم مرتب این حضرت است که سید ابی و سید محمد و سیدان ظاهر  
است بدل علیہ فی شرح المقاصد و از این جمله است سعد بن عبدو کہ سید انصار  
و از صحابہ کبار جناب سید ابرار بود و چنانچہ ابن عبد البر و شیخ ابی یوسف و ابی حنبلہ  
عقباً لقباً سید اجماعاً و اقال ابو عمر کان سیداً فی الانصار مقدماً و بہا بہا ربانہ  
و سیادۃ یعرف قومہ کہ بہا الی ان قال و فی سعد بن عبادہ و سعد بن معاذ و ابی  
الماتر و ان قریشاً سعد اصحاب الصبح لیلہ علی ابی قیس شرفان یلم السعدان  
یسلم محمد مکہ لا یخشی ما یخلف انما یخلف قطعت کمرش انما سعد بن زید منہ  
بن ملہم و سعد بن ہریر بن قضاۃ فلما کان فی اللیلۃ الثانیۃ سمعوا صوتاً علی البی  
فبیس شعر ابی سعد سعد الاوس کنت ناصراً و ابی سعد سعد الخزرجی الفطاری  
جعیلاً الی داعی الہدی و منیناً علی اللہ فی الفردوس نیتہ عارف فان لواء  
الطالب الہد جہان من الفردوس و ات روافد قال فقال لواء الہد من  
معاد و سعد بن عبادہ ام و ابی سعد عبادہ ارجیت خالفہ سبب کمال شہاد  
حاجت شہاد نذر و قد ذکرہ ابن عبد البر فیما فی آخر ترجمہ و از این جمله است  
زیر عوام کہ بر علم ہست از اکابر صحابہ و بخلاف عشرہ مبشرہ بود و چنانچہ حضرت  
در اربعین نوشتہ و التبریک کان مع غایۃ شجاعتہ مع علی فانہ یزید علی انہ سید  
و قال لا رضی بخلانہ الی بکر و از خجلیہ است حضرت عباس عم خدامت سالت

چنانچه شارح نهضت صغیر باید بقول العباس رضی الله عنه لعلی علیه السلام آمده  
ابایک یقول الناس ناعم رسول الله یبع ابن عمه فلا یختلف حلیک اثنان و  
از آنجمله است نعمان بن عجلان الرزقی الانصاری که وکیل و کفیل و شاعر و نهاده  
کافی الاستیعاب و از آنجمله است حسان بن ثابت انصاری مدبر علیه رواه  
عصام الدین الاسفهرانی فی حاشیته علی البیهاق فی تفسیر قوله تعالی و  
قلنا للملائکه اجدوا لادم من ثغاره و از آنجمله است خرمیه بن ثابت انصاری  
و الشهاوتین کما رواه جمال الدین المحدث فی روضة الاجاب فی ترجمه خلاصه  
علی و از آنجمله است بریده بن الحصیب مدبر علیه عبارته کتاب روضة الصفاء  
و از آنجمله است پدر علی بن عقیل از خلیفه پنجم سنیان مخزن حرب ابوسفیان علی  
عبارته غیر واحد من علماء السنة و سواشی شخاص مذکور بسیار سی از صحابه  
بکریه توقف نموده بودند و هرگاه حال برخی از تارکین و سرزمین بیعت صده  
بر تو شکست کرد و بدین بد آنکه چنانچه جناب سید الشهدا بیعت نیند نمودند و  
جناب لایت مآب بمصدق حدیث ابو ایمنه منها افضل و اکمل از جناب بودند  
تا وقت شش ماه با همراه ترک بیعت صدیق نمودند و بعد از آن بصورت بنا جناب  
نقوش خفایا موس دست بدست ابو بکر دادند و کما یدل علیه ما فی صحیح مسلم  
و شرح الترمذی و غیرهما و عبد الله بن زبیر اگر بیعت نیند نکرد پدرش زبیر که از عشره  
مشره بود در بدو خلافت بکر با ایشان را بیعت نموده بود و اگر عبد الله بن عباس



بیعت نیریز نه نموده والد ماجدش حضرت عباس نیز گاه از بیعت ابوبکر بوده بلکه  
بنفاد ریتمه گاه با خاد را خائنالم که در هیچ مسلم وار دست نشین اکا فوب غا و  
و فائن میداشت و غیرت سامی طالت شرط امامت است پس با وصفی و عذر  
و خیانت چگونه طالت نشین ثابت خواهد شد و در شهادت با و صاف تذکره  
حضرت عباس منفرد نه بوده بلکه جناب ولایت مآب نیز با قرار خاد و فی ستر  
بودند فلیضحت قلیلا و لیک کثیر اما عبداللہ بن عمر بن انکارا و از بیعت نیریز  
از فاضل غیر نیست چه خودش مقرر بیعت او علی کتاب اللہ سنت رسول است  
انرا عظم غزاه می پندارد و اما العقل علی الفهم معتبول و بعد تسلیم میگویم که  
عدم بیعت ابن عمر با جناب علی بن ابیطالب هر گاه منافی خلافت و در مرتبه چار  
نباشد پس که بیعت نیریز چرا دام عباس خلافتش نباشد علما و اکام معلوم است که  
معتقد عظم بلکه خلیفه پنجم و عمر خاص و تمامی اهل شام و غیره از بیعت حضرت امیر  
استکلاف و اعراض نمودند پس از دو حال حال نیست یا اینکه محیب مذکور در پرده  
انکار خلافت نیریز با انکار خلافت جناب ولایت مآب می پردازد و یا از بیم  
خلافت آخیناب قائل است علی الاول چون کلام امامت است نه با خوارج پس  
سخن فاضل عزیز که انکار خلافت جناب امیر بر این تقدیر کنون خاطر وقت ما شود  
میباشد نخواهد بود و علی الثانی پس تفرقه میان اهل شام و عذر برتر از عمر و معا  
و دیگر تائید بیعت حضرت امیر علیه السلام و میان اهل کوفه و حضرت امام حسین

و غیره تا کین بیعت تیرید بیان فرماید و اگر اقصای نمایند مرتبه معاویه و بعد از  
بن عمر انتر و پسندت زیاد از مرتبه امام حسین خوانند یافت زیرا که امام حسین  
خلیفه چهارم و مفضل خلفا بوده و بعد از بن عمر پس بر خلیفه و هم وفادار و پس  
و معاویه و خلیفه پنجم و امام محسن و مجتهد مطلق بوده و بنابر تصریح جامع اهل  
و معتبر خلافتش زیاده از اجماع چهار خلافت جناب امیر منقذ شده و بنابر  
حج خلافت او در کتب سابقه منصوص بوده پس فضیلت معاویه از امام حسین  
من الشمس است لغو و بالبدن فی کس قول که کفایت بیعت واحد مطاع بشرط  
که مستجمع شروط امامت را بر داشته باشد اقول این کلام در فرع است بخند  
ا قول آنکه اگر زیاده از بد و خلافت خود مستجمع جمیع صفات امامت نباشد لازما  
حق یا نفیست این گفتار اول بدینست که بنابر تصریح قائل تحسین صحابه کرام و قرآن و  
لما و ما الیه استناد و هم که مستجمع در تاریخ خلفاء در بیان و بر عدم ذکر عقیقه  
نوشته و نه ان مبا یه هم صدرت و الا امام العباسی قائم موجود و خلافتش از  
نا یصح البیعه لا ماین فی وقت واحد و این تقدم و نه ان الحدیث و رد بان  
الا و اذا وصل الی بنی العباس لا یخرج عنهم حتی یصلوا الی عیسی بن مریم او بعد  
نظم ان منشی با خلافت مع قیامهم خارج باغ فلان الامور لم اذکر اطمن العبد  
لا غیر هم انما ذکرنا الخلیفه الموفق علی صفة امامه و عهد بیعتش از بنی  
عباسی و این می نماید که خلافت خلفای عباسیه صحیح و متفق علیه

منصوص علیه است پس متوکل که یکی از خلفای عباسیه بود البته امام بحق خوانده  
و ازینجا است که محی الدین عولی که در علوم ظاهره و باطنه کشف و شهود و تربیت  
انجیب فضل بود متوکل مذکور را از جمله اقطاب شمار نمود و همیشه چال و تنگ  
یکون ظاهر حکم و بجز اختلاف الظاهره که احاطه باطنه منتهی به مقام کبابی  
بکر و عمر عثمان علی و حسن و معاذ بن یزید و عمر بن عبدالعزیز و المتوکل شاهی  
و این متوکل کسی است که حکم نمود و بود که قبر مبارک جناب سید الشهدا را منهدم  
سازند و زحمت در آن مقام نمایند تا کسی برای زیارت آنحضرت نرود و چنانچه  
سیوطی در تاریخ الخلفاء میفرماید و فی سنة ثمانیة امر المتوکل بهدم قبرین  
و بهدم ماحوله من الدور و ان لعل مزارع و منع الناس من زیارت و حرمش و  
صحاره و کان المتوکل معروفا بالنصب لنفسه ما قال بعض الشیخ انهم  
ثأنته انکانت امیة قدت قتل ابن بنت نبیها منطلو ما  
فلقد اتاه بنو بیه بمثل هذ العرمی قبره مهد و ما  
اسفوا علی ان لا یکنوا اشیار کوا انهم قتلهم فستقبوه ریحاً  
انتهی مخصوص این فضل مجیب را که مدعی غایت خلفا است لازم که از متوکل  
دو یک خلفای عباسیه دلیل مقبول ثابت نمایند همان دلیل و راوده الشیخ  
بجیز تحریر آید سویم انکه اگر کلام مجیب صحیح باشد لازم آید که در این مقام  
یزید را منهدم خلفا ذکر کرده اند و بنهم سیوطی فی تاریخ الخلفاء و منهدم بنهم سیوطی

الباری حیث قال الذی باجماعهم انقیاد و بهم السعة الذین اجتمعوا علیه الخلفاء الثلاثة ثم علی الی  
 وقع امر الحکیم بن نسی معاویة و متذ باخلافة ثم حتموا علیه عند صلح احسن  
 علی و ذلله یزید و لم یطعم الحسین امری قتل قبل ذلک ثم لمات یزید و خلفوه  
 و ازین عبارت ابن حجر خواجه قابل شدن او بخلافت یزید و عدم ثبوت خلافت  
 سید الشهدا ثابت میشود همچنین جمیع صحابه و تابعین بر بیعت یزید اتفاق میکرد  
 و ابوالمیث که از فقهای اهل سنت است و کتاب بستان نوشته شده و در  
 عثمان بن عفان و کانت خلافتها ثمانه عشر سنة فقتله اهل الفتنة ثم ولی علی  
 و کانت خلافتها ست سنین فقتله عبدالرحمان بن ملجم ثم معاویة بن ابی سفیان  
 کانت ولایته عشرين سنة ثم یزید بن معاویة و کانت ولایته ثلث سنین خلافتها  
 یزید بن معاویة و وقت فتنة انتهی از عبارت ابن فقیه ظاهر میشود که خلافت معاویة  
 و یزید مثل خلافت خلفای اربعه ثابت است و فتنة و خلافت بعد یزید و اصح  
 و محتمل آنست لفظ ولایت که در کلام ابن فقیه و زاده خلافت معاویة و یزید  
 و از دست مصنف محقق در شرح قصید بنی هاشم که مصنف او مستبعد نقل  
 لعن ابن عباس گفته اند لم یقل ذلک الا لقتضای وقت منه صریح فی ذلک ثبت  
 عنده و ان لم یثبت عند غیره کالاعتراض فانه اطال فی رد کثیر مما نسب الیه من  
 قتال لم یثبت من طریق صحیح انه قتله و لا امر بقتله ثم بان فی تحریر سببه و لیس  
 الماکر فانه نقل عنه انه قال ما یقتل الحسن الا لیسف جده اسی لانه الخلیفه و من

عليه والبيعة تنبقت فيزيد ويكفي فيها العلم اهل الحل والعقد وبيعة كذا كذا لان كثير من اقدموا  
عليها فاختاروا له اذ مع عدم النظر الى اختلاف ابيد له اما مع النظر كذا كذا ولا  
موافقة احد من اهل الحل والعقد على ذلك انتهى موضع الحاجة من كلامه في غير ذلك  
من عباراتهم بحال الله كابرزل سنت مثل سيوطي وابن حجر ابو الليث وغيرهم  
استحقاق يزيد براسي خلافت معلوم نباشد وفضل محسب را معلوم نباشد قوله  
وبعت عبد الله بن عمر الم اقول چنانچه بيعت عبد الله بن عمر بعد از خروج  
كربلاء و جبر و جفاي شقيما مفيد مخاطب سورة الاذ كما خواهد بود و چنين بيعت جدا  
ايمير كل امير بعد از وعده شش ماه بلاك خطه جبر و جفاي شقيما و اخافت با جبر و جفاي  
كه مبطوحى خدا و مقرر اهل بيت سيد انبيا بود و مفيد مخاطب سورة النجم و اهل  
او خواهد بود و اين جواب بطريقى نزل است و الا سابق بتفصيل تمام ميست  
كه در بيعت ابن عمر احتمال تقيية متطرق نيست كيف لا و هالا كه تقيية پنجم سينان  
اسبب طاعت و محبت اعلم بحال ابن عمر بود و در ميثقيك بهر بير مدفوعه نقش كرده  
كه اگر از عبد الله بن عمر مدارا خواهى نمود و اد اطاعت تو خواهد كرد و اگر مثل ابن  
زبير معاويه ثابت مى بود البته حكم قتل او من حكم قتل ابن زبير مى ياد و اگر از  
نزال تسليم نمايم كه بيعت ابن عمر تقيية واقع شده اين تسليم باعث بطمان خلافت  
بر مذاق اهل سنت نمى تواند شد لانه تسليم نمودن فخرى و غلامان و كبراء و  
الدين كانوا من المباهلين كما و انما اليه فخرى من المباهلين

بيته الواحد والاثنتين موقوف حقيقة القول في اين عبارت مضائق المعنى  
في بطن الشاعرة او جمال و تقم آن بر منصف با نظر ظاهر و با هر معلوم است  
که محیب بر کدام ضرورت است یعنی شود که بر عبارت فارسیه گفتا فکده طهار  
مبارت خود در عبارت عربیه نموده و در حقیقت تحریر چنین عبارت یا و از  
عربیت امام اعظم شان میدهند قال ابن خلدون في تاريخه لم يكن ابو حنيفة  
لياب بشي سوى قوله الفريسي فمن ذلك ما روى ان ابا عمر بن العلاء الكوفي  
الحنفي المتقدم ذكره سأل عن القفل المنقل بل يوجب القو والم فقال لا كما  
قامدة فربيه خلافا لمام الشافعي فقال له ابو عمرو و قوله بحج المحدثين فقال  
قوله بابا في تفسير الصحابة ان يقول بابي قبيل نبي خلاصة انه محیب نه نظر  
بقدر ما خبر خبری دارد و نه از ذکر باید از ذکر من المتعلقات و عبارت نقل  
و عجیب از عبارتش نیست که لفظ موقوف را موافق محاوره هندیه است  
باشد و منع قطع نظر عن کتب و کتب فنقول قد عرف فيما قبل بان کفایتیه  
الواحد المطاع مشروطه بما اذا اقتضوا الامامة من يستجمع شراطها في نقول  
ما اذا راوا بالواحد المطاع ان الامام محصور و ليس عند غير النبي معصوما فيكون  
المعنى كفاية ببيعة النبي مشروطة لم و هذا مما يضحك منه الشكلي كيف ولم يأت  
يا وى بالامامة لم يكن تنبأ باجماع الاصحاب ولو كان ينزل على رايه الوحي  
الكتاب اللهم الان يقال ان حديث لو كان بعدى بنى لكان عريخ الى

لشرايط النبوة والرسالة وان ارادوا ان يثبتوا ما قص غرضه الا على ما اجمعت عليه  
بهم ساس خلافة ابي بكر وعثمان لعدم ثبوتها الا بعقد عمر وعبد الرحمن لما نص عليه  
علامة انفازان على ان قوله ليس عندنا غير النبي معصوما مقيد بوجوب الباب النبي  
عندكم ليس معصوما فضلا عن غير النبي قال العلامة انفازاني في شرح العقائد  
وفي عصمتهم عن سائر الذنوب لقضيتهم وبما اتهم معصومون عن الكفر قبل الوحي  
بعده بالاجماع وكذا عن تعدد الكبار عند الجمهور خلافا للحشوية وانما الخلاف في ان  
بدليل السمع او العقل واما سهوا فمخوزه الاكثرون واما الصغار فمخوزه عند الجمهور  
خلافا للجماع والتابعه ويجوز سهوا بالاتفاق الا ما يدل على الحجة كسيرة التطفيف  
بغيره لكن المحققين اشتروا ان ينهوا عليه فيقتضوا عنه هذا كله بعد الوحي واما قبله فلا  
على تنوع صدور الكبيرة فوجب المقسرة الى تنها عنها لانها توجب النفرة المخالفة  
عن اتباعهم في شئ من مصلحتهم البقية لهم وبهذا العبارة تدل دلالة واضحة على جواز صدور  
ان الانبياء قبل البقية عمدا وبعدها سهوا وقد صرح بذلك غير واحد من علماء  
فكيف يسوغ للمجيب ان يقول ليس عندنا غير النبي معصوما وثانيا ان آية او  
الامر دالة على عصمتهم بهم ليسوا باينيين فيكون غير النبي معصوما عند الله تعالى  
النظر الازلي في تفسير المسئلة الثالثة اعلم ان قوله منكم في اولى الابه منكم يدل عندنا  
على ان اجماع الامة حجة والليل على ذلك بان الله تعالى امر رسوله صلى الله عليه وسلم  
على سبيل الخبر في هذه الآية ومن امر الله تعالى بطاعته على الخبر ثم لا يظلم الله

فإن كان الأمر الواحد لا يقتضيه الواحد فإنه محال فثبت أن الله امر بطاعة  
ذلك الأمر المقتضى له من الخطأ والخطأ لكونه خطأ يكون منها عنه فهذا يقتضي أن  
الأمر المقتضى في القبول الواحد لا يقتضيه الواحد وأنه محال فثبت أن الله امر بطاعة  
أولى الأمر على سبيل الجزم وثبت أن كل من أمر الله بطاعته على سبيل الجزم وجب أن  
يكون معصوما عن الخطأ فثبت أن أولى الأمر المذكور في هذه الآية لا بد وأن يكون  
معصوما ثم نقول ذلك المعصوم إما مجموع الأمة أو بعض الأمة لا جائز أن يكون  
بعض الأمة لأننا نعلم أن الله تعالى أوجب طاعته أولى الأمر في هذه الآية قطعا ولا  
مشروط بكوننا عارفين بهم قادرين على الوصول والاستفادة منهم ونحن نعلم بالضرورة  
أننا في زماننا هذا عاجزون عن استفادة الدين والعلم منهم إذا كان الأمر كذلك علمنا  
أن المعصوم الذي أمر الله المؤمنين بطاعته ليس بعضا من أعضائ الأمة ولا طائفة  
من طوائفهم لما بطل هذا وجب أن يكون ذلك المعصوم الذي هو المراد بقوله  
أولى الأمر منكم أهل الحل والعقد من الأمة ذلك يوجب القطع بأن جماع الأمة  
التي هي كلامه إنما هي مجتمعة كقصة كبريين من طائفة منها مجتمعة الزمان في رأيهم نياده الخ  
من الطائفة نيت فالاعراض عن جوابه جواب والله الهادي إلى الصواب ونقطة  
التي سمعنا من ذلك في ذلك قبله في ذلك بعد تصريح الكتاب وبيعته أهل دينه و  
غيره الله تعالى ساقط است كما لا يخفى على أولى الألباب قال الجيب  
الغدير الجيب الكبري في خلافه بالشد يس بر تقدير ثبوت چون اختلاف



چند نفر و بعضی خلاف عهد بود و بعضی ایشان از حیل بنابر فاسد برادران خود  
و حال اختلاف از وثیقه حسن مجتبی علیه السلام که رو بروی آنها بر و حیا نکند  
نوشته مهر و کواهی آنها منقش گردانیده بودند و ظاهرست و صورتی به خودیم  
بذا صاحب علیه حسن بن علی معاویه بن ابی سفیان صلوات الله علیه و آله و آله  
علی بن ابی طالب علیه السلام و سینه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و سینه  
الرشیدین امیرین و امیر معاویه بن ابی سفیان بن ابی عبد الله احد من بعد علی  
یکون الامم بعد من بعد علی بن ابی طالب و الناس آمنون حیث كانوا من بعد علی  
فی شایعهم و عواقبهم و حجازیم و یمنهم و علی بن ابی طالب و شیعه آمنون علی ما  
واموالهم و نسائهم و اولادهم حیث كانوا و علی معاویه بن ابی سفیان کاتب عهد  
و یشاقه ان لا یجئ الحسن بن علی و لا اخیه الحسین و لا احد من اهل بیت رسول الله  
غائبا تر و لا بهر و لا یخفی احد منهم فی افاق من الافاق شهید علیه فلان بن  
رکنی بالله شهید اولین وثیقه بهم در هوا عقی و بهم در کتب دیگر مروی منقول  
بهست و بن بابویه قمی و شیخ مفید و قطب راوندی و دیگر شهر آشوب از بزرگان  
بابل حق بر بنی قدار اتفاق دارند و نیز بعضی اختلاف مشهور و با این بود که  
متعرض حال امام حسین نشود و فیهدم بنیان خلافت بعد الاستخلاف ایضا الانقطاع  
الشرط و قریب بمنجی است روایت شیخ صدوق قمی للامام حسین انما بعد من بعد  
که معاویه بن ابی سفيان با نیز یک گفت اما ای امام حسین بسیر من است و است

حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند که اگر کسی گوشت و پوست  
 و خون بخورد یا بر روی او بریزد یا آن را در تن او فروبرد یا با حضرت رسالت پناه  
 صلی اللہ علیہ وسلم پیوسته آورد یا بر او بریزد یا با او مواخذه کند و بر او بطی  
 من در نیت باو منی محکم کرده ام قطع کند و زینهار که باو مکروهی و کسی مرسان  
 و ازینجا بر او بیت خصم مخصوص مخالفین در نگیرد و معاویه فرق ستمانی در زمین معلوم  
 شد و انکان العلوم لا یعقلون شیاء و لایستندون پس مفید بودن استخلاف  
 کدای برای حقیقت خلافت یزید لعین در غیر منع است اقول ما قول او و اگر  
 بنظر استخلاف باشد پس بر تقدیر ثبوت چون استخلاف و بعد از آن  
 خلاف عهد و بیعت ان رقیب نامی باشد فاسد خواهد بود مگر فروع است باینکه بعضی  
 محسب استخلاف را بقول خود بر تقدیر ثبوت بعد از نزع سیوطی ابن عبد البر  
 ابن حجر و غیر هم بوقوع استخلاف از درجه اعتبار ساقط است انا قول او استخلاف  
 عهد و بیعت مقدوح است بچند وجه اول آنکه این کلام مجمل است حل اشکال در رفع  
 اعضاء از ان غیر ممکن صاف بفرمانند که این استخلاف کبیره و باعث ابطال  
 خلافت منسوبه بوده یا نه بر تقدیر اول کس اینکه بعد استخلاف اطاعت  
 انقیاد معاویه و تقدیر باو می نمودند فاسق بلکه کافر خواهند شد و بیعت  
 با او با ارضای صحابه تابعین که بیعت یزید بعد استخلاف نمودند فاسق  
 یا کافر خواهند شد و یزید لعین تقدیر علمای اهل سنت مثل ابن حجر و ابوالفتح

که معاویه را بعد از اختلاف خلیفه ششم اندکمالیدل علیه قولهم کان خلیفه عیسی بن  
کاذب خواهند بود و المظنون ان الخلیف لایرضی بذلك و کان ان الامر کذلک و  
بر تقدیر کافی استخلاف معاویه صحیح خواهد بود و از اینجا است که کسی از صحابه  
تا بعدین در وقت استخلاف بدلیل خلف عهد استبدال نه نموده حتی ادرع  
صحابه عبداللہ بن عمر نیز در باب استخلاف معاویه تصریح بر رضای خود و بر  
دیگر مسلمین فرموده و صلا تعرض عهد نامه جناب امام حسن علیه السلام نمود  
چنانچه جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء فرموده و کتب محدثان شیعیان  
المسلمین لم یکن لافعل انما انما رجل من مسلمین فاذا اجتمعوا علی امر فانما انما رجل  
منهم فقال یرحمک الله و یرحمک الله و یرحمک الله و یرحمک الله و یرحمک الله و یرحمک الله  
فخالف شرع می بود البته ادرع صحابه شک بخلافت عهد می نمود و ادرع  
نیز میگوید و یا بجمعه چنانچه این عبارت مؤید ما نحن فیہ است محضین و لایست  
بر رضای شان برعت یزید از بد و امر وار و قال قول بالقیمة او حسن عن  
العقبوت و من خلف من و رق التوت و و هم اکو معاویه و زوئل سفت مجتهد  
مسلمین بود چنانچه این مورد صواعق محرقه میفرماید و من اعتقاد استخلاف معاویه  
ایضا ان معاویه رضی الله عنه لم یکن فی ایام علی خلیفه و انما کان ابن الملک  
غایه جتبه و نه ان کان لا یخبر احد علی جتبه و اما علی فکان لیست بر این خبر  
و ادرع علی اصابتهم الحس بر کاه حصین جتبه و معاویه آنقدر مستحکم

در خصوص باقی که در محاربه است و آنست که حضرت عمار و خیل نزار کس از  
 مهاجرون و انصار و تابعین کلا با وجود نص صریح یا علی حربی و حدیث  
 علیه عمار جلد و بن عیسی تو قتلک الفتنه الباغیة و بنیان اجتهاد معاویه خلل  
 راه نیابد بلکه با و صدف آیه وافی بدایه انما جزاء الذین یجارتون الله ورسوله  
 الا یه با عث اجر و ثواب باشد اگر مخالفت عهد جناب امام حسن بنا بر اجتهاد  
 کرده و تا ویلی بران قرار داده باشد چگونه محمل اجتهاد و عدالت خلیفه  
 پنجم خواهد شد و نیز میگویم که چون بنا بر مذاق اهل سنت امام حسن نیز خواهد  
 پیش نبرد و مجتهد محلی و یحیی پس محتمل است که راسی شخص حضرت در باب ترک  
 اختلاف خطا باشد و راسی خلیفه پنجم جواب و باعث و اجر و ثواب کفایت  
 لا و معلوم است که جناب رسالت ما بعد از حق معاویه فرموده اللهم  
 یا و یا مهدی یا یقین هست که نزد بنیان شخصیت مقبول الدعا باشد پس البته  
 اختلاف نیز بر راسی بریت تسلیم خواهد بود و ان کان خلاف الفصد  
 سوم آنکه شیخ الان و خاویه بعد وفات جناب امام حسن علیه السلام واقع  
 شده و چنانچه بن عبد الله بن مسعود تیغاب میفرماید و کان معاویه قد استأذنه  
 ان یجوز فی حقنا بحسن علیه السلام و عرض بها و لكنه لم یشفها و لا غرم علیها الا بعد  
 لقیتم فی حقنا بحسن علیه السلام فظلمت کما یستب که بعد وفات جناب امام حسن علیه السلام  
 معاویه و خنیفه و امام سحر و ملازم و ماضی و فرجه بوده و خلافت او به محبت صحابا

و تابعین و جماع اهل حل و عقد تا بزرگواران و پیران این اختلافات معاویه مخالفت  
 ننمودند و موجب نیست که توقف معاویه در حیات شایب امام حسین علیهم السلام  
 با وجود قصد اختلاف که ایدل علیه عبارت از این عید البرسبب رعایت همین  
 عهدنامه بوده باشد پس قسیمی که بلا معارض و معاهد خلیفه شد اختلاف نمود  
 اما آنچه ضعیف محیب در باب اتفاق این بابویه و شیخ مفید و دیگر علما نوشته  
 در بنیقام فائده بخیر اظهارت دارند و در زیر که بنامی استنفا و این ساله بر حصول  
 اهل سنت است فذكر هؤلاء الکرام فی ذلک المقام بعید عن اولی الافهام  
 قوله و نیز بعضی اختلافات مشروط باین بود که متعوض حال امام حسین انشور  
 اقول الا لانکم اختلاف معاویه مشروط باین شرط بوده باشد و الله  
 مطالب بالبین و عدم ذکر این شرط در عهدنامه که بنامی صلح بود اول دلیل است  
 بر عدم شرط بشروط مذکور و لذلک متعوض مذکره ایش سیوطی و اکثر المومنین  
 یا یا بر تقدیر مسلم میگوئیم که قول بعضی مجهول الحال مفید برای محبت و منضر برای  
 خصموش نیست زیرا که کلام و مقتضیات اصول موضوعه و قواعد مشهوره  
 مشتمل بر جمع بقول بعضی غیر مشهور لایقین و لایقین من جوش اما میگوئیم  
 مراد از تعرض حال اگر طلب بیعت است الا سلم که معاویه منع از این نمود و لابد  
 علیه من دلیل و اگر مراد از آن تعرض قبل جناب سید الشهدا علیه السلام است  
 نفعانیر که حضرت در مقام محبت و اختلاف او غم محاربه باز فرموده

البته مخالفت قایلین نیست خواسته اند که با کسی که از صدق نقل کرده پس از آن  
استخلاف باین شرط است که تا وی بگوید که لا استخلاف در بدو استقرار  
معاویه بعد شهادت جناب امام حسن و حسن بن حسین واقع شده و این کلام در آخر  
عمر و قرب ارتحال انحصار کرده و دیده آر می نیکنام منجمله و صایا می توانی شود و در  
میگویند که اگر وصیت معاویه نزد حضرت اهل سنت واجب القبول باشد لابد که  
اطاعت حکم او در باب قتل ابن زبیر نیز واجب باشد فیکون یزید مثلاً باقی قتله البته  
و همچنین قتال اهل بدین از دست مسرف که بنا بر وصیت و امر معاویه واقع شد  
لما انقض علیه صاحب جذب القلوب قابل مواخذه یزید نخواهد بود و لانه اطاع  
فی ذلک امام المومنین و مجتهد المسلمین و اگر اطاعت او واجب نباشد مخالفت یزید  
در باب شهید کردن جناب امام حسین علیه السلام مخالف شرع نخواهد بود و علما  
آنکه بنا بر مرسوم مجیب معاویه در باب استخلاف از کتاب خلافت عهد جناب  
امام حسن بن علی و پس از این مخالفت موجب زوال عدالت و ابطال خلافت  
معاویه خواهد شد مخالفت یزید هم از وصیت پدرش مطبل خلافتش خواهد  
و الا فلا و اگر معاویه بنا بر حجاب بر عزم یزید بود و تحمل که برای استجاب  
خارجی امر شده در حدیثی استوفی بدو و قرطاس با وصف ضمیمه لن تفضلوا بعد  
خارجی استوفی بدو و قرطاس با وصف ضمیمه لن تفضلوا بعد  
همچو بدیان بطرف سید الشیخ و جان نموند و لو سلمنا کون الامر للوجوب فیزید

لا يزيد على الفاروق بالجمله هرگاه در اعقاب حیات جناب سید المرتضی و فضل الان  
والآخرین مصداق کنت بنیاد آدم بن الناب الطین <sup>آفرین</sup> حضرت در باب آیت  
دولت و قریاس و تجمیش اسامه با وجود فقر این شخص و لعن الله من شغل  
باعث حطه است عظام صحابه بشود مخالفت و حیات معاویه چگونه باعث  
مرتبه نرید خواهد شد قوله و از اخبار و بیت فضل الخواص مخالفین و ریزید و معا  
فرق آسمان و زمین معلوم شد اقول اگر چه دعوی فضل معاویه در مقام بر  
نامفید و برای او حضرت لانه استخلف ابنه و قال فی حقه لما ریت من فضله  
هرگاه بنابر مغنم فضل محیب معاویه فضل باشد البته در باب سخاوت و درج  
فاسق و کاذب نخواهد بود لکن سخاوت فعال و جاشا اعمال معاویه در کتب  
نه انقدر وارد است که در حیطه تحریر توان آید اما به تخریر نبدی از آن که مشی نمونه  
از عز و اکرام می پردازد و مخفی نماند که اکثر علمای اهل سنت ذکر نموده اند که معا  
و پدرش از مولفه القلوب بوده منعم السیوطی فی تاریخ الخلفاء ابن عبد البر فی الاستیعاب  
واللفظ لاخیر قال ابو عمر معاویه وابوه من المولفه قلوبهم فکره فی ذلک بعضهم  
انین کتب الرسول ابن اثیر و جامع الاصول و سنان احوال و حیل صحاح  
نوشته که معاویه و پدر او از مولفه القلوب بودند و بعضی میگویند که و کاتب  
بوده و بعضی انکار میکنند که و اند و در آخر عمر میبخت لیستند که کتب  
بندی طوی و لم الی من هذا الامر شیأ نهی و علامه جلال الدین سیوطی در بیان

واین ابی الحدید و نهقی و غیره کرده اند براسی رسول الله با سفتیان مقلدان  
سار و محله بنه یقوده و نیزه <sup>یا</sup> اکل لعن الله الکرکب و القائد و السائق و بن  
درستیاب نوشته عن <sup>بن</sup> رسول الله لعن الی معاویه یکتیب له فقیل انه  
یاکل فقال رسول الله صلی الله علیه و آله لا یسمع الله بطنه و ظاهرت که لعن و بدو  
آنحضرت و حتی سلیمین غیر ممکن است و کافیت در باب حسن اسلام او و غیره  
در جامع الاصول نقل کرده است قال باع معاویه اوانی ذهب و فضة اکبرین  
وزنها فقال له ابوالدرداء سمعت رسول الله یمنی عن ذلک فقال معاویه اما انما  
اراه یا ساقال ابوالدرداء من غیر سی من معاویه بنخبره عن الرسول و یوخیبر  
برانه لا یسکنک بارضانت بهائتم قدم ابوالدرداء علی عمر بن خطاب فذکر ذلک -  
فکتب عمر بن خطاب الی معاویه لا ینبع ذلک الا مثلاً بمثل و وزناً بوزن اخرجه  
الموطی و أخرجه النسائی نهی بر اهل انصاف ظاهر است که این جهاد و دلیل حسن اسلام  
معاویه است کثر عجب از شدت غلطت خلیفه نافی مصداق التولی علینا <sup>علینا</sup> فقال  
که با وجود سماع این خبر بجز ممانعت از بیع عباسی دیگر برای معاویه تجویز نموده  
و نهقی که از جمیع شهرهای <sup>ای</sup> سنت است و بجز و خامس سن خود و کتاب  
الحج در تفسیر است کرده عن السعید بن جسر قال کان ابن عباس یعرق فقال یا  
رج النیاس لی یمن فقلت یخافون معاویه فخرج ابن عباس من قسطنطین  
فقال لیلیک اللهم لیلیک و ان یرغم انفس معاویه اللهم الغنم فقد ترکوا سنة



من بعض علی نهی این روایت نیز دلالت بر حسن اسلام معاویه دارد زیرا که لعن  
 عباس که بنابر تصریح بعضی اهل سنت اعلم ناس بوده بسبب ترک سنت حضرت سید  
 المرسلین و حسن اسلام معاویه صحیح نمیتواند شد و بخوبی در تفسیر خود و نزول  
 تفسیر آیه لواطلت علیهم لولیت منهم فرارا نوشته رومی عن معاویه انه غزا الروم  
 فربا لکلف فقال لو کشف لنا عن یومنا فظننا الیهم فقال له ابن عباس الیس لک  
 قد منع الله تعالی من یوفی منک فقال لو اطلقت علیهم لولیت منهم فرارا لایستطیع  
 لیسمع و لیت که انا سافلا و خلوا جارت یح فاحر قهم و قریب باین و تفسیر کشف  
 و بخیاضی و غیره واقع است و دلالت این روایت بر عدم رعایت حکم خدا  
 و تهاون در امور دین حسن اسلام معاویه استغنی عن البیان است و سیوطی  
 جمیع الجوامع و متقی در ذکر اعمال روایت کرده عن عبد الرحمن بن مقاتل قال  
 مع علی الفداء فقتلت فقال فی قفوة الیهم علیک معاویه و شعیباه و عمر بن العاص  
 و شعیباه و ابی الاعور سلمی و شعیباه و عبد الله بن قیس و شعیباه نهی بر عقلا  
 و صاحبایمان طاهر است که نفیرین جناب امیر کل میر و در حق معاویه و عمر و عاص  
 و غیره در قفوت نماز و ذلیل حسن اسلام معاویه است و از حلیب اوست و شرح نهج  
 ابن ابی الحدید مذکور است و در کواحد بن ابی طاهر فی کتاب جناب الملک که ان  
 معاویه سمع المؤمن لقیول شهدان لا اله الا الله فقال هل یقال لیهین من عند  
 رسول الله فقال مع و رک باین عبد الله یؤکرت عالی الیهتم ما خفیست

الا ان تقرب بکتاب باسم رب العالمین بن شود را و بجا که از زبان معاویه سر زده  
ابلیغ من التخیج و ریاست کتاب سیدانیا و حسن سلام معاویه است اما وصیت  
سایه او در باره نمازت عزت جناب سید الشهدا با وصف زینب و عقیقه  
شهادت برادر بزرگوارش بکار برده و طهارت فرج و سرور و وفات آن بزرگوار  
رسول و مرستان بگوید کرده قابل ضم و لائق اعتناء نیست چنانچه سلام  
و افراسانی او بشهادت با وصف محسبیه او از مولفه القلوب کار آمدنی  
و تقصیل این جمال آنکه جارا الله بخشیری در ریح الا برار آورده و جعل معاویه  
لجعدۃ غلبه الاشعث امرأة احسن بایة الف و در هم حقی شتمه و کشت شهرین آن  
مستحق که از اطاعت من دم و کان یقید الیقین السهم مرارا اما بانی فیها ما انما  
فی ذلک المدة لفظت یکدی و یقیده مانی الا شتی تعاب قال قناده ابو بکر بن  
سهم احسن بن علی علیه السلام شتمه مرارۃ و غلبه الاشعث بن قیس الکندی  
و قالت طائفة کان ذلک مهنبا بکدیس معاویه الیهنا و ما بذل لبانی ذلک  
کان که ضرا بر و الله هم انشی و در بیان الفی مذکور است اخوالا مروان  
عظم که طرید رسول خدا بود و حسن بدینده ساخت و منید علی زهر آلودا و دانه  
و انشیت بن قیس که زن اما حسن علیه السلام بود و در و با و بگوید که تو  
آنرا شتمه مرارۃ اما حسن علیه السلام با بن منید علی حسن کنی او بعد از آن  
استقال بنای معاویه بنیاده برادر در هم بقو و در و ترا در سکن اند و این بزرگوار

کشته تا ملکه عالم باشی مروان بحدیثه آمد و حیره را بفروخت تا عمل مذکور بتقدیم  
رسانید و حضرت امام حسن علیه السلام بهر دوس جان فرامیدالم و در  
باین در تاریخ روضه الصفا مذکور و قاضی محبت الدین حنفی در کتاب  
المنابر فی علم الاوائل والاواخر و اسمعیل بن مسمو بن محمد بن عمر بن هاشم  
در کتاب مختصر اخبار البشر و غیره باینه قریب باین روایت ذکر کرده اند  
الدیر سی شافعی فی حیوة الحیوان قال ابن خلکان انه لما مر ابن  
مزدان بن الحکم الی معاویه بن ذکوان فکتب لیه معاویه ان یتنقل المظلی الی الخیر  
فلما بلغ معاویه مائة سمع بکبر من الخضر فکبر اهل الشام لذلك المستکبر فقالت  
فاخته بنت قزله لمعاویه اوالله عینک ما الذی کبرت لاجله فقال مات الحسن  
فقالت اعلی موت ابن فاطمة کبر فقال ما کبرت شعاعه بموته ولكن اشراج قلبی قد  
معلیه ابن عباس فقال له یا ابن عباس هل مررت ما حدث فی ابن عتیک قال لا اکر  
ما حدث الا انی اراک مستبشر او قد بلغنی بکبرک فقال مات الحسن الم و خشری  
ربیع الابرار نوشته لما بلغ معاویه موت الحسن بن علی سجد معاویه و سجد من جوله  
سکر افضل علیه بن عباس فقال له یا ابن عباس انت ابو محمد قال نعم و بلغنی سجود  
و تدبیر ابن کله لا یسد جسدک ایاه خفرتک و لایزید انقضایک و لایزید  
پس تو سمان و زمین و میان معاویه و یزید قرار و او زمین را از سمان  
نشاخص است ثم قال انما المصیب الیه باقی ماند و قرآن را از سمان

لایم بنهم و لایغنی من جوع بلکه بر بطلانش اقامت بر مان میتوان کرد اما قتلای فلما مر  
 اما قتلایس از نیکه برین تعلق جوی ما نیست که اهل کوفه که بشهادت کتب مشتمله اما  
 قائل بود لایت جمیع میم بودند زیرا که وقت عرض ولایت بر سکنه تمامی بلدان  
 غیر از اهل کوفه دیگران خستیا در گذرد و از قدما شیعه شمرده شدند تعلق میوه و دین و دنیا  
 از دست یزد میگردید چنانچه بعد از خوف از لشکر یزد بر نهاد و آمدن ترس اهل  
 عساکر و عباد شد برین زیاد و تدبیرات و تهدیدات بلی بنیاد و از ایشان بطهور رسیده  
 زمانی که وقت مظنه حقوق ضرر و خوف هلاک تعلق دستار و حبیب میشود و چو جایی  
 یقین که مستغرق نشدند الله تعالی انهم جوش محبت که بنابر شیخ آنها متواتر بود  
 عساکر آمد و تفسی بر آن بود که هنوز مغلوب نگشته بودند و هجوم ایشان کمتر از زار  
 و زخم نماند و در روز شجاعی که برای این فرقه غنایت شده و هم در دست ایشان  
 و جوب تعلق است ستمت بیدار نماید که با وجود فقر و غلبه آن علیه خوف گردیده  
 طلب امام حسین و آورده نیز نامه ارسال دارند که سبب کار دیده و شمرافرا  
 در سبب جنگ همه میا که دیده زود تر بقدر و هم خویش بلا در انوارانی کنایه  
 ز تو را است مستحق و شایسته  
 سپاه بی چون شمشیر پیلان است  
 همه نیزه و کمر و خنجر بدست  
 چون که شمشیر شک و خون آورند  
 ز ما لشکر بیکران ساختن  
 چو تیر از کمان و کین آورند  
 ز شک آتش برون آورند  
 سر است آن بر زمین آورند

و بخار و صفی آنها بجهت اختیار بنوعی و تقاعد از شرف اعانت نیست  
کتاب را بر طو شیعه مدحه تواند بود و کما سیح الی بعد ذلک ان الله تعالی  
مقتدا استن بدترین از اینها است بر حیرت می افزاید فایده متبیل الفار من المطر و ان  
تحت الیرب دعوی لفاق شان با وجودیکه علمای امامیه گفته اند که کوفی بود  
شخص و یا شیعی است اگر چه ابو حنیفه کوفی باشند عین مدعی ماست فایده مخادعو  
الله والذین آمنوا و ما یخفون الا انفسهم و ما یشرعون انهمی اقول مراد از قهر  
و سبیل است بطر جمیع قطار بلاد و ممالک اقالیم سبعه غلبه لانه نادر و انما  
کالمعدوم فکفیف ینا ط به الامامه بلکه مراد است که برای خیر است فایده  
و اگر ملوک حاصل بوده و سربازی مل کوفه از حجت یزید چون امام است با قوم  
حنیفه و پیغمه مالک بن نویره از حضرت صدیق است فادح در امامت  
نمیواند شد کما لا یقح ذلک فی خلافه البکریه و هم برین قیاس است حال مترا  
اهل مصر انطا و عت جامع قرآن حضرت عثمان بن عفان و کرد و ان آن زمره  
اولی بر منج آب و طعام و حبس آن خلیفه و امام امام و دست بردار نشدن آن  
زمره شر از ان بزرگوار با و صفت غلو در حق است من صحبت فلقا می  
عجب از اهل مدینه که حجاب کبار و محاج و زمار و اکثر آنها اهل مدینه و عباد  
و قرآن بودند و جمیع آنها شیعه اولی اهل سنت و جماعت بودند و یا از آنها  
بدخول جنت که با و صفت فرا شجاعت کمال جلالت و بطا الله اعانت اما

بجای و خلیفه مطلق نه نمودن و آن چهاره را بی یار و یار و رفیق و مقبول ساختن

بسیهات و سیهات شیعه اولی چرا دست از اعانت خلیفه خود برداشتند و صحابه کبار

مثلاً عبد الله بن عمر و طلحه و زبیر چگونه خونریزی را بر اسهل انگاشتند ظاهر

این همه جوش محبت نسبت به خلیفه مظلوم که نبایستن آنها در اکثر مقامات

بر روی کار آمده بخی بر آن بود که هنوز مغلوب نگشته بودند و هجوم آنها کلام را

فرغ نبرد و در نه از شجاعتی که باین فرقه عنایت شده و در جنگ احد و

خیبر به تجربه رسید و هم از زنده بایشان که عدم جواز تقیّه است سخت بوی می

که خلیفه اکثرین دشمنان و اعانت امام مظلوم خود نفرمایند و آب و طعام

خلیفه امام نرسانند بلکه تنغ زبان را هم بحکمت نه آرند تا آنکه همین عدم اعانت

شیعه اولی به برگشت نفرین ام المومنین صدیق اکبر و به مجوبه رسول خدا و

با اینجاست که یکی بریش مبارک لغزش را کشید و یکی بر جسم کرز جان

خوش بر زمین جاس کرد و انیسده و شد در قبال نظم

زکاری غلامان چو پرخمختند بسوی خداوندشان خیمتند

محمد میرفت پیش اینده که بود شن لکینه پیش اینده

یکی دهنه تیر در چنگ وشت کز الماس پیکان او تنگ وشت

چشمش بر وحی خلیفه افتاد قدم سبزد وشت مانند باد

در ساند خود را با و سید بگ بریش مبارک ببا زید چنگ

بد و گفت کاسی لغزش ناکجا  
ز بدعت جهان نمودی خوب  
همه کار تو زشت و فعال بد  
نیایی را کی گسبون از اهل  
گفت این و بارش می کشید  
بزاری با و گفت کاسی نوجوان  
بیا شن آنقدر در بلا گیر  
نم عهد دیگر که هرگز عدل  
محمد چو شنید از این خطاب  
همان آیت و را بگوشش رساند  
پس آمد شنه تیر پیکان چو آب  
که تانی منور رفت پیکان او  
وزان پس گمانه بنامی رید  
زوان گرز را بر سر پیشوا  
مقارن بان تیغ الماس فام  
پس آن لاشه را بجا کینه آورد  
ببضرب و خم خنجر تیغ تیر

چه بسیار ماندی تو در روزگار  
نگند سی بدین بنی انقلاب  
یعنی از خباثت لطف الم بدو  
بیایی همی دم مندا سی عمل  
خلیفه شد اندم ز خود نا امید  
مذانی که هستم ماسم زمان  
که قتل گناه بود کسیر  
نور زهم ز حکم خدا و رسول  
ز دین داری خویشتن در جوار  
که جبریل در غرق فرعون خواند  
بزوار غضب بر رخ آنجناب  
بر آمد کی آه از جان او  
که بودش عمو و زلف از حد  
که از صدمه او درآمد زجا  
بروز دیکمی مرد و حمران بنام  
عرفتند از چار سو در میان  
منو و ندام او و پیر زه ریز

خلیفه بعث طیب بر روی خاک  
 بخواریش کشتند و انباشتند  
 که بر دیر حاصل قتلش  
 رشادی همه حاضران پیش  
 برتند باز و دل خند گیر  
 و کر نامداران و گینه آوران  
 چو کشتند آگاه ز خجاست کار  
 بر فتنه انظار ز روی زمین  
 و دیدند خوشوقت از چارسو  
 بد حال آمد و تیره روان  
 که مرگش بود شادی گیران

و معلوم است که از مرده فرقه حقه شیعیان غاص بقصد و دوتن در کاسحات  
 استاب جناب سید الشهدا و شهادت عباد در چه شهادت فائز گردیدند و مصداق  
 وافی بر آیه اولی که هم الوارثون الذین یرثون الفردوس شدند باینست  
 معنی فافوز فوز عظیم را همراه خلیفه مظلوم هیچ کس از صحابه کبار مقتول نکرد  
 نمیدانم که حضرت اهل سنت و شیعه اولی در روز بارپرس و یوم جزا و برود  
 آن خلیفه با حیا و تقوی جور و جفا کدام جواب با صواب که باعث اجر و ثواب  
 پیش حضرت رب الارباب باشد بیان خواهند نمود و انکار و ضعف عندها

پنج پاره پاره تن چاک چاک  
 دوزان پس بغیر حق پرو خستند  
 درخت ستم سایه از پا فتاد  
 بخون سفیش نمودند رنگ  
 شده فارغ از هم ظلم و ستم  
 که حاضه نبودند در آن زمان  
 که آمد درخت متنبه بار  
 جهان گشت حسنه هم ز خلد  
 ز ماننا شده بارک الله گو  
 که مرگش بود شادی گیران



بجهت اعتبار یوسفی از جامع قرآن تعارض از شرف اعانت آن خلیفه زمان که ظاهر  
بر طور این امر موجه تواند بود که ما معرفت سابقا با وصف مقتدا استن و حیرت  
حیرت می افزاید فارغی پس چیل الفار من المظفر و الوقوف تحت المیزب دعوی القای  
ایشان غدر نزل بدر و رضوان عین مدعی ما است فانه می بخاد دعوی الله  
والذین آمنوا و ما یخمدعون الا انفسهم و یا یسعدون قول بشیع ابو صیفه بنابر قول  
بالتعین ملت حنیفیه صورتی ندارد و اما بنابر قول یزیدی بودن ایشان کما صرح  
به الشیخستانی و شار الیه الغریز الذمی صورتی وار و لا ینیک مثل شیخیر قال المجیب  
الغیر المصیب هرگاه نمی یازد بینین شد اکنون شروط امامت که زوجه بود  
اهل سنت مقرر گشته بلکه اجماع بر آن معتقد گردیده از کتاب موقوف و شرح  
بایشیند محمهور علی ان اهل الامامة یجتهدون فی الاصول والفروع لقیوم بامور الدنیا  
ذو راسی لقیوم بامور الملک شجاع لقیوم علی الذنب عن الخوذة و قیل لا یشرط  
هذه الصفات لانها لا توجد الا بمقتضی فیکون شیخراطها عبثا تکلیفا بما لا یطابق  
مستلزما لما ساءل التي يمكن فیهما نصب فاقدر الغم بحیب بان یکون لا التلا يجوز  
عاقلا لیصلح للمتصرفات بالغافل قدس عقل البسی ذکر اذا النساء و صما عقل و دین  
حو التلا یستغله خد المرسید و لتلا یحققر فیصی هذه الصفات شروطا بالاجماع قال  
السید البحر جراح فیه إشارة الى ان القول بعدم اشتراط الثلث الاولی <sup>بالتعین</sup> <sup>بالتعین</sup>  
الیه و ما تمسک به علی الاول فیه مردود بانما اختیار عدم الموجب مطلقا کما لکن

ان فیصوب اتفاقا و فعالا لفساد التي تذف فی غیره منها صفات اخرى فی شرائع  
خلافت الاول انیکون و شیئا الا ان فی الواقع و اثره و باریت صریح  
علیه م شکی که عالت از جمله شرعی است که یکجای دیگر خلاف مکرر و ب  
دیگر مثل شرح طوالع نیز برین معنی دلیل است که در عالت کسی خلاف نور  
پس اگر بر فرض و تسلیم کسی از این صل و عقد فاسقی و طامی را اختیار کند یا  
سابق من بین الانام او را برای این منصب شریف برگزیند اطاعت میکند  
آنکس را یا میون این منصب کند و اندک شمر کند جو پرست سلطان و کلمه نیاید اگر  
و شوق است بر حجت الایصال و عقد و خلافت برای همان کس است  
که شرط مذکور در کتب موجود باشد اما متش از قوت لعل اید کما فی الموال  
نه کس که فسق او متفق علیه کفر و مختلف فیه باشد فالامامة و فسق متضادان  
اری اگر از رئیس وقت فسقی و ظلمی بظهور نیاید بعد از آنکه عادل باشد در  
رافلع بعینش ضرورت این قتی است که در بر شش فتنه برپا نشود و الا  
مضیقین را اختیار کنند قال صاحب المواقف و الامتاع الامام و غیره  
بسیب یوجب مثل ان یوجوه یوجب ضلال السلیمن انکاس امور الدین  
کما کان لهم نصب فقامت لانتظامها و اعلامها و ان او ضلعه الی الفقه و  
المفیرین و این است عند تحقیق مذهب امامیه در بار شخصی که او را با جهاد  
گزیده باشند و هو لا یقدر علی استیفاء المسائل الفرعیة من الادلة الشریعة

و سرکت دیگر از علم کلام مذکور است که هرگاه از باد شاه فستق بپزم و در سبد  
اختلاف است و در نیکه او را موثر است از نیکه بجا شدن بگذارند جمعی بپزند  
رفته اند لانه کوکان بخانه میسر و نه الفتن <sup>العلی</sup> غیب غول و نه جماعت و نه  
ثانی مختار است فانه یوجب سفت و مایه سیلین کفیف فاسق یا کافر می  
سوزد مستحق و غالب گشته باشد و تبلیط نام بر افراد نام پیدا کرده و فاسق  
که بزرگتر شیر خود غالب گشته باشد جواز خلافت و خستیا رطاعتش باشد  
شیر عیش و با وجود ضرورت و ناچار هم بر تقدیر است که ز فاسقیت بندگ  
خدا منظور دارد و فسق او بر دیگری مستعد نباشد حقا و حقیقت خلافت از این  
لازم نمی آید من ثم یعلم ان من قال العدالة لیست و انما یعمل علی الحق و الحق  
الفسق و الامامة علی بذیهیم اخطا فطاهر العدم فرقی من ابتداء الامامة و بقاها  
و لم یعلم انه لا یلزم من عدم غزله للضرورة المذكورة اجتماع الامامة و الفسق الا لزم  
اباحه المیتة و الدم و لحم الخنزیر مطلقا فی اشهر یقه البندیة صلی الله علیه و آله و سلم و جواز  
اجتهاد من یخلو عن العدالة و القدره علی استنباط المسائل عند الاصولیة و حکم  
فرستادن مسلم بن عقیل بعد از طلب اهل کوفه بنیست و وضع فساد آن شخصان  
بود که سنت بنی بنیصر صلی الله علیه و آله و سلم را تبدیل و بندگان فخر را ذلیل  
بودند و هرگاه در شامی اه خبر شهادتش و تفوق قدما بر امامیه بنسب اهل  
رسید قصد محبت فرمود و بعد از فرزندان عقیل قبول نکردند و شکر بر نیک

فاشهر چند نیست که بسوی مدینه شریف از راه دار و دیاب جانب ابریه  
 خیزد و دوی نکر و تعاقب آنجا که می کشند و قول او را بر قبول نکرند  
 و عین نیرب با کوه را خوارش کشتند و اثر بخند بر سقاوت ازلی برون آمد و درگاه  
 سعادت انتساب امام بهام و نیت و معذرت نموده بر شکر و شکر و شکر و شکر  
 ثبات انشوده بدرجه شهادت فائز شده و وقتیکه حضرت متصل کوه مرسیده  
 گفت ان عبد الله بن زیناد ارسلني اليك وامرني ان لا افارقك حتى آفتم  
 عليه انا والله كاره فما يكسني الرجوع الى الكوفة ولا يسيل الى معاوية فما  
 احببته الى عمر بن الخطاب فابى ان يتركه الا ان يوافي اليوم الثامن من  
 اقدسي دين عین همه و کتب معتده اما پیشتر مردی است فخری  
 انکار نروده و با عوام کاری غفیت انهم الا کلا نعام بل بهم فصل سبیل جاهل  
 که قال انجذاب بان کرد و شقیاد فعا من غفیر و محافظه علی مل یتیه بوده کتا  
 جمله ضروریات و مستحبات است اقول با قول هرگاه انقدر از زمین شین  
 اکنون شرط امامت که نزد جمهور است مقرر گشته بلکه جماع بر آن  
 که دید باید شین امامت و شش است بخند وجه اول آنکه لاسلم که حد است  
 الاطلاق شرط امامت باشد و شرط آن فی الجملة بمقتضای شان عذر  
 و لا یسمن فی الینی من جمیع فی فصل الخطاب و شرط آن یکون رجلا هرا با نعا  
 قرشیا و کوفه من شوی باشد پس شرط و کذا که معصوم باشد پس شرط و العدا

شرط العمل عندنا وعند الشافعي شرط الاستحقاق حتى كره لعليد الامامة انفسه من الناس  
ينعقد ولو اركبها الامام كبره لم يستحق العمل عندنا وعند الشافعي فيعمل  
ايضا التقوى شرط العمل فلا ينفعل الامام بالفسق وعند المعتزلة شرط الجوار  
فمنه ان به وشرح مقاصد مذكورة فاذا مات الامام وتصدى الامامة  
من تجميع شرطها عن غير رتبة وتخلات وقهر الناس بشعوك العقيدة في الخلافة  
كذلك الخان فاسقا او جابلا على الظاهر فظاهر استكشافنا في عدلت  
بما سجد جماع البرود وصف در ما وجه شخصه من نادر وايضا متصل بعبارته  
در شرح مذکور چنین گفته وحيث طاعة الامام اسم الف كمال الشرح هو كما  
عادوا وجابر الى ان قال اذا ثبت الامامة بالقبول الغلبة ثم جاء اخر فقهره  
وصار القاهر اما ما ثم قال ولا ينفعل الامام بالفسق والاعمار واهم وعقار  
نفيه وشرح ان كذا شرح مقاصد چنين است ولا ينفعل الامام بالفسق اي  
عن طاعة الله تعالى ويجوز ان لا يظلم على عباده الله تعالى لانه قاهر الفسوق  
الحجور من الائمة والامر بعدهم خلفا الى اشدين ولسلف كانوا ينفادون بهم  
ويقيمون الجمع والاعيا و باؤنهم ولا يرون الحرج عليهم لان العصمة طاعة  
الامامة ابتداء بقا اولى انتهى وجملة اين عبارات كبريا على استنداد  
جواز خلافت فاسق وجابل وجابر وقاهر من الله و مدول و ثبات مقرون  
بقبول است بر صحت خلافت يتركذاني ثمرة اخلافة الله في الله محمد بن

فرموده و اتفاق سلف را در این کتاب اختلاف نماید تا معلوم  
گردد که اینچه در حدیث آمده است بعد از حصول اتفاق علیهم السلام  
کلامه و ازین عبارت اتفاق اجماع سلف صالحین بطل احکام خلفای فاسقین  
ظاهر میشود پس ادعای اجماع بر علت خلیفه که صاحب موقوفه و شارح آن  
از درجه اعتبار ساقط خواهد شد علاوه بر این میگویند که دایره جهاد که  
سلف صالحین حکم شده از تقدیر است که ابطال عدالت آن  
ایمانی نیست که ام المؤمنین عائشه را در باب محاربه نفس و قتل  
آن را از باب محاربه نفس و قتل آن را از باب محاربه نفس و قتل آن را  
که دیده و حال الشریع را در باب محاربه نفس و قتل آن را  
از تابعین صحابه با وجود نص تفکیک الهیة الباغیه مورد ثواب شده است  
بیچاره که بر امام زمان خروج کرده چگونه از حیطه عدالت بیرون خواهد رفت و  
ثبوت جهاد او بعد استخلاف معاویه مجتهد و قول او لما ریت من فضله لیت  
محل شبهه نیست و اگر جهادات خلفای سابقین در باب سقاط حد و قصاص  
خالد بن الولید و محمد بن مسلم و تخلف از حد و ضرب و امانت صحاب  
که در حدیث آمده است که از اینها میگوید و دوم آنکه از عبارت سابقین  
آنرا که از حد و قصاص و امانت صحاب میگوید و سوم آنکه از عبارت سابقین  
آنرا که از حد و قصاص و امانت صحاب میگوید و چهارم آنکه از عبارت سابقین

فاما ما يفر ما يدوقه تشبه على رضي الله عنه على بعض ثلثين سنة  
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في الامم ومن بعده لا يكون خلفا  
واما ما يحل والعقدن الامة قد كانوا متفقين على خلافة  
الخلفاء العباسية وبعض الرواية يعبرن عبد العزيز مشكلا ولعل المراد ان الخلافة  
الكاملة التي لا يشوبها شئ من المخالفة وميل عن المتابعة يكون ثلثين سنة  
وبعد ما يكون وقد لا يكون انتهى وما جلال وشرح قول مذكور ميفر ما يدوق  
والمراد بالخلافة الكاملة وهي الخلافة الحقيقية الخالصة عن شوب الضمائر  
فانما في ذلك تسمية الامة من اجل انهم خليفه ولما ذكره في الخبر  
من انه يجوز لاطلاق خليفة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم على سلطان انتهى وانما يستلزم ان الخلافة  
ليست تامه يزير او انزل اسمي خلفا موده ان الذين ضل مجيب را که بعد  
عدالت خلفا وجماعی بودن نیست لازم که بلیس مقبول ثبات عهد خلفا  
عباسیه مروانیه نماید باهمان دلیل عدالت نیز ثابت نموده شود بموجب  
آنکه اگر نیز عادل نباشد و خلافت او غیر مسلم شود لازم آید خلوزان  
خليفة و امام و آن خلافت حدیث متفق علیه من بات ولم یعرف امام زمان  
ما تبتیه بطلیه است که بطرق عذیده در کتب فیه شرح و در مشهوره علامه فاضل  
و شرح عماد الدین مینیر نماید فان قبل فعلی ما ذکر مر این ندره اختلافه شون  
بکون الزمان بعد الخلفاء الراشدين من نالیا عن الامام مقتضى الامة بکون

[illegible]



باشند احوالت در امام معلوم نباشد و محسب غیر مصیبت را معلوم باشد بلکه  
جناب سید الشهدا نیز فسق یزید ثابت است والا و رع صحابه کتب حدیث  
اعظم عدد را نمی شمارد و از حجاج ظاهر شد که آنچه نوشته اند که امامت مقتضای  
مصلحة امت نیست و لایزم فسق جمیع اهل محل و العقد الذین باعوا الخلفاء  
العباسیین و اقاموا الجمع و الاعیان و بامرهم و بطمان صلواتهم و صلواتهم  
برهم الا یخفی قوله اری اگر از کتب وقت فسق و ظلمی ظهور بخارج بعد از  
عادل باشد لم اقول قطع نظر از عبارت عقائد نسبیة لا ینفرد الامام با  
و عبارات تفکیک و دیگر عبارات که سابق بر آن است و الا صریح بر عدم جوب  
غول امام فاسق دارد و میگویم که اگر فسق یزید از بدو عهدا و ثابت باشد  
لازم آید فسق صحابه کرام که بیعت یزید علی بیعة الله و الرسول نموده بودند  
و همچنین لازم آید فسق کسانی که اطاعت خلفای عباسیة مینمودند و جمع  
و اعیان با جازت آنها بجای آوردند و دلالت عبارت صاحب موقوف که  
استدلال بان نموده اند بر مطلوب محسب غیر مسلم است زیرا که در آن عبارت  
دارد است مثل ان یوجد منه یا یوجب ضلال المسلمین و نکاس امور الدین و  
یزید بر تبطل المسلمین و نکاس امور و یقبل از شهادت جمعی است  
ثابت نیست لابد علیه من دلیل قوله و همچنین آنچه از کتب امامیه در باره  
شخصی که او را یزید بنا و برگزید که باشند لم اقول این افتاده از ما شمر از

از مردم اطلاع ما و بر مذہب امامیست زیرا که هر یک که بر کتب اربعه اہل علمای  
ناجیه مطلع است میداند که چہا و بر قوت بر فرض فاضل و اعتبار مستقیم  
با حقیقت ندارد بلکه هر یک که اورا قوت قدسیہ و قدرت استنباطی  
فرغیہ از اول تفضیلیہ حاصل شد و او مجتہد است خواہ کسی اورا بر گیرند و خواہ  
چنانچہ امامت امام بعد صحت و معجزہ ثابت می شود و خواہ کسی اورا امام دانند  
و خواہ نہ پس قیاس چہا و بر خلافت قیاس مع الفارق است کہ آسمان و  
کجا آسمان ازینجا است کہ کسی از علمای اصول نگفتہ کہ چہا و موقوف بقدر  
مجتہدیت بخلاف خلافت کہ کافہ علمای اہل سنت قابل بیعت و آن بہ  
اہل حل و عقد گردیدہ اند قولہ در کتب دیگر از علم کلام مذکور است کہ ہر گاہ  
از بادشاہ فسق بطور رسد اقول قطع نظر از عبارت سابقہ و اگر عدم  
جواز عزل فاسق و مماثلت بن عمر از خروج کہ شواہد عدول بر القاضی  
فاسق است میگوئیم کہ بدون اثبات فسق یزید از بد و خلافتش قبل قتل جناب  
سید الشہداء و قتل اہل مدینہ و بدون قضیت و کیف المدینہ و اہل شام و قضین علی  
تکفیر معا و مجتہد الاسلام اثبات شہادت جناب سید الشہداء بر مذاق اہل  
مکان نیست و آنچه نگفتہ کہ فکیف فاتی یا کافری کہ ہنوز مستولی و غالب شدہ  
الہم یجعلہم فسق یزید میگوئیم کہ سنطیکہ برای یزید حاصل بود و برای خلفای  
چهارم و پنجم چنانچہ غارتہ یعنی حقیقہ و قوم مالک نویرہ حاج خلافت

نیست و آنرا از جناب و لا اله الا الله غیر قاض و را  
 همچنین آنرا از جناب و لا اله الا الله غیر قاض و را  
 و شهادت حضرت مسلمانان کوفه نیز برافراشته و تسلط و استلا نام مجمل کرده و  
 بود این در حال تسلط و قهر و غلبه برید لا بد که بر خلاف اصل سنت چهار جناب  
 با قوم یزید درست نباشد لکن انشیریزید را و علی قوم یزید و آنچه نوشته که فا  
 و آنرا که روز شمشیر خود غالب کند باشد جواز خلافت و اختیار اهل  
 با آنچه مخالف شریعت با وجود و است و از اری بهم بر تقدیر است  
 عیدیه است که دلائل آنها تخریر نموده و لازم که توفیق و جوب اطاعت فاق  
 و جاهل بر حال ضرورت و ناچار بدلیل ثابت نماید کیف عبادت نفسا زانی  
 و بیکر علما عموما ذلالت بر جواز اطاعت امام فاسق دارد آنچه نوشته که تحقیقا  
 بحقیقت خلافتش لازم نمی آید منافی قول ابن عمر با ابا یعنا با الرجل علی بیعة  
 و رسوله و لا اعلم عند العظمین ان یایع الیست و همچنین تابعین و تبع تابعین که است  
 جمع و عیا و باذن خلفای عباسیه نمودند اگر قابل بحقیقت خلافت  
 نباشد صحت عبادت تابعین و غیره محل اشکال است اما قوله  
 من قال العبد لله لیست اجماع عند المخالفین  
 قطع النظر عما فیمن السجدة والركعة بحسب الله  
 مما تلونا علیه

ح  
 قد رزق

به نیت دفع فساد آن سینه بخنان بود که سنت سینه غیر را تبدیل الی اقول اولیای  
 نمایند که از یزید و در بدو خلافتش تبدیل کدام سنت سینه حضرت خیر الانام  
 دلیل شریک کدام بنده از بنده کان ملک علام واقع شده که جناب سینه ایشانند  
 برای دفع فساد آن متوجه گردید و یائنا بفرمایند که بعد دریافت شدن خبر  
 شهادت حضرت مسلم و تفرق اهل کوفه جناب سینه ایشانند که بر عزم سامی قصد  
 محبت فرموده بود اگر رفع تسلط او واجب بوده کما دعیت اولیای انصار  
 اولاد عقلی مستطد و واجب آن نمی تواند شد والا انهدم ساهل است سینه  
 و ثانیاً میگویند که مخالفت ابن عمر ازین امر خبر حمل آن بر طلب دنیا که سابق  
 از تاریخ اختلاف اند کور شد از چه راه بود ابا عبد الله بن عمر را که اوج صحابه بود  
 تبدیل سنت سینه خیر الانام و خوار و دلیل کردن بنده کان ملک علام مطبوع  
 مرغوب بود فلنضجک قلیل و لیک کثیر باقی امور که محیب آنرا اند کور ساخته اند  
 محل بحث خارج است خالا عتبار به لایلیق آنرا چه نوشته که حاصل که قتال  
 آنجا است و فاعن نفسه بوده قطع نظر از منافات این وجه از وجه سابق میگویند  
 که مخالفت نفس و اهل بیت با اختیار بیعت یزید با اهل وجوه ممکن بود و پس از  
 تحسین بیعت او اختیار نموده و سفاک و با اختیار فرمود و چنانچه بنا بر عزم  
 محبت عبد الله بن عمر با بیعت نموده بود و از جهات حضرت  
 میفرمایند که از بیعت از جمله ضروریات بود و این مالکی گفته اند قتل سینه

بسیف چیده اسی لانه الخلیفه و حسین باغ علیه البیعت لیرنگ که سابق از شرح  
 قصیده نیز به این حجر منقول شد و لفظ اول خارجی خرج فی الاسلام که مصداق  
 روایات معتبره اهل سنت است نیز بسنج مجیب **باب** **الف**  
 نادم که شیر خدا را با کثرت و شجاعت قتل نموده نبی ما شتم که سالم از رو و وجود و روح  
 اکثری از ضحایه و اقواز ملائکه با عاقبت جناب و میرایید و میثاق جناب با  
 خاتم ناموس حضرت سیده و اولاد مجاد ایشان و اختیار رقی و فتن کارخان  
 زمین و آسمان در ذیل کردن اعداء خود تمامی طبیعت مالا که تحریف قرآن  
 بتدیل شریعت و تهمت نالایق بر دشمنان سیده نساء عالمیان و شهادت ایشان  
 سقط شدن محسن و سوختن مبطوحی و غضب ام کلثوم نوبت رسیده حال  
 نسخ کماح کافو با مومنه و جواز نظر خطیبتل استخوان آن در سفاه معتمد و فریق  
 مصرع کشته کدام عذر بوده که مثل چنین رحم پرده نشین شدند و مانند خاندان  
 در خانه کرختند و فریاد و یار و حالقا و جادسا بمقتضای قول او تعالی الم تن  
 ارضل شد و هتفه فتهاج و اینها خالی از اینها را و اهل عداوت بوده باشند که هنوز  
 امام مهدی و تمامی اولاد مجادش بکمال سعادت حکم رانی میفرمایند و ران و اکثر  
 همه مانند نیاب اغوال و ارباب و ...  
 مستبعد محال است و لما بطل خلاصه  
 عنده شباب فی نهج خروج مظالم شیعیه که البشیر به نهج

الدهلوی رحمہ فی تالیفہ المسمی بہ الشہادۃ الحسین قولہ ندانم کہ شیعہ خدا را  
و شجاعت قبیلہ نبی ہاشم کہ سالم از رده بودند و الا قول اینکلام مخدوش  
است و جبہ اول آنکہ کتب متعدد اہل سنت مملو و مشحون است از روایاتیکہ  
بر عدم رضای جناب ولایتناست بر بیعت ابوبکر و غضب او دارد چنانچہ  
روایات بطریق موقوف درین مقام مشغول می شود و در کتاب تصحیح بخاری کہ  
بر عہد اہل سنت اصح الکتاب بعد کتاب الباری است حدیث طو لانی متضمن  
فدک مذکور است کہ بعضی فقرات آن درین مقام نقل نموده می شود و بانی  
ابوبکر ان یرفع الی فاطمہ منہا شیئا فوجدت فاطمہ علی ابی بکر فہجرہ فلم تکلمہ  
توفیت و عاشت بعد البقی صلی اللہ علیہ وسلم ستہ شہر فلما توفیت و فہما  
زوجہا علی لیل و لم یؤذن بہا ابوبکر و صلی علیہا و کان لعلی من الناس رجلا  
فاطمہ فلما توفیت اشکر علی وجہ الناس فاحس مصالحتہ الی بکر و مباہلتہ  
و لم یکن یسایع تلک الاشہد فارسل الی ابی بکر ان اثینا و لا یاتنا احد  
کراۃ لیخصر عمر فقال عمر لا والله لا تدفیل علیہم حدک فقال ابوبکر و ما عیستم لہ  
لیفعلوا فی اللہ لا ینہم الہم این عبارت حدیث دلالت بر فوائد عدیدہ دارد  
اول غضب جناب سیدہ کہ مصالحتی من غضبہا فقد غضبتی است و بجران عدم  
تکلم با او مدت چہتہ خود و وہم و فن کردن جناب امیر آن معصومہ عظیمہ  
وقتہ ثانی و از آن بدو ان یا ابوبکر سوچم کہ جناب امیر را در بیات جناب

روداری بود و بعد از آن معصومه استنکار و جوه نالیز حضرت شد چهارم  
 التماس مصالحه و مباحه ابو بکر استنکار و جوه نالیز پنجم طلب ابو بکر تنها و گرا  
 حضور عمر و مانعت خلیفه ثانی از ان پس اهل انصاف <sup>را</sup> <sup>نمایند</sup>  
 که غضب آن معصومه بر ابو بکر و هجران او ما دام بحق با وجود حقیقت خلافتش  
 از سیده اهل جنت پستواند شد و با وجود اینکه نماز خباز و وظیفه سلطان  
 و خلیفه بود از ان نهادن ابو بکر برای نماز خباز و وقت شب و نمنه نمودن  
 آن معصومه با وجود علم بحقیقت و انشغال نفس رسول ممکن است آیا عاقلی دین دار  
 خواهد کرد که جناب امیر کل امیر صدق علی مع الحق و الحق مع علی تا عو شش ماه  
 بیعت امام محقی نموده خود را معاذ الله دخل من لم یعرف امام زمانه داشته  
 جلالیت بنماز و کینه بر پا چسبیده ظاهر جناب رسالت آنجناب بی مجال خلافت نفرت  
 و با احباب سقیفه شریک نشود چگونه بعد عو شش ماه بعد استنکار و جوه التماس  
 بیعت از امام محقی خواهد نمود و بیانات بهیات تعصب و غنا و بصیرت اهل سنت را  
 کور ساخته که دین مقامات دست از انصاف برداشته اند و بن اثیر و نه ایام  
 میفرماید فی حدیث علی لما حق ان یعطه ما خذه وان منعه فرب اعجاز الابل ان  
 طال سکر الکوبه اعجاز الابل شاق احی ان متعنا حقنا کینا علی الابل <sup>للمشقة</sup> کرب  
 صابرین علیها و ان طال الام و قبل اعجاز الابل مثل تباطر عرب محقی اندکی که  
 و تقدم عیشیه و انه یصیر علی <sup>ک</sup> ان طالی آمده ای ان <sup>للمشقة</sup>

وان اخرا صبرا على الاثرة وان طالت الايام لم ملاحظه نمائند که این کلام معجزه  
 جناب امام بهام دلالت تمام دارد بر عدم رضا بر سبب خلیفه امام جمعی  
 بطریق دیگر که سبب این است که ما حق دلیل صریح است بر اینکه حضرت امامت  
 حق خود میداشت و علامه بقارنی در شرح مقاصد میفرماید فی ارسال الیها  
 و عمر ابا عبیده بن ابی جراح الی علی رساله الخلیفه و وهما الثقات بنوا و حجج شیعیان علی  
 کلام کثیر من اصحابین و قلیل غلطه من عمر رضی الله عنه و علی ان علیا علیه السلام  
 الیهما و دخل فیما دخلت فیها جماعه و قال حین قام عن المجلس بارک الله فیما ساء  
 و سر کم پس اهل الصاف بفرمایند که اگر حضرت رضی بر سبب ابو بکر بود کلام  
 از اصحابین و غلطت از طرف خلیفه ناچرا واقع شد و کلام صدق نظام بارک الله  
 فی ما سارنی و سر کم که دلیل صریح بر عدم رضا است چرا جناب میفرمود و این  
 عده شواهد عدم رضای حضرت بر امامت ابو بکر خطبه شقیه است که در هیچ  
 واقع و تصحیح آن خطبه بلکه تمام کتاب نهج البلاغه در کلام بسیاری از اهل سنت واقع  
 شده چنانچه علامه قوشچی در شرح تحریر و شرح قول ما تن و فصحهم ما انوشه  
 مایشهد به نهج البلاغه و علامه نقض او در شرح مقاصد فرموده و ایضا بوضوح  
 علی مایشهد به کتاب نهج البلاغه و ملا یعقوب در شرح تهذیب گفته من اراد ان  
 بلاغه و سماعه فصاحت علی غیر الی کتاب نهج البلاغه و لا یغنی ان منسب بذل الکلام  
 الی رطل شنی و لا احمد کافور و فی و منقح فرموده اعلم ان علمه لا یوازی علم احد و



لا تشاكل فضائل ائمه بعد محمد ومن جعلتها كتاب نهج البلاغه وآمين ابی المحمّد شرح  
نهج البلاغه بديل وبرهان ثابت نموده كه نهج البلاغه كلام آنحضرت است و علاوه  
بر تصرفات اين علماء في رد آبا دسی در قافوس در خيل فتنه نما خطبه ششمين  
آنحضرت نموده وآمين اثير جزيری در نهايه در پايان موضوع اسناد آن خطبه بطر  
آنحضرت نموده و محمد طاهر كراتي در مجمع البحار در لغت جدا گفته و منه حديث اصول  
بيد جدا كنى به عن قصور اصحابه و تقاعد هم عن الغزو و تيز ذكر اين خطبه ابن عبد البر  
كتاب عقد و ابو هلال در كتاب اوّل و ابو علي جبائي در كتاب خود غير ايشان  
نموده اند و بعض فقرات آن خطبه نيست و الله لقد قمصها ابن ابی قحافه و انه يعلم  
ان محلي منها محل القطب من الرحى بنجد عنى السيل ولا يرقى الى الطير فسدلت ذونها  
و با وطيت عنها كشي و طفت از ناسى من ان اصول بيد خذاه او اصر على طي عينا  
يهرم فيها الكبير و يشيب فيها الصغير و يكدح مومن حتى يلقى ربه فزيت ان البصر على ما  
اجمى فصبرت و فى العين قدسى و فى الحلق شجى ارسى تر انهبها اله حضرت اهل سنت در  
عبارت اين خطبه بليغه تامل فرمايند كه بنفره از فقرات آن دلالت بر عدم رضا  
آنحضرت بر خلافت ابو بكر و جبر نمودن كمال اكرام دارد و جمال الدين محمد  
در يارنج روضه الاحباب كه فاضل دهلوى استحه صحاح ابراهيم بن سيرى و استحه  
كويند كه چون مهاجر و انصار و اهل مدينه گروه گروه شرف تبعت آنحضرت را  
ايمر المؤمنين بر و جمعه بر سب بر رسول بر آئند و خطبه نر غايت بلاغت

انشا فرموده کویند اول ان خطبه این بود و الحمد لله علی سائر قدر جمع الحق الی امکانه  
 این خطبه نیز ولایت صریح بر حقیت خلافت آنحضرت و عاصب بودن ابو بکر و غیره  
 دارد پس بر کمال است که در این خطبه اول است مملو و مشغول از چنین آیات باشد و جمیع  
 فرقه حق شیعه بر آن معتقد باشند علمای اهل سنت را لازم است که جواب نقیضه  
 آنحضرت با وجود کثرت شجاعت و شکر نبی ما ششم بخیر تحریر آرد و ترک احوال  
 متفق علیها و اختیار روایات مفروده به استیم جان اصفان و عقبات صاف  
 است و دوم آنکه جناب ولایتیاب در باب ترک جهاد و منافقین مقتضای اینست  
 بدایر که فی رسول الله اسوه حسنه ناسی بخواب سالهاست فرموده ایمانی پستی که  
 آنحضرت که بالاتفاق بین اهل بیتین شیخ و فضل از جناب امیر بود در دست است  
 خود و اظهار آن فرمود و بعد اظهار چه آزار ما که از دست کفار کشید چنانچه  
 جمال الدین محمد در تاریخ و وضعه الاجاب نوشته درین سخن بود و مذکوره حضرت  
 شد و طواف خانه آغاز کرد و چون ویرا دیدند از غایت عین و غبطه که در آن  
 یکبار بر سر آنحضرت نخواستند گفتند توئی که سخنان در حق ما و بتان ما گفتی  
 آری می نهانها گفتیم و میگویم مردی را دیدم که گوشه ردا ویرا گرفت و در کرد  
 آنحضرت به پیچید چنانچه راه نفس بردی تنگ شد ابو بکر صدیق رضی الله عنه  
 بود و فریاد بر آورد و در کربانه افتاد و میگفت القتلون جلان بقول ربی الله  
 یا کرم بالبشر من ربکم و شست از پیغمبر صلی الله علیه و سلم باز داشتند و روئی بکر

نهادند بر محاسن ویرا گرفتند و چندان بروسی زدند که برش شکسته شد  
و روایتی است که چندان لعلین بر سر و روی و سایر اعضا بروسی زده بودند  
که بهوش بقیه و الحسبجان الله از جناب رسالت مآب به نصف کمال شجاعت  
و حصول مرتبه نبوت و رسالت و اعانت ملائکه و نصرت جناب رب الا انبا  
ممکن شد که عوص سوره ادب اثر کفار و دشمنان بکشد و بر دشمنان را  
از پا پوش کاری نجات دهد باز جمال الدین محدث میفرماید عبد الله بن  
مسعود را الله عنه گوید که ندیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در عمارت  
باشد بر فرش الا یک بار که نزد خانه کعبه نماز میکرد و ابو جهل با گروهی از  
فرش و مجالس خویش نشسته بودند و در آن کجا جزو روی کشیده بودند  
و شیشه می انجا افتاده بود ابو جهل لعین گفت کیست که برو و آن شیشه را  
چنین با خون و سبکین بیارد و در پیشگاه محمد سجده رود و از ابر میان  
هر دو شانه وی نهد بد رحمت ترین قوم یعنی عقبه بن ابی معیط روان شد  
و آن شیشه ابر داشت و بیارود و با استادان از باینکه حضرت سجده رفتند و  
میان هر دو شانه وی نهاد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در سجده توقف فرمود  
و ایشان می خندیدند چنانکه نزدیک بود که از غایت خنده بر بالاسی بکشد  
افتند الح و عجباه جناب سید المرسلین و شیخ اولین و آخرین با وجود آن  
الهی و نصرت ملائکه غیرت ما می چگونه قتال کفار و دشمنان فرمود و کشتن

شتر پشت مبارک که خود که مستلزم تنگ آنحضرت و تنگ اسلام را اهل اسلام  
کوارا فرمود و نیز محدث مذکور در وقایع سال ششم هجری و دین سال عم  
آنحضرت بنیوالمطلب بشارت اسلام مشرف شد و بسبب اسلام در  
آن بود که رومی ابوالمطلب را نیز اید بسیار رسانید و دشنام داد و حضرت  
تحمل فرمود و جواب وی هیچ نگفت آنحضرت اهل سنت بفرمایند که شما  
دشنام به یکس که کوارا نمی شود چگونه سید نام با وجود شجاعت تمام و  
حضرت ملک علام و نایتد ملائکه غلام شما و دشنام کوارا فرمود و از تنگید  
قتل آنملعون و دیگر لیام نه نمود و نیز محدث مذکور میفرماید شیرین اتفاق کردند  
که پیغمبر اهل کاندین خبر ابو طالب رسید بنو هاشم و بنو مطلب اجمع کردند  
صورت حال وقف کردند و از ایشان در باب محافظت و حمایت نبرد  
موفقیت خست همه اجابت نمودند پس ابو طالب پیغمبر و صحاب را بفرستاد  
و بنوالمطلب در شعب خود آورد و بجهت احتیاط بر محافظت آنحضرت الی آن  
القصه کفار در آن شعب ایشانرا محاصره کردند و هرگاه که یکی از ایشان از آن  
شعب بجهت مهم بیرون آمدی است میگردید و اید اینموندند و ندانم که سر خود  
را با کثرت و شجاعت بیست و پنج هاشم و بنوالمطلب رجوع اکثری از صحابه را با کثرت  
صدیق و عمر فاروق و اقرار ملائکه با عانت بنجاب و مواعید و موثقت آنحضرت  
در باب حفظ اسلام و خستیا و در وقت بکارخانه زمین و آسمان در و تیل کردن

اعداء خود و تمامی اهل اسلام تا آنکه نوبت بانداختن رد او در گلو سی مبارک و  
 دشنام نوازی بشمنان شخصیت رسید کدام غدر بود که مثل چنین رحم  
 نشین شدند و از شعب ابوطالب برومن تشریف نه آوردند و اصحاب بهت  
 نشیندند و احوال محصل کلام و شخص مرام آنکه انبیای کرام و اوصیای  
 عظام را اقوال و فعلات خود و منقبات و انوار و نواهی ضایع اقدس میباشند  
 برخیکه مامور بجهد و وقال بودند بان اقدام کردند و جمیعکه ترک جهاد و قعود  
 و کتمان مامور شدند بطریق ان بعمل آوردند بعضی بزیج ولد و بعضی بعرو  
 آسمانی مامور شدند و مطابق آن عمل نمودند بلکه گاه است که حکم الهی در بار  
 یک پیغمبر با اختلاف حکم و مصالح خفیه در اوقات مختلفه میشود و چنانچه  
 سید ابرار گاهی با خفا در غار و کتمان دین خود محکوم بوده و گاهی با  
 دین و جهاد مشرکین بلکه در هنگام اظهار شهادت اسلام نیز اگر امور را بنا بر مصالح  
 و عدم تیسر سباب آن ترک نموده چنانچه حدیث لولا تو کم حدیث و اعمد با بحالیه و  
 اخاف ان یخل قلوبهم الشکر لامت بالیت فهم من جعلت له یاسین بابا شریقا و ما غر  
 قبلت به اساس ابراهیم بان مطلق است و در مقدمه انک و تمت امر شیخ نالان  
 که بعایت شده بود در چند در بد و امر است که بعضی کسان سر امی بد سخنان  
 اختلاف در زیدند و شخصیت ممکن بر شهادت شد چنانچه در صحیح مسلم و در حدیث  
 فی قصه الانک نوشته قالت و ام رسول الله علیه و آله و سلم فی المنبر فاستغفر من عباده

بن ابی سلول قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم على النبوة المصطفوية من بعد نبي في رجل قهر بلخ اذا  
في اهل بيتي فوالله ما علمت على ابي الايضا ولقد ذكر رجلا ما علمت عليه الا ايضا وما كان  
يرسل على ابي الايضا فقام سعد بن معاذ وقال اعذرني منه يا رسول الله ان كان من  
ضربا عنقه وان كان من اهل البيت يخرج وامرنا بقتله قبلنا امرنا وضربنا عنقه  
فالت فقام سعد بن عباد و هو سيد الخوارج وكان رجلا صالحا حجة اجمعة فقال  
لسعد يا سعد بن معاذ كذبت لعمرك الله لا تقتله ولا تقدر على ذلك فقام سعيد بن  
هبان عم سعد بن معاذ فقال لسعد بن عباد كذبت لعمرك الله تقتله ان لم تقتله فاق  
مناقني تجادل عن المنافقين فتا رجبا بين الاوس واخرج حتى هوان  
ورسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يحفظهم قائم على النبوة فلم ينزل رسول الله صلى الله  
عليه وآله وسلم حتى سكتوا وسكت انتهى و برين منوال است حال وصي حتى كره  
جباب سالت اب انحضرت را از حوث آية و حقد و غنا و صحابه يا جناب خبر داده  
چنانچه كلام منجر نظام ضغائن في صدور قوم لا يد و نهاك حتى تفقد و تنفي  
غير ان شايد عادل است و حضرت را از ان جهاد و قال داده بود لا جرم  
صبر منه و جناب سالت باب اكثر صحابه را عموما بحديث بدر الاسلام غير  
و سجد و غيا و نتم شبه الامم بنى سبيل از كوساله پرستى و ترك فليقه  
بحق كه نازل منزله ناردنى بوده و منجر ساخته بود و بعض صحاب خاص خود را  
مثل خديفه و ابوذر صراحتا و بهر نموده چنانچه در شكوت شريف و كتاب

دارد و است عن خدیجه قال کان الناس یسألون رسول الله صلعم عن الخیر و کنت  
عن شبرمخاضان یدرکنی قال قلت لرسول الله انما کنا فی جاهلیة و غیر فحشاء نال الله  
الخیر فبیل بعد الذل الخیر من شر قال نعم قلت و بیل بعد ذلک الشمن خیر قال نعم  
و حن قلت و ما و خنه قال قوم یسئلون بعیر سننی و یدرون بعیر دایمی تلف  
منهم و تنکر قلت فبیل بعد ذلک الخیر من شر قال نعم و عا علی ابواب جهنم من  
اجابهم الیهات مذقوه فیها قلت یا رسول الله عظیم لنا قال هم من جلدنا  
و یکلون باستانا قلت فما تأمر بی ان ادرکنی ذلک قال تلزم جماعة یسئلون  
قلت فان لم تکن لهم جماعة و لا امام قال فاعزل تلك الفرق کلها و لو ان  
تغض جهل شجرة حتی یدرک الموت و انت علی ذلک تنفق علیه حضرت اعلی سلمت  
عن سبانه و تعالی را حاضر و ناظر و استند کی انصاف فرمایند و پزده  
و عا و از بصر بصیرت دارند و در عبارت این حدیث ناظر نمایند که ولایت  
و اخوة صریحه دارد بر آنکه جناب است با کتاب بعد از چه که زمان آنحضرت ابو خاز  
حدیث شمر داده و بعد از آن شهر خیر پیشیک است و حن وین خبر مطایبت  
الا و عذری که زمان خلفای ثلاثه آن شهر مراد باشد و زمان جناب امیر  
و مخالفت قوم عا شمر و طایفه زید و معاویه و غیره از دخن مراد باشد  
این شمال صحیح هیچ احتمال مطایبتی منقول از پیش نیست و نیز در کتاب مذکور  
مزبور است و فی روایت اسلمی قال انما یسئلون بعیر سننی و یدرون بعیر دایمی تلف

بسنی و یقینم فهم رجال قلوبهم الشیاطین فی خمان انش قال خلیفه  
کیف صنع یا رسول اللہ ان اوکت ذک قال تسمع و تطیع الا یثران ضرب  
طهر که و اخذ ما کف فاسمع و طیع این حدیث نیز دلالت صریح دارد بر اینکه مرا  
از ائمه ضاله خلفای ثلاثه اندر زیر که حدیثه در اول خلافت جناب ولایت  
در سنه سی و شش بحری و فاجات یافته کما فی الاستیعاب و در جامع الا  
نکد کورست ابو ذر قال قال رسول اللہ صلی الله علیه و آله وسلم کیف تم  
و ائمه من بعدی یثرون بهذا الفی قلت اما و اندی بک شک باستی وضع سیفی  
عالتقی ثم ضرب به حتی القاک او انکفک قال اولادک علی خیر من ذک انصبه  
تقفا فی اخرجه ابو داود و انتهی و لالت این روایت نیز بر بطلان خلافت خلفا  
ثلاثه و صد و حکم حضرت برای خبر سنغنی عن البیان است زیرا که و فاجات  
ابو ذر در اخر خلافت عثمان است پس لابد که هر سه خلیفه مصداق و ائمه من بعد  
بسته شوند بهند الفی و مورد وضع سیفی ثم ضرب به بوده باشند که با وجود  
تحریر مخالفین و آیات و احادیث و نقلات متفقاً بر وجود چنین احادیث  
کهست معتبره مل سنت مثل ترتیب حضرت موسی علیه السلام بخانه فرعون است بانه  
چنانچه حدیثه و ابو ذر ما ذون جهاد نه بودند و هم چنین جناب ولایت مآب  
ذون جهاد از طرف جناب رسالت مآب حاصل اند و پس مناسبت فتن  
که در زمان خلفا ثلاثه واقع شود جناب امیر و توفیق آن مجبور بود و کم از اظهار



في الامم السابقة بهر كاه ارتحيز جواب كلام محب فارغ شديد غنان شديدا  
قلم راسي جواب ترضيات او معطوف يساير فيقول قوله تاكنه بغير  
وان وتبديل شريعت وتتمت ما لائق بثمان خراس سيدة الى قوله كذا  
عذر بوده اقول قول تجريف وان مجيد شخص <sup>بشره</sup> الله اثنا عشر شيت  
بلکه احاديث صحاح بل سنت بان ناطق بهت المشكوة عن انس بن مالك  
رضي الله عنه ان حذيفة بن اليمان قدم على عثمان وكان بغار في بل الشام  
في نسخ ارمية واورد بايجان مع بل العراق فاقع حذيفة ختلافهم في القرآن  
فقال حذيفة لثمان يا امير المؤمنين ادرك هذه الامة قبل ان يختلوا في الكتاب  
ختلاف اليهود والنصارى فارسل عثمان الى حفصة ان ارسل اليها بالصحف  
فمنسجها في المصاحف ثم نزلها اليك فارسلت بها حفصة الى عثمان فام  
زيد بن ثابت وعبد الله بن الزبير وسعيد بن العاص وعبد الله بن جابر  
بن هشام ففسخوها في المصاحف وقال عثمان للربيع القرشي الثالث اذ انتم  
انتم وزيد بن ثابت في شيء من القرآن فاكتبوه بلسان قرش فانما نزل  
بلسانهم ففعلوا حتى اذا نسخوا الصحف في المصاحف روي عثمان المصحف الى حفصة  
وارسل الى كل ائمة بمصحف رسل ما نسخوا و امر باسواه من القرآن في كل  
او مصحف ان يحرق قال ابن شهاب فاضربني خارج بن يمين ثابت انه سمع  
بن ثابت قال فقدت آية من الاخر <sup>حين</sup> نسخ المصحف وقد كنت سمع رسول الله

صلی الله علیه و آله وسلم بقبرها فالتفت لها فوجدناها مع غریمة بن ثابت الانصاری من  
 المؤمنین جال جدتوا ما عابدوا الله فالتفتا فی سورتها فی الصحف رواه البخاری  
 انتهى پوشیده نماند که ازین روایت چنانچه خشیار می نمودن جامع قرآن لغت و  
 را و ترک کردن دیگر لغات که کلام الله بر آنها نازل شده بوده ظاهر میشود  
 حکم احراق مصاحف غیر متفاد میگردد پس هرگاه خلیفه ثالث اجراق مصحف  
 که احد الثقلین است نموده باشد اگر خلیفه ثانی احراق بیت المیت که فعل ما  
 اند نماید عجب نیست چه ظاهر است که مرتبه قرآن زیاده از مرتبه بیت المیت است  
 و همچنین قوع ظلم بر المیت آنحضرت از کتب معتدله اهل سنت متغفای می شود چنانچه  
 بقصد احراق بیت المیت که خلیفه ثانی نموده بود در اکثر کتب اهل سنت وارد شده  
 شاه عبدالعزیز دلیلی نیز از استیلا کرده بر تحریف محض حمل نموده است حال  
 تحریف پنجم بر نام مشروع به مشروع است پس یا الزام ارتکاب او امر مشروع را باید  
 و این امر بر اصل از الهیست متغیر است و یا بشرعیت احراق بیت المیت قائل باید  
 فتم درست و حاصل المطلوب مع ما در من زوایات الاحراق ایضا بخوف  
 از ذکر آنها اعراض نموده شد اما روایت هفتم پس مؤیدین روایت است آنچه  
 اشیر و جامع الماصول در ذکر جناب سید ه نوشته می سیده نسارا الهی  
 ز و جناب علی بن ابیطالب فی سنة الثانیة من الهجرة فی شهر رمضان و بنی علیها  
 و بنی ابی طالب فی شهر رجب و قیل فی شهر رجب و قیل فی شهر رجب و قیل فی شهر رجب

محسن و محسن و امین و فیروز آبادی در قاموس نوشته بشیر کفیم و بشیر کفیم و بشیر  
کحدث اینها مارون علیه السلام قتل و با سها هم می باشد محسن و محسن و محسن  
علیهم السلامی بل سنت از ثبت معتدله خود بیان نمایند که ولادت محسن در  
بیات جناب سید کاسات شده یا بعد از حضرت و چگونه ولادت او شده  
سببش چه بود و در سیر الموعین که مشهوره بفاج النبوة است مذکور است قبول  
راضی الله عنها از امیر المومنین علی رضی الله عنه چندی فرزند از زانی و حسن  
حسین و زینب ام کلثوم و رقیه و محسن که سقط شد و بان مرض فاطمه رضی الله  
عنها ازین جهان رحلت فرموده و فاش بعد از شش ماه یا کمتر از وفات حضرت  
سید المرسلین با علی علین واقع شد در مدینه و قبر او فی تحقیقه معلوم نیست انتهى  
نماند که اتفاق محسن و وفات جناب سیده در آن عارضه خفای قبر آن معصومه  
ولایت صریح بر ظلم و جور ظالمین دارد و بعد از آن زنی این قوم باید دید که کجا  
رسیده و لکن سیلم الذین ظلموا انهم ینقلبون شهرستانی در مل و محل از  
نظام که علمای معتزله است نقل نموده فقال ان عمر ضیاط بن فاطمه علیها السلام  
یوم البقیعة حتی سقطت محسن من بطنها و کان یصبح اخرقوا بمن فیها و کان فی البقیعة  
غیر علی و فاطمة و محسن و محسن علیهم السلام انتهى و میل الی الرضا که شهر  
است و آن بطرف نظام نموده مستلزم رضایت است کما لا یخفی پس اگر مردان  
از ثبت ملائق همین ظلم است و نیست که علما می شیعه بسناد آن متفقند

و جناب رسالت مآب نیز در ظلم کفار گرفتار شده فلما بعد فیہ و اگر مردان است  
امری دیگر است پس سنا و آن ایضا و بالتبع سبب خروج از اسلام از عداوت  
انکار ضرورت و این ستم لازم کفر است حاشا که کسی از علمای فریقین سنا و آن  
باشد و ظاهراً است که بر کلام با وصف وقوع لجاری قصه انکسار از اهل اسلام  
نمی توان کرد و تکلف بالیس اثر و تشابه تروح حضرت ام کلثوم بر این خطبات  
ثبوت رسیده و مثلاً جناب سید مرتضی که قریب العید از زمان ائمه معصومین  
و غیر ایشان کنار یلغ از آن منووده اند و بر تقدیر تسلیم از ادب و ترویج حضرت  
رسالت پناه با کفار نیست در یاری خمیس یار بگری که اگر بت معتبره است  
است مظهر که برگاه اگری از مردمان شرف اسلام شرف شدند ابو العباس  
که شوهر زینب بنت رسول خدا بود و مسلمان نشد و پیغمبر خدا بنا بر مغلوبیت و ضعف  
ازاده خنجر نکاح زینب از ابو العاص فرموده و نهی از بیایا معلوم شد که ترک فسخ نکاح  
زینب بسبب عدم نسخ نبود بلکه بسبب ضعف و عدم غلبه بود و موید این معنی  
است عبارت جامع الاصول حیث قال زینب فان خدیجه و لدتها فی ایهامیه  
سنة یثین من الغیل و هی اکبر نبأه و قیل اکبر اولاد کلهم و ز و بها ابن خالتها ابو العباس  
بن الربیع فلما هز و بها یوم بر شد کاذب نفسه طلق انما لکنی صلی الله علیه و آله و سلم  
العبدان یفقد بالیه انوا عا دالی که ففعل فجار است مهاجرة الی المدینه و علیها  
که اگر چه بت را حقیقتاً تمام می بود و فسخ نکاح ابو العاص می فرمود و سجد کا فرستاد

زین پس اگر دومی آنحضرت بسبب مغلوبیت کجای خیر خود با کسیکه بظاهر  
 مسلمان باشد نماید تمام تعجب نیست قوله که مثل چنین پرده نشین شدند  
 اقول تدریض فعل محیب بذكر فقره مثل چنین پرده نشین شدند که در بعض  
 از اصحاب و صحابه از زبان سید زان علیان ارگشته فوج  
 است به اینکه جناب امیر علی السلام جناب سید به باجماع فرقه حقه اثناعشر  
 از صغائر و کبائر عدا و سهوا معصوم اند و بنا بر حدیث فاطمه سیده نسائیل  
 در ویت محسن و محسن سید شهاب اهل محنت و ابوهمای خیر منها که در کتب معتده  
 اهل سنت وارد شده هر دو بزرگوار فضل مت و سردار اهل جنت اند پس گامی که  
 فیما بین این هر دو بزرگوار واقع شود و بعد تسلیم حجت آن ماول خواهد بود  
 کلام حضرت موسی و حضرت مارون علیهما السلام چنانچه بیضاوی و تفسیر خود  
 بذیل تفسیر آیه واقعی برآید یا ابن ام لانا خذ یحیی و لایبراسی نوشته ای بشعرا  
 قبض علیها بحجره الیه من شده غیظه و فرط غیبه لدن تعالی و کان علی السلام حمد  
 خشنا متعلبان فی کل شتی فلم یتیاک حین را هم بعد و ان العجل انهی کلام معلوم  
 است که کلام جناب سیده که از جناب ولایت باب فرموده بر تقدیر تسلیم  
 از گرفتن ایشان موسی سحر کشیدن آن غیظ دار و پس اگر این حرکت حضرت  
 موسی از راه غضب بود چنانچه بیضاوی و علامه مجتهدی و دیگر مفسرین  
 نوشته اند و میهند ابا عت حط مرتبه حضرت موسی و حضرت مارون شده

کلام جناب سید هیز باعث حط مرتبه آن معصومه و جناب سید هیز خواجه شریف  
این حرکت حضرت موسی برای اظهار عظمت کنایه نبی اسرائیل و بقیه آنها بود  
کلام جناب معصومه نیز بر همین پنج خود بود و معلوم و مشاهد است که بسیار  
برای بنی دیکران واقع میشد و آیه نبی که لفظ عفا الله عنک در حق  
رسالت مآب وارد شده حال آنکه ضد در کنایه از حضرت ثابت نیست  
غرض از آن تنبیه صحابه مثل ابوبکر و غیره است و مثل عرب ایما قول واهی  
یا جاره و مصرعه اسی در تنویر میگویم دیوار تو هم بشنود و بشنود و بر سر  
و عوام مذکور است پس غرض جناب سید هیز از این کلام همین بود که سامعین معلوم  
نمایند که اخذ فدا که بسبب روت موضوعه لا فورث ما ترکناه صدقه نیست  
بلکه محض از راه ظلم و غضب است پس اگر محض موجب را در پرده اعتراض بر فرقه  
حقه اعتراض نمودن بر حضرت موسی و حضرت مازون و خروج از دایره اسلام  
منظور است چشم مار و شن و الا مابه الفرق فیما بین موسی و مازون و جناب سید  
و جناب سید هیز بنابر مذکور فرقه حقه اثنا عشریه ثابت نماید خلاصه آنکه چون  
عصمت بر دو جناب نزد فرقه حقه و عدالت و اهل جنت بودن نزد شما ثابت  
است تا دلیل اقوال و افعال ایشان بجا و تحسین بخلاف مشایخ شما که با شما  
غیر معصوم و نزد ما غیر مسلم بودند پس اقوال شان و افعال تا دلیل شما معصوم  
بین تفاوتشان از کجا سفت تا بکجا و بعد تمیز این مقدمه میگویم که اکنون

شمار آنچه چنان دگر نرگاه است در باب خشونتها تنگه خلیفه ثانی قولاً و فعلاً نسبت  
بجناب نهالت مآب بعمل آورده مثل اعتراض او در روز حدیقه بر مصداق  
مسبب شک و در نبوت و تلفظ کلام ضلالت نظام الشیخ بنی تقدیر حق  
مانند رسیدن جامه حضرت در حال نماز بر این ابی سلول و قول او بهر و غلبه  
الوجع کما فی الكتب المعبره و چه چاره خواهند کرد در پادیه لکزدن خلیفه اول  
بحضرت جائز که باعث در دوخت او شان شده حال آنکه لکزدن  
باعث تنگ هر مومن است چه جایی لکزدن بام المؤمنین صدیق کبری  
محبوبه رسول خدا که بر تقدیر نبوت ایمان خلیفه اول و والده ماجده او شان  
بود و طریقتی که لکزدن هم دشتی واقع شده که مبارک جناب رسالت  
در حجر ایشان بود و این امر مستلزم سوسی ادب نسبت بسید عرب است این  
هم باعث طریقه صدیق و ام المؤمنین میشد و چه خواهند گفت در کلام  
نظام ام المؤمنین عائشه در حق فرزندار جند شدید ایضا خلیفه مقتدر  
جور و جفا اقلو الغلال الله تعالی که در نهایت این شیر نکر است و چه خواهد  
در قول حضرت عباس در حق جناب امیر قرض بنی وین در الکتاب ذی العباد  
در هیچ مسلم نکر است پس هرگاه این همه امور باعث خطاط امیر قرض  
نباشد قول جناب سیده که معانی صحیح و محامل صریح دارد و چگونه قابل  
خواهد بود قوله آخر مانند و بار جانها و جابر نه عالم اقول و اما در

زمانی از آیه وافی براه طبعو الله و طبعوا الرسول و اولی الامر منکم و یا ایها الذین  
اتقوا الله و کونوا مع الصادقین و حدیث من بات و لم یعرف امام زمانه مات  
جاویده و اتحاد بین اثنا عشر خلیفه که متفق علیها بین الفریقین است و امامیست معتبره  
دیگر ثابت است پس لابد که امام بن زمان حی و موجود باشد و بهو المطلوب اکثر  
علمای اهل سنت تصریح یولادت با سعادت آنحضرت نموده اند و بعضی فرموده  
آنحضرت نیز فرموده و ابطال آن جز آن نموده اند چنانچه ابن حجر در صواعق  
فرموده لم یخلف غیر ولد به ابی القاسم محمد آنجه و عمره عند وفات ایمیست  
لکن آیه الله فیها حکمته و سببی القائم المنطوق فی انه ستر بالمدينة و غاب فلم یعرف  
این و هب و قرآیه الثانیة عشر قول الرافضة فی انه المهدی و رد ذلک بمسوط  
فراجعه فایهم و سوار قلنا ان هذا هو المهدی او المهدی غیره فالمهدی من البیت  
النبوی علی کل تقدیر فاندرج فی سلکهم و ج فلا بأس بذكر بعض النصوص الواردة  
فیها لم یزین عبارت چنانچه می بینی ظاهر میشود که ولادت آنحضرت در حصول علم  
کمال برای آنجناب و سن پنج سالگی یقیناً ثابت است و عدم غیبت یقین نیست بلکه  
است که مهدی مع عود همین مهدی باشد و بهو المطلوب و محمد یار ساد در کتاب  
فصل الخطاب نوشته و کانت مدة بقای الحسن العسکری بعد ایه علی الهادی  
عنه تسعین و لم یخلف الحسن العسکری رضی الله عنه ولد الظاهر و لا باطنا غیر  
ابی القاسم محمد المنتظر المسمی بالقباءم عند الامامة کان ولادة المنظر لیلة



من شهبان جن جنین و یاتین امه ام ولد یقال لها جنس و در مقام  
دیگر نیز تصریح بولادت آنحضرت نموده بخوف تطویل ذکر آن نه نموده شد و شیخ  
محمد البدرین که عارف کامل سنیان است در مستوحات یکی در باب سه صد  
شصت و ششم فرموده ان الله خلقه یخرج من عنقه رسول الله من ولد  
فاطمه علیها السلام یوطئ اسم الله رسول الله صلعم بن الحسین علی علیها السلام  
یبايع بين الركن والمقام شبه رسول الله في الخلق يفتح الخاء وينزل عنه في  
الاسم الخاء بعد الناس به بل الكوفة يعيش خمس اوسمعا وبتعا يفتح الخاء  
الى الله سيف ويرفع المذاب عن الارض فلا يبقى الا الذين انخالص اعداء  
مقلده العلماء اهل الاجتهاد وما يرونه يحكم بخلاف ما ذهب اليه ثم يمدخلون  
كما تحت حكمه خوفا سيفه الحرام کلام عارف کامل نزوهر عاقل دلالت بر وجود  
حضرت صاحب الزمان دارد و مستبعد و غریب آنحضرت بسبب عدم ظهور  
دیرین مدت مدید که محیب بتقلید و قائل غیر بطریق نقولین شماره بان نموده  
مدفوع است باینکه بالاتفاق بین الیقین ثابت است که حضرت عیسی علی نبیا  
علیه السلام زنده است و بنا بر تصریح جناب رسالت پناه در آخر زمان بحکم الهی  
نزول خواهد فرمود و چنانچه در شکوه مذکور است عن ابی هریره قال قال رسول  
الله صلی الله علیه و آله ان نزل حکم ابن مریم حکما عدلا فیکب الصلیت  
الغیر و یضع الخیرة فی قبض المال حتی لا یقبل احد حتی یکون السعة الواحدة بیننا

و یا فیهائهم لقیول ابوهریره الایمن بن قبل موته الایه متفق علیه پس می فرماید  
آنحضرت را با وصف علم بطول عمر چه امر مانع شده که با وجود امتداد مدت  
و عمر صید کنید و خفتن استوار بمالنه و اصرار و از بهریت شکاف کار و کار و در  
معلوم است که هیچ یکی از اهل اسلام طالبه ایندای آن عالمی و عالمی  
نیست و نصفا که خود را بدین سبب پیدا کنند تسلط تام و حکومت عام بر فرا  
انام دارند و سپاه خویشوار و تفنگهای شش بار و توپخانه که صافه کرد و میسار  
و تمام اهل اسلام سیماشیعه اولی و اهل بلخ و بخارا بایان و مال خود را شار مقدم  
همایون آن محبوب و لها می نمایند و این جماعت در کثرت و عدویش از ریگ  
بیابان و برک و رخسان بنهند توهم مخالفت چندمی از بهر و دجوس که بنجام  
نشان آنها بر صفحه روزگار باقی نیست اینقدر تا میسر نمودن و خود را اهل انبیا  
بنی بر چه چیز خواهد بود قال السید العلامه الوجدی و پر نظام است که خلافت  
بر معاویه بطریق ثلثه مذکور ثابت است و این مرتبی است که برای خلفای  
ثلثه حاصل نبوده انتهی کلام به بحرفه قال المحیب الخیر السدید اقول ادعای  
مرتبه نبوت و کلا نیز بطریق ثلثه از عجایب افادات جناب مجتهد الزما و مصدق  
شما نیز کلام از افادات مجتهد چه عجب و اگر به مشایید گفتند بار الله است  
نیز که آنرا بمعرفه بیان آمده که وقت خروج امام حسین علیه السلام  
اهل حل و عقد بطوریکه مفید و عا باشد صورت گرفته و نه اختلاف بر تئید

حکمتی مفید یوزه و نه قهر و تکیلا بر روی کار آمده بخلاف خلفای شین  
چه احادیث بسیار در مقبولیت خلافت را شده ایشان وار دست که تحقیق  
نص بر د عا نوا شد شیخ و کت فعلیت امامت شان بیعت اهل حل و عقد میورده  
و غایه و سبب از اسلام بر کفار بکینا سرچید پدید آمد که بنیان سلطنت کسری و قیصر  
شکسته و معنی استخلاف الهی در ضمن این مطابق و عده صادق قمرانی طوبه  
طهور گرفته چنانچه حضرت امیر علیه السلام نیز اعتراف باین فرموده اند با آنکه کتب  
معتدله شیعه مردن کشتن فاین بزمان ذاک و این است که من الساک علاوه  
مستغفات معتدین امامیه که در دفع و مانع خلف و حبس و جوی عیوب  
ایشان عمر عزیز خود را صرف ساخته اند خالی از مناقب و روایات الهیه حقیقت خلافت  
خلفای راشدین علیهم السلام جمعین نیست و این از عجایب قدرت الهیه  
در ملک تربیت موسی بنیامه فرعون است و اینجا گفتند اند عصارع  
عدو شود بسبب خیر که خدا خواهد هر چند فکر آن روایات و این عجا که تعسر  
اما در کشتن اجمالش درین زمان که مخاطب یلعی و عوی بطلان شهادت فرزند  
برگزیده سیدانین لوعه قلوب مخلصین برافزوده متعذر باشد پس بدانکه ملا  
خیل قزوینی در ترجمه کافی کلینی در حدیث صادق که بوسیله ابو حمزه ثمالی  
در متن حال جهاد بدیل آیت کریم اذن الله بین قتال وین یا نه ظلم الله  
گفته است از این معلوم میشود که مهاجرین چنانچه اهل کربلا حضرت الهی جهاد کرده

بودند همچنان در جهاد قبائل عرب و عجم و کسری و قیصر نیز منجس بودند و شر و  
جهاد همه در دولت خالیات ایشان فراهم آمده بود و متر تعالی ازین جا  
راضی و خوشنود شده و ایشان بیاقت تصرف ملک آنها داشتند و  
دولت و خیمت آنها بایشان رسیدن حق بر مرکز خود است و در این  
و عدالت و رضامندی خدا بجهاد ایشان با قبائل عرب و عجم و کسری و  
قیصر و شر و جهاد برای مهاجرین ثابت شد برای ثبوت خلافت راشد  
خلفا حالت منتظره باقی ماند و الحمد لله علی ذلکست مؤید  
این معنی است آنچه از تفاسیر بوضوح نمایم که چون غزوة خندق صحابه کبار  
الله علیه السلام شکستن سنگی که در زمینش پدید آمده و صلابتی داشت که تیر و  
تیشه بر آن کارگر نداشتند با حضرت صلی الله علیه و سلم التماس کردند بدست مبارک  
خود کلنگ ببرد گرفته و بر نام خدا ضربتی بر آن سنگ زد و قدری از آن  
و نوری از آن پدید گشت که نظر همه بر قصور شام افتاد فرمود الله اکبر  
سفایح شام بمن تفویض کردند و بخت دوم سلمان دیگر مرتفع شد فرمود  
تکلید مایه بمن بدست نهادند بار سوم که تمام شکست و نوری دیگر بر  
یکیر کویان ارشاد نمود که ملک فارس بدست من افتاد و منین از زیر ارج  
کمال خوشوقت گردیدند و منافقین گفتند ما و عدنا الله و رسوله الا غرور  
و کلاه بی آنکه خلفا الله و خلافت راشد ایشان مقبول شد و حضرت با شهادت

مذکور و شیخ ابن بابویه که علی الاطلاق فرد کامل امامیه است کما نص علی ذلک غیر  
 منهم آنچه در عیون آورده مثل سفید صبح اذان روشن و ظاهریست که این را  
 مثل کوش چشم و دل نزد حضرت صلی الله علیه و سلم غریز بوده اند و قد حوا  
 بعد حوازی القیامه علی البی صلی الله علیه و سلم فی غیر موضع و این مرتبه که فوقی ازان  
 نیست بدون ایمان کامل و توحید مفید و بیما زنده و مانند آن ممکن نیست  
 استحقاق اخلاصه الی الله که مثل دیگر نفوس متبیه و موقوف حساب است  
 شوند هر کس که شکیان تفصیل مناقب این حضرت در سر داشته کتاب صامعه  
 علی عدة الملک الاسلامیه که نجواب حضرت جید ریبه در چند مجلدات صحیح و سیر  
 و هم نجواب و انظار که بدلائل از امامیه تحقیق می یزد و فرین کریده رجوع نماید  
 مسکن بطنش خود خواهد یافت و در باب بطلان خلافت نیز بدینچه در احادیث  
 و تفسیر اکابر اهل سنت مذکور است اگر مخاطب ایشان را شوق استماع آن در سر  
 مختصرش بکوشش بشنود و اخرج الرومانی فی مسنده عن ابی الدرداء قال سمعت  
 ابنه صلی الله علیه و سلم یقول من یدل سنتی رجل من بنی امیه یقال له فی  
 الی غیر ذلک من الاحادیث و الآثار المرویه فی الصواعق و غیره و نیز در کتاب  
 در واقعات عمر بن عبدالعزیز آورده که هر که یزید را امیر المومنین می گفت بپند  
 برو می میزد و اینها در تمامیکه عقاید اهل سنت و جماعت را در باب ایشان نوشته  
 تفسیر کرده که بر معادیم اطلاق لفظ خلیفه به ایشان صحیح است می گویند

و مناقب خلفای ثلاثه معین نموده بود و کما نص علیه بن ابی الحدید فی الشرح و غیره می  
و غرض ازین همه اتهام فقط انتفای مناقب نفس رسول و مطاعن خلفای ثلاثه بود  
علما و براین علما و محدثین اهل سنت حذف و استقاط و تحریفیات در احادیث  
اند تا باین وسیله ابی بر روی کار آرد چنانچه با وجود تصریح مسلم بقدر و کما ذی  
خاتنا بخاری بر لفظ که بسبب عدم خوف روز جزا گفته نموده و در تفسیر آن  
حرف کلمه فاتوا حکم فی شیتهم تأتیهانی نوشته مجرور را محذوف ساخته بعضی  
قبل و بعضی دیگر نهاده اند و در روایت موضوع این آیه بطالب لیب و  
باولیا که راوی احتجاج عسر و حاصل اند لفظ لیب طالب حذف نموده

و بعضی شرح ابی البیاض و بعضی ابی العاص و بعضی منصفین ابی طالب ذکر نموده  
اند و کم کم من نظائر پس با وجود چنین اتهام سلاطین بدین و محدثین میفرمایند  
و مذکور بودن مطاعن خلفای ثلاثه در کتب معتدله اهل سنت از عجایب قدر است  
در زمان تربیت حضرت موسی بخانه و ربون است و ازینجا گفته اند عصر شد و شد و شد  
خدا خواهد بود و حال ایامه معصومین صلوات الله علیهم عین نیز بر پنج خطا است که عمر با جمعی  
بخوف نامت جان رقیته صرف نموده اند و با وجود آن از دست ظلمت بزم میسر  
بدرجه شهادت فائز گردیده و بعضی جدی شافع و زائع است که صاحب خطا نیستند  
استدلال با تسمیه خلفای چهارگانه نموده حیث قال و از ایامه دیگر که بعد از آن  
می رسیدند چه حرف توان زد که هم در آن وقت ماضی بود و نه

و هم تسلط ایشان در زمین و رواج دین پسندیده ایشان بر عجم شیعه واقع شده  
هم امن نگرفتند بلکه همیشه خائف و محتشی بودند از تهی نپس بر فرض محال اگر حدیثی  
بر وجه خلفا می باشد در کتب فرتقه منقول شود مقام عجب نیست لکن بحمد الله از  
انصاف بعض کتب معتده فرتقه ناجیه و ده شود ظاهر میگردد که حدیثی در مدح  
ثقه در کتب معتده ایشان مذکور نیست و ذلک بفضل سدیوتیه من ایشان و فضل  
العظیم آیدیم بر حال روایت کلینی که موجب آنرا دلیل حقیقت خلافت خلفای  
دستند ذکر نموده باید دانست که حدیث مذکور طولانی است و بعض فقرات آن  
نست فلما نزلت هذه الآية اذن الذين يقاتلون بائنه ظلموا الى المهاجرين الذين احجم  
ايل مكنه ياربهم و امواهم اهل ايلهم جهاد بهم نطلبهم اياهم و اذن ايلهم في القتال فقلت فبذه  
نزلت في المهاجرين بطلبهم مشركي ايل مكنه ايلهم فلما ايلهم في قتالهم كسر و قيصرو من و منهم  
من مشركي قتال ايلهم بقتالهم فقال لو كان انما اذن ايلهم في قتال من ظلمهم  
ايل مكنه فقل مكن ايلهم الى قتال جميع كسرى و قيصرو غير ايل مكنه من قبائل العرب  
سبيل لان الذين ظلموهم غيرهم و انما امره ايلهم في قتال من ظلمهم من ايل مكنه لانهم  
اياهم من ديارهم و امواهم غير حق الم و نهايت آنچه از اين حديث ظاهر ميشود  
آنست كه مهاجرين باذن بيهما كسرى و قيصرو بودند و حقيقت خلافت خلفا  
از ان سلامتفا و مخي شود و زير كه در احاديث معتده است و ارشاد شده كه  
جناب رسالت بآب ميلين اخبر تسلط خلفا حور و او را باطاعت ايلهم

بود چنانچه در شکره شریف گوشت عن انس ان شوال الله صلى الله عليه وآله قال  
طبعوا دن استعمل عليكم عبد حبشي كان رسته يمينه رواه البخاري ويزيد بن حبان كتاب  
مسطور است عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من راني في امير شيئا لم  
في صفة فانه ليس صدق يارق جماعة بشر ائمة الامات يمتد بالمية عن سلمة قال  
قال رسول الله صلى الله عليه وآله عليكم امر ائمة فون وتكلمون فمن انكر فقد بري من  
فقد سلم ولكن من ضي ذنايغ فقد ملك قالوا فلا نقابلهم قال لا ما صلوا الا ما صلوا  
من كره بقلبه وانكر بقلبه رواه مسلم وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله  
انكم سترون بعدي اثرة وامور انكر وها قالوا فما تارنا رسول الله قال دوا اليهم  
جهنم واستلوا الله تحكم متفق عليه عن ابي بن حجر قال قال سلمة بن زياد عن النبي  
فقال يا بني الله ارايت ان قامت علينا امر ائمة سلموا جهنم وينفوا حقا فانما  
قال سمعوا وطيعوا فانما عليهم ما حملوا عليكم ما حملتم رواه مسلم وشمس الدين حاذق  
كتب معتبره بل سنت بيش از بيش وار دست و همه ولالت و صفة صريحه وار و برين  
که بعد حضرت خلفای جور خواهند شد و اطاعت آنها ضرور بايد کرد پس  
بودن مهاجرين براي جهاد کسري و قصر دليل حقيقت خلفا جور بني توانند شد  
بلکه حديث کافی کليني که در ان ذکر ما ذون بودن مهاجرين بجهاد و ان بجهاد  
ميانيد بعد حقيقت خلافت خلفا و الا حضرت ميفرمود که مهاجرين بموجب حکم خلفه  
بجور جهاد نموده اند چگونه جهاد آنها صحيح نخواهد بود و ذکر اذن الهی و عدم ذکر



اشعار بعد حقیقت خلافت آنهاست و درین مقام سری دیگرست که تعرض بان  
پیر ضرور دانست که خلیفه ثانی بلکه خلفای ثلثه چون برای التین مشاهده نمود  
بودند که جناب ابوالفتح با فضل و اعلم صحابه است لهذا در اکثر امور عظام  
مثل جهاد و اجزای حدود و غیره بطریق مشوره مرضی مبارک جناب امیر  
در یافت می نمودند چنانچه این امر بر نتیج خیر ظاهر و روشن است و کلام صدق  
تطایم خلیفه ثانی لولا علی الهک عمر و معضله لا ابا الحسن لها که در کتب معتدله  
دار شده نیز بران دلالت صریح دارد و در خصوص جهاد فارس جناب  
نیز مشوره نمودن خلیفه ثانی با حضرت مذکور ساخته پس برین تقدیر اذن بود  
مهاجرین انصار برای جهاد فارس و شام و غیره مستغنی عن البیان است و آنچه جناب  
امام جعفر صادق علیه السلام در باب اذن آنها فرموده بسبب اذن دادن  
امیر بود و بسبب حقیقت خلافت ثلثه و هذا کلام بعد غضا البصر عن جمال التیقه فی  
فولک الحدیث و آنچه نوشته که مؤید نمیگفتی است آنچه از تفاسیر بوضوح می رسد  
که چون در غزه خندق الحبیج و به مؤید صحت خلافت خلفای او نیست زیرا که  
نهایت آنچه ازین روایت ثابت میشود نیست که ماکشام مین غیره در قبضه  
خواهد آمد و از ان خلافت میشود که کسیانیکه در امام حکومت آنها این ممالک قبضه خواهد  
خلیفه می خواهند بود زیرا که از جمله احادیث معتدله است که لا یؤید بالذی بالرجال  
پس مؤیدین در این عهد احد اول حقیقت لازم است خلافت برایشان فاجبر علیه مؤیدین

الجبب وان كان الامر غير خاف على السبب وقد مضى فيما مضى بندين الاخبار الدالة على  
بخار النبي بقيام امره بحور بعده وايضا يرد ما نحن فيه ما في الجمع الاصول قال القوم  
ان رسول الله قال للذين آمنوا من كان قبلكم الشبر ذراعا بذراع حتى لو دخلوا  
جحر قصب لا تتبعتموه قلنا يا رسول الله اليهود والنصارى قال فمن اضره البخاري  
ومسلم وذكره نكوه نكوه ربه عن ابي واقل الشي ان رسول الله لما خرج الى غزوة  
جبن من شجرة المشركين كانوا يعلقون عليها اسلحتهم فقال لها ذات الواط فقال لا يا  
جبل لنا ذات الواط كما لهم ذات الواط فقال رسول الله سبحان الله انما قال  
قوم موسى لنا انما كما لهم آله والذئبي بيده تركب من من كان قبلكم  
الترندى انتهى وقريب باين احاديث بسيار وروايات بشمار در كتب معتبره  
واقع شده سبحان الله بشارت بفتح شام وبعين ليل حقيقتهم خلافت امراسي  
باشد وتبشيره طاهرين صحابه بنى اسرائيل ويهود و نصارى رجا و عجل و تركي و  
بحق كه صاحب منزله مار و نقي است دليل بطلان خلافت آنها نباشد ان بشارت  
عجاب علاه آنكه زمره غزاة و مهاجرين كه فتح فارس و شام کردند خطاب شده  
بتباغضون مطالب شدند و بعض استحقاق مدح مورد و كومتند پس خلفا  
بيچاره كه از دارالاماره كشته نكردند و بيايم هم سپهر و شير زيب اندام خود خستند  
چگونه مورد مدح توانيد بود و فضلا عن حقيقت خلافتهم تفصيل اين احوال آنكه اين اثر در  
جامع الاصول از مسلم نقل نموده ابن عمرو بن العاص قال قال رسول الله اذا

علیکم خاتن فارس و لروم ای قوم انتم قال عبد الرحمن بن عوف تکون کما انما  
انتم فقال رسول الله تحاسدون ثم فتحاسدون ثم تمنا بزود انتمنا غصنون او  
ذلک ثم مطلقون الی مساکن المهاجرین فتحلون بعضهم علی رقاب بعض اخر جیم  
نیز در کتاب سوطی که بنابر تصحیح فضل دهلوی صح لکبت بلکه بهتر از صحیح بخاری است  
منزور که چون جناب رسالت مآب در حق شیعی ای احد فرمود و هو لا یشهد علیهم  
غرض نموده است مثلکم کما اسلموا و جاهدنا کما جاهدوا و ان حضرت در جواب  
فرمود و لا اعلم ما تخدثون بعدی پس اگر خلافت آنها مقبول میشود چو این کلام  
درباره شان میفرمود که در حقیقت اخبار از احداث و ابداع آنها در دین نبوی  
و مؤید نمیست و اینکه بخامی در صحیح خود آورده و محمد بن اشکاب قال حدیث  
محمد بن فضل عن العلاء بن مسیب عن ابيه قال لعقب الزبير بن عازب قلت یطو  
ک صحبت رسول الله و بالقیة تحت الشجرة فقال یا ابنی انک لا تدری ما  
بعد و زیرا که بر این عازب از اکابر صحابه اهل سنت و اهل بیت رضوان است و در  
خلاف آنها و کفار و کفر و پس سوا کسی ترک خلیفه کنی بعد حضرت چه احداث نموده  
و در شکایت شریف مذکور است و عن ابی بروه بن ابی موسی قال قال لی عبد الله  
بن عمر کل یترک ما قال ابی لا یکت قال قلت لا قال فان ابی قال لا یکت یا  
اباموسی کل یترک ان سلا من مع رسول الله صلعم و یجرتنا مع دجیان و نامده و علمنا  
کله و یترک ما ان کل عملنا بعد و بخواننده کفار را سب و پس فقال ابو که لا بی لا و

قد جاءنا بعد رسول الله صلعم و صلينا و صمنا و علمنا خير و اكثير و اسلم ايمنا شريفا و امانا  
ذاك قال ابى كخي انا بالذي نفس عمر سيد اود و تسان ذلكه يرد لنا و ان كل في  
علمناه بعدة بخونا منه كفارا سا براسه فالت ان اباك و ابيك من خير من ابى  
النخاري حضرت سلامت اندك انصاف فرمايند كه اگر خلافت خلفاي شافعي  
بود و چر اخليفه ثاني مستم شرعي ياد كرد و در اينكه من دوست ميدارم كه اعمال سابقه  
بمن رد شود و اموري كه بعد از حضرت نموده ام عفو كروا زين كلام ظاهر شود  
كه خليفه ثاني را يقين حصول ثواب بر اعمال سابقه خود نيز بخوف جسط عمل نمود  
چه جامي اعمال لاحق سبحان الله خليفه با آن همه داني عارف بنا شده بانيكه تصور  
مفاتيح شام و دين بموجب بشارت رسول مومن باعث حقيقت خلافت مريد  
حصول اجز و ثواب رب ذو المنن است و فاضل مجيب عارف بان اين بزرگوار  
بجانب صاحب تفسير دارك و انام زاهدي و تفسير خود دليل تشييعيه بخوبي  
دلاولي متضمن سوالات سيد الوصيين و السنين تشييعيه يك فقره آن انست قلنا  
قال الاسلام و القرآن و الولايت و انتهت اليك تايد كه تمام علماء اهل بيت  
انصاف اين فقره را ملا خطبه فرمايند و ارشاد نمايند كه هر گاه مرد و از حق و ولايت  
بطرف جناب ما مير باشد ولايت خلفا سابقين باطل خواهد بود و ما به انجا كه  
مفاتيح شام و غيره و دليل حقيقت خلافت ثلثه باشد و تصريح بحقيقت خلافتي كه  
بطرف جناب ما مير بود دليل بطلان خلافت آنها بنا شده است كه وجود دين و ايمان

در تفاسیر و کتب معتدله اهل سنت بمقتضای آیه وانی بدایه یریدون لیظنوا انورالنبی  
با فواهم والله من نور و لو کره الکافر و ان اقسام تربیت حضرت موسی بنجانه  
است قوله شیخ ابن بویه که علی الاطلاق فرد کامل امامیه است که انصاف علی  
ذکر غیر واحد مهم آنچه در عیون آورده ام اقول لاریب که شیخ صدوق از جمله  
اساتید این محدثین و فقهائیه قدما می امامیه باشند و در جلالت و عظمت ایشان  
ایشان مثل دیگر قدما می عظاما کلامی نیست اما علی الاطلاق فرد کامل بودن  
ایشان حرفی است که تا حال اصدی بآن متفوه نشده فضلا عن ان بنفس علیه  
غیر واحد منهم و روی که از عیون نقل کرده بعین بصیرت آنرا ندیده و کورانه  
در صد و الزام گشته و مقتضای نقل محصل بعض فقرات از قبیل لا تقر بوالصالحه  
منوده بر مطلب باطل خودش احتجاج از ان فرموده و تماشای نیست حدیثنا  
ابوالفضل بن احمد بن محمد بن عمران التوفیق قال حدیثنا محمد بن ابی عبد الله  
الکوفی قال حدیثنا سهل بن زیاد الاموی عن عبد الله بن عبد الله بن محمد بن ابی  
سید علی بن محمد بن علی الرضا عن ابیه محمد بن علی قال قال رسول الله ان  
ابا بکر منی بمنزله السمیع و ان عمر منی بمنزله البصر و ان عثمان منی بمنزله الفؤاد قال فلما  
کان من الغد قلت علیه عند المصنفین و ابوبکر و عمر و عثمان فقلت له یا ابا  
سمیع انی اقول فی صحابک من لا یقول لا فاما یقول انهم ثم یشاء الیهیم فقال هم  
السمع و البصر و الفؤاد و سئل عن وصی ذیاد اشار الی علی بن ابی طالب

قال ان الله عز وجل يقول ان السمع والبصر والفؤاد كل اواك اسكان <sup>تظلم</sup> مستغلا لهم  
وغرة ربى ان جميع متى لموقوفون يوم القيمة مستغلولون عن دلائله وذلك قال الله  
عز وجل وقوفهم انهم مستغلولون <sup>تظلم</sup> وهرگاه برین جمله مجلاگاه مشدی پس میگویند اولاً  
لا تسلمكم زوایت مذکور صحیح است باید باشد زیرا که حال جمعی از رواة آن نزد اکثر عجم  
رجال محال بحث و کلام و قبح و بطلان است از آنکه است سهل برین زیاده است  
قال النجاشی انه ضعیف فی الحدیث غیر متدنیسه و کان احمد بن محمد بن عیسی  
علیه السلام و الکذب و اخرجه من قم الی الری و کان یسکنها و قال بن الغضائری  
انه کان ضعیفاً جافاً فاسداً لودایته و المذهب و کان احمد بن محمد بن عیسی الاشرقی  
اخرجه عن قم و اظهر المیزان منه و نهی الناس عن السماع منه و الروایة عنه و بریدی  
المسید یقول انما یسئل کذا فی الخلاصة و قال الکاشی قال علی بن محمد القتی سمعت  
بن شاذان یقول الی ان قال و لا یرضی ابا سعید الا دمی و یقول ابو حمزة  
چنین کسی که علمای جلیل القدر شهادت بر فساد و رویت او و کواهی بر فساد  
او داده باشند از پایه اعتبار ساقط و ارتفاع حجت مایط است و درج بر او  
ضعیفه در کتب احادیث دلیل بر مقبولیت آن روایت نزد محدثین نمی تواند شد  
زیرا که اکثر روایات مطروحه یا موله در کتب فریقین اندراج یافته و علی الان  
ملحق بقبول نگذره اند از اینجاست که علمای فریقین برای تمیز از یکدیگر و تفکر  
فاسد از سلیم تدوین کتب رجال و تبیین امارات صحت و ضعف اقوال نموده اند

و ثانیاً بعد تسلیم صحت سند و دلالت آن بر مطلوب مقرر چون از جمله اخبار احاد است  
معارضه با اخبار متواتره متفق علیها نمی تواند کرد و صلاحیت مقابله با اجماع  
عقرب طاهره و علمای ملت زاهره نمی تواند داشت فلا یعبا با مثالیها مع ما فی  
من اگر کاکه و تائید ظاهر مضمون صدر روایت مذکوره که مقرر عن ابی بخت اشراج  
صدر بسبب عدم فهم مرام گردیده مخالف مسلک کافه اهل اسلام است اما  
آن باند بسیار مایه پس ظاهر و عیان و مستغنی از پنهان است و اما مخالف است  
با معتقدان سنت پس بسبب استدلال است فضیلت ثالث را بر اولین زیرا که قوا  
بنسبت سمع و بصر اصل است و از جمله اعضای تیسره محسوسه و بنسبت لزوم  
ریاست فضیلت ثالث بر اول و ثانی بین است و هو مفرق المجمع الکرب و من  
لما حج علیه السلام من فضیله الشیخین ریاستهما علی الثالث پس استدلال که در  
اثبات فضیلت مشایخ ثلثه باین روایت است اکنون مصداق قول قائل گردیده  
ذهب اجماع شیعه لثله قرنا فاب و ماله اذنان و لاجرم روایت مذکوره  
مطروح یا یا دل خواهد بود و اخبار روایت مذکور علاوه بر مخالفت آن با اجماع  
اهل اسلام منافق عقل اولی الالباب من الخوص و العوام است تفصیل اجمال  
و تبیین مقال این است که چگونه ممکن می تواند شد که جناب رسالت مآب صلی  
علیه و آله و سلم در حق کسی آنکه ناصیه مودت شان تپک از فراز غرابت میوز  
و ادب ارشان برانغ تولی از حرف و محاربات میگوید چنین کلمه که دلا

برخصاص عدم اقتراف دارد فرموده باشند از آدم تا محمد هیچ کس نباشد  
باشد که وقت جدائی و منازلت رجال چشم و گوش و دل به پیش شخصی  
از وی جدا شده باشند و بنا بر ظاهر مفاور و بیت ندر که به لازم می آید  
کمال سار است ادب نسبت بنیاب سید المرسلین لا ینقول به کافر فضلا عن المسلمین لا ینفک  
الناس علی ان صلی الله علیه و آله کما ینزل به جاش غیر مخالفت و لا جاش خاصا  
و لا تشیر برخصاص آنکه که دال بر فضیلت مشایخ نشاء باشد منوع است آنکه اراده شده  
که عبارت از خصاص کامل مستقیم فضیلت است منفی است و از شدت انتقال است  
استجاب و تفویض حضرت امام حسین علیه السلام از ظاهر مفاور و مستفسار از وی  
زیر آنکه حال انتقال از اول است که مصداق هم البصر بما فی البیت و عرف برادر  
جناب رسالت بابت بوده اند نظیر قول مومن موحدا نیت الریغ البقل که ازین  
عقلی است بوده و تعرض زین مستفسار از اظهار کشف هشار و نصب نبی علیه  
مراد و استغفار و ضمه ما العقول از غرات عبادت به فهم معنی ظاهر بر سر جمود بران بود  
و بی دلیل جواب با جواب جناب رسالت ماب است که محل سمع و بصر و غیره  
مشایخ نشاء بنابر عقلی است بما یشییه قص است در خصوص احوال و اختلافات  
آنحضرت را چنانکه چشم و گوش محدود و بصیرتشان باشد لکن این احوال و ظاهر می  
قرب باطنی و قابلیت مخالفت شان نیست بلکه شاید برستعول بودن آنها  
چنانچه حق تعالی میفرماید ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان غمضه لا



تقریر آخری تو انی گفت کہ تثنیہ در باب مسئولیت است پس اطلاق جمع و بصر  
بر ایشان من حیث المسئولیت خواهد بود و این مسئلہ فہم فیہ نیست و تو ہم  
اختصاص کہ سبب اضافت بسوی یا می گوییم مقتضی انشاء است بہاہ کردیدہ  
مذہب است باینکہ اضافت در تحقیق با و نامی لازم است کہ افعال بزرگوار  
و ذلک بغیر و سوا و سوا میگویم کہ بطریق اولیٰ اضافت و مخالف بہرہ ہما ضدا  
شدہ کہ جناب رسالت مآب در حق عمار یا میر فرمودند کہ عمار بلکہ یا من عمار  
یا من العمار و الالف و پرتاب است کہ این تثنیہ در ولایت بر فضیلت و نقصان  
از تثنیہ بسبع و یعر نہ باشد لا اقل کہ اقل از ان نباشد و بہر گاہ این فضیلت از  
توین عمار مانع و مبطلا لالت قدر عثمان شدہ کہ تصریح بہ جمال الدین الحمدی فی  
الاجابہ جدیدہ فی تارخہ پس رمانحن فید ہم مانع بر است از خلفا تثنیہ برانی  
اہل بیت علیہم السلام نخواہد بود و تثنیہ حق بحق کلمات و بعد الایمان و الای میگویم کہ در  
ضرورت محمل حدیث مذکور بر محمل تثنیہ نیست بلکہ در نیست کہ بنمایش آن ہم مقام  
بنودہ باشد پس توجہ بدفع آنچہ در مادہ سلب تثنیہ نوشتہ ضرورت نیست لکن اشارہ  
و توجہ میگویم کہ نفی جواز تثنیہ بر جناب رسالت مآب بر سبیل طلاق و سلب کلی  
ممنوع است کیف در آیات و احادیث فریقین ولالت بر تثنیہ حضرت فی  
و قد مر بعضها فی دفع استبعاد تثنیہ امیر المؤمنین فی سقیہ اہل طین نیز یک بیان  
و تخریج بعضی فی مناقب ذی القزلی حیث قال ذکر افعالہا و افعالہا ستم لہ مشق

سلامه کان یوم ضرب ابو بکر جین ظهر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قبل اسلام رضی  
الله عنه من ولد الارقم وروی بان ذکاب کان قبل اسلام عمر ثلاثه ایام و در سیه  
علامه عین قد کور است ابو بکر میگفت بسیار نمود حضرت رشادت صلی الله علیه و آله  
و سلم پروان فرشته و در سجده حرام نشینند و ابو بکر با بیستاد و خطبه بلوغه برخود  
و آن اول خطبه بود که در اسلام بخواند و در آن خطبه دعوت با اسلام فرمود  
مشکران را بنایتی تا خوش آمد و غلظت تمام باید ای اهل اسلام بر خیزند  
و ابو بکر رضی الله عنه را در میان گرفتند و عتب بن ربیع علیه اللعنین بر گرفت  
و چندان بر روی ابو بکر زد که پنی و سی از رخسار با ممتاز نمیشت الحرس  
فضل محیب بیان نماید که توقف آنحضرت در خانه ارقم و سکوت فرمودن  
در باب ضرب ابو بکر که بر عجم محیب مثل کوش چشم و دل نزد آنحضرت بود  
از راه تقیه بود یا بسبب تحقیق خلیفه اول برائی آن فلینخراسی الامرین شایسته  
و همچنین است ترک مردم است بسبب قرب عهد قوم عاشک بکفر و حاجت  
و همچنین تحقیق خلیفه تعلیم اسمی منافقین که باعث کمال خلجان خلیفه بنام  
شده بود بسبب فرط احتیاط از خلیفه ستمسار می فرمودند که من داخل میان  
ام یانه کمافی حیاء العلوم للفرالی و مؤید نمیشی است روایت صحیح بخاری سیاح  
بر حال من امی فیو ضمیمه ذات الشمال فاقول یا رب صحابی نقیال انک  
ما صدوا بعد که الح که نص صریح در باب ارتداد صحابه است با عدم ذکر اسامی

و همچنین هر شک که در این حدائق سمعه جنات لایت مآب وارد شده و یک فقره آن  
انیت فخر بیدار علی راسیه الحقیقه و یکی حتی علیا بکاوه قبل انیک یک یا رسول الله  
فقال ضغائن فی صدور قوم لایبذرونها لک حتی یلقوه و ننی دلیل بر تئیه حضرت  
است و در بعضی صحاح ایشان مذکور است عن عروة بن الزبیر عاثة اخیره تناد  
عالمی سلم بر جل نقبال آید نواله فلیس بن العشیره اوبس اخو العشیره فلما دخل  
الان له فی الکلام فقلت له یا رسول الله صم قلت ما قلت ثم التفت له فی القول فقال  
اسی عاثة ان شر الناس منزله عند الله من ترکه فودعه الناس اتفاحی شکلا  
معجز نظام حضرت خیر الانام بر جواز تئیه دالات تمام دارد و شان نزول آیه  
واذا سر الی بعضی از واجه الایه که از امهات ذیالم بعضی امهات مؤمنین است  
نیز دالات بر تئیه حضرت دارد و اگر بر فرض محال تسلیم نماییم که حضرت تئیه  
فرمود پس این قدر بالاتفاق ثابت است که در عهد کرامت مهد حضرت سید  
المسلیین مولفه القلوب منافقین بودند و حضرت بآنها اخلاق و مدارا میفرمود  
و این امر باعث حقیقت اینها نشده و همکذا حال روساء المنافقین آنچه نوشته که تفصیل  
منافق خلفای ثلثه در کتاب صاعقه خماسیه که بخواب حضرت حیدریه بالیقین  
و هم جواب ذوالفقار مذکور است پس بظاهر معلوم میشود که کتابها سی و نه  
از قسم آنها وجود فرضی تقدیر دارد و بالفرض اگر موجود هم بوده باشد در هیچ  
در صندوق مفصل از راه تئیه که معمول حضرت ابن عمر بود گذشته اند و در وقت

خلوت اخبار ترسان و لرزان که مباد ایکی از شیعیان پیدا شود و آن  
صالحه را سر و سازد یک و صفحه از امطالع میفرمایند همین و همین آن اگر چیزی  
جواب ضربت حیدریه نوشته اند حاضر نمایند و تماشاچی قدرت قادر علی الاطلاق  
فرمایند و نعم ما قال سید الوصیین و یعسوب الدین امیر البرره و قاتل الکفره و  
فی کتابه الذی ارسله الی معاویه بنی سکره الیه الیس و اصحابی عنک الالیه  
فلقد صحت بعد استنباطی الفیت بنی عبد المطلب عن الاعدازنا کلین و الیس  
منخوفین قوله و در باب بطلان خلافت یزید آنچه در حدیث بنویه و تصحیح کاتب  
اهل سنت مذکور است اقول اینکلام منحدوش است بچند وجه اول آنکه روایات  
داله بر ندمت یزید معارض است باشتخلاف معاویه که بر عزم اهل سنت مجتهد اهل  
اسلام بود و بعیت اهل مدینه که صحابه کبار بودند و باجماع مسلمین که از عبارت  
و بیعت عبد الله بن عمر مستفاد میگردد و سبحان الله معاویه با وصف جهادیکه است  
برای محاربه نفس رسول حجت شرعی و دست آور قومی میگردد و صحابه کبار  
و قرآن عارف بهیستحقاق یزید برای خلافت نباشند و ضل محیب  
عارف بان پر ظاهم است که اگر چنین و آیات صحیح میبود و اورع صحابه بعد از  
عمر ابن مطیع را از فروج ممانعت نمیداد و قطیعه منسل بخندم چشم خنده بخوبی  
میفرمود و ترک بعثتش را از عظم غدر نمایند نیست و دوم آنکه روایات دارد  
در ندمت یزید معارض است بروایاتی که دلالت بر مدح او دارد از اجل است یا

والبر مغفرت غازیان مدینه قیصر خیابان در جامع صغیر سیوطی مذکور است این حال  
 اول خیش زن متی بر کون البحر قد اوجبوا و اول حبش من متی یغزون مدینه  
 مغفور لهم شارح جامع مذکور در شرح آن نوشته قال المهابی هذا الحدیث منقبة  
 لیزید بن معاویة لانه اول من غزا مدینه قیصر سیوطی کان یحبش بالانفاق و تقصیه  
 ابن الجین و بن المیزبما حاصله لانه لا یلزم من دخوله فی ذلک العموم ان لا یخرج  
 خاص اذ لا یختلف اهل العلم ان قوله مغفور لهم مشروط بان یکون اهل المغفرة  
 حتی لو ارتدوا بعد من غزاه بعد ذلک لم یدخل فی ذلک العموم اتفاقا و قال  
 شیخ الاسلام فکر یا استدلال بذلک علی ثبوت خلافة یزید بن معاویة و ان  
 اهل الجنة لدخوله فی عموم قوله مغفور لهم واجب عنه بانه لا یلزم من دخوله فیهم  
 لا یخرج بدلیل خاص اذ لا خلاف ان قوله مغفور لهم مشروط بیکونه من اهل المغفرة و یزید  
 لیس كذلك حتی اطلق بعضهم جواز لغه لامره بقتل حسین استبصاره و انما  
 البشیر مما اتوا ترغاه و ان کان تفاصیلها اعا و نحن لا نتوقف فی مسأله  
 فی ایمانه لقمة الله علیه علی النصاره و اعوانه قال ابن حجر فی شرحه علی البخاری و قد  
 احسب من قبل کفره و ناسیک به و رعا و علما انتهی ازین عبارات چنانچه می بینیم  
 میشود که بشارت مغفرت بر اسمی غازیان مدینه قیصر از طرف آنحضرت وارد شده  
 و هلب بآن استدلال بر مغفرت و منقبت یزید نموده اما تاویل ابن تیرازی  
 و غیره پس تاویل علیل است زیرا که بر تقدیر فتح باب حسنین تا و نیلایت مغفرت

برای یکس از پیشین که از جمله اکثر عشره مبشره اند حاصل نخواهد شد چنانچه قاضی  
شهاب الدین دولت آبادی در کتاب مناقب السادات نوشته احمد بن ابی الاصل  
رواه علی بن ابیطالب کرم الله وجهه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
فی الجنة انا و انت و الفاطمة و الحسن و الحسین و آرا و اجزاء عن ایماننا و شراکنا و ذر  
عن خلف از و اجنا و بذل حدیث حجة الفقهاء و برهان العلماء لانه مروی عن ابی  
النفیسه سوال اگر کسی که یزید تاویل این حدیث است که هر که از اولاد رسول بایمان  
آید خلف زوجات و بهشت رود و جواب مقدار تاویل حدیث حرام است لانه آن  
من القاصد و اگر متجهدین تاویل کنند روانباشد زیرا که اگر این قول را واداریم  
قول رسول تردد باشد و بشارت برخیزد زیرا چه بشارت از حلال است  
و ازین تاویل این لازم آید که ان اباکم فی الجنة ان جاء بالایمان و هذا باطل است  
و از تخلیقه است پنجم و در تاریخ خوان الصفا مذکور است عن عبد الله بن عمر فی تخلیف  
و یزید و امثالهما کلهم من بنی کعب بن لوی کلهم صالح لایوجد مثله و سیموی و در تاریخ  
ان خلفا آورده اخراج ابن عساکر عن عبد الله بن عمر قال ابو بکر الصدیق صلی الله علیه و آله  
الفاروق قرن من حدیث صلی الله علیه و آله بن عفان ذوالنورین قیل منطلو ما یولی کلهم  
الرحمة معاویة و ابنة لکما الارض المقدسة و السفاح و سلام و حضور و جابر و ابی بکر  
و الایمن و امیر الغضب کلهم من بنی کعب بن لوی کلهم صالح لایوجد مثله قال الذہبی  
له طرق عن ابن عمر و لم یروا غیره و یرفع الیه ینتهی درین مورد و در بیت به نظر انصاف ملا

فرمانند که او در صحابه غیر یزیدین معاویه را ملک ارض مقدس و صالح و دین بکلام  
 و در نظام رابو جود شده متفوه کرده و نیز در کتاب مذکور مسطور است <sup>الواقعه</sup> هرج  
 عن ابی جعفر الباقر قال اول من کسى الکبته الیسیاج یزیدین معاویه نهی این  
 روایت نیز خالی از مدح یزید ملعون نیست الی غیر ذلک من الروایات سوم  
 روایت مدح یزید مشابیه و محامل است بذلالت و اله بر مذمت معاویه و قد  
 بعضها سابقا و تذکر بعضها سنها ایضا علامه غفر له سی و در مجمع الابرار آورده  
 احسن ان فی معاویه ثلثا مملکات موبقات غضب الامامه فی نه الامه و بهم  
 من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیهم السلام این سیکل اخیر المفسر الحکیم  
 و یضرب بالطبوره و ادعی زیاده و دلاله العراق و قد قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و لعالم بالحجر قبل حجر او اصحاب حجر و یل له من حجر و اصحاب حجر و از اروع صحابه  
 بن عمر نقول است قال اتیت النبی صلی الله علیه و آله فسمعت یقول یطلع علی  
 غیر منی فطلع معاویه و از جمله سخا فست اعمال و خیانت فعال او سب جناب  
 نفس سول عالی قباب است پشایت خجمال الدین محدث در روضه الاجاب  
 چون خلق از محاکمه رحمت نمود و بخت امیر المؤمنین علی پیوستند بر و سب  
 زبان ملعون چها و یه و عمر بن العاص و ابوالاعور اسلمی و حبیب بن مسلمه قهری  
 ضحاک بن قیس و ولید بن عقیله و ابو موسی بکشاوند و چون این جمیع معاویه  
 امر کردند امیر المؤمنین علی و حسن و حسین را این عیا سب و اله اکثر از رضی عنهم

بر بنبر العنت کسند انتہی وقد ستمت هذه البدعة الى وقت عمر بن عبد العزيز کمال  
 عليه عباره التواريخ والسير وتاريخ الخلفاء مذکورست ثم معاوية المدينة طليقة ابقاوا النصارى  
 فقال معاوية ليقا ان س كلهم غيرکم يا معشر الانصار قال لم يكن بنا ذوات قال فابن النواصح  
 قال غفرنا في طلبك فطلب اليك ثم رجم قال فبقادة ان رسول الله قال انما  
 سترون بعدى اثره قال معاوية فقام ثم قال امرنا ان نصبر قال فما صبرنا  
 وقرب باین روایات احادیث صحیح بسیار و الا انت بر کفر و فسق معاویه و از او  
 فضل محیب اول خله اور لازم است که مثل یزید یقتل و تکفیر معاویه نیز نمایند و  
 در بعض احادیث در مدح معاویه از پیش و هم و خیال و انیاب احوال است که  
 شیخ عبدالحق دهلوی در شرح مشکوٰۃ میفرماید سیوطی گفته و صاحب سفر السعاده نیز  
 میگوید که محدثان گفته اند که صحیح نشد و فضائل معاویه هیچ حدیثی انتہی و نیز  
 فضل مذکور و در شرح سفر السعاده میفرماید و در باب فضائل معاویه حدیث صحیح  
 گفته اند آنچه ثابت شده است در وی کتاب اوست مرحضرت رسالت صلعم را و کتاب  
 او نیز بر ثبوت رسید و کذا فی جامع الاصول و غیره و دیگر نهجیت است الی ان  
 و مثال آن بسیار وضع کرده اند و گفته اند و لسانید آن جماعه اند که علمند در وضع  
 و فرا انتہی و عینی در شرح صحیح بخاری میفرماید فان قلت و روافی فضل احوال  
 کثیره قلت نعم و لکن میں فیها حدیث صحیح من طریق الاسناد و انس علیہ استحقاق را  
 و الناسی و غیره با فلذک باب و کذا و لم یقل فضله و لا منقبه قوله



و نیز درین کتاب در واقعات عمر بن عبد الغزیز آورده ام اقول از یک کلام من  
کاری نمی کشاید اولامی باید که خلافت عمر بن عبد الغزیز و اثبات عدالت و  
محبت قول و فعل او را بیان سازند و نسبت میان او و حال المؤمنین معاویه  
بن ابی سفیان که حسن جهت داشت باعث اجر ثواب در باب محاربه جناب ولایت  
و قتل حضرت عمار و دیگر صحاب کرام و این اظهار نمایند که آیا او افضل بوده یا عمر بن  
عبد الغزیز و این چهار صواعق محرقة روایت کرده و من ثم مثل عبد الله بن ابی  
و نامیک به جلالت و علما ایما افضل معاویه او عمر بن عبد الغزیز فقال النصار الذ  
دخل فی الف فرس معاویه مع رسول الله خیر من عمر بن عبد الغزیز کذا کذا  
شارب ذلک الی ان فضیلة صحته صلی الله علیه و سلم و ریته لا یعد لها شیء  
علم الجواب عن استدلال ابی عمر بقصبة عمر بن الغزیز ان قول اهل زمانه که انت  
من عمر انما هو بالنسبة لمات او یافیه الخ پس هرگاه بخار الف فرس معاویه  
بهتر از عمر بن عبد الغزیز باشد البته اختلاف او از ضربت نازیانه عمر بن عبد الغزیز  
افضل خواهد بود و نیز بیان نمایند که قول ابن عمر در باب کثرت بیعت پزیران علم  
عذر اعظم من ان یباع رجل الخ راجح است یا فعل ابن عبد الغزیز و نیز قلمی فرمایند  
که بیعت اهل مدینه که صحابه کبار و تابعین ابرار بودند بلکه جماع مسلمانان معاویه و هم اند  
علی ابنه یزید است ترجیح دارد یا فعل عمر بن عبد الغزیز احد الشقوق را اختیار فرمایند  
و به تبعینه عاده تحریر نمایند تا حقیقت حال و حقیقت تامل ظاهر و باهر گردد و آنچه

نوشته که این حجر تعمیر کرده که بر معاویه اطلاق لفظ خلیفه بعد از خلع امام حسن  
پس قطع نظر از اینکه کلام این حجرانه خلیفه حق و امام صدق و دالت بر تئیت است  
معاویه دارد و نه جواز اطلاق لفظ خلیفه بر وی گوئیم که هرگاه قول این حجر نزد  
مقبض است البته حقیقت خلافت معاویه و استخلاف او که مفاد قول این حجر و ولی عهد  
بعد از این است نیز معتبر خواهد بود و هو المطلب علی علاده آنکه احقاق این عبد العزیز خلفا  
اطفال دبستان است اگر خلافت و عدالتش ثابت است پس بعد طفره چند  
سال خلافت که در او جا گرفته داخل خلفا باشد نه ملحق خلفا و اگر ثابت بنا  
پس احقاق یعنی چه اما اجتهاد پس ان غنقا نیست که از بدو عهد خلفای ثلثه بنا  
بایمده اربعه خانه بخانه و کوکب سایه فلک گردیده پس هرگاه خال المؤمنین و مجتهد  
المسلمین بان علو مرتبه یزید را ولی عهد خود فرمایند و بکلام صدق نظام  
لماربت من فضله در حق فرزندان جند خود وقفه نمایند چگونه غنقا می مذکور  
که البیاض المجتهد فرور بر تومی نزول نخواهد کند و بدل علی خنبا و بیعت ادرع  
الاصحاب و بخل بخل الخطاب و اهل المدينه من التابعین الاصحاب کمالا  
یخفی علی اولى الالباب من بعد کدارش میشود که عبارتیکه ابن حجر در حق یزید  
عنه کوزه من شر الملوك نوشته سفینه در حق خال المؤمنین است و فرموده و اخرج  
ابن ابی شیبة فی المصنف عن یزید بن جهم قال قلت لیسفینه ان یزید یمنون  
ان الخلفاء یمنون فکان کتب یزید الرقاب و یمنون یمنون ان یزید الملوك و ان یزید

معاویة بن ابی سفيان اول کلام ابن حجر در باب یزید و ترک قول سفینه در حق معاویة  
 از انصاف بعید است علاوه بر آنچه سابق بجزئی تحریر آمد بیکویم که فعل عمر بن  
 و قول ابن حجر که حد انقضای زمان خلافت یزید واقع شده بقیه محسب  
 مستقیم نیست زیرا که کلام و حقیقت خلافت یزید در بدو عهد او و قبل قتل  
 جناب یزید الشهدا و قتال اهل مدینه منوره و از قمر بن ابی عبد الغریز و قول ابن حجر  
 عدم حقیقت خلافتش از بدو عهد ثابت نمیشود و کما لا یخفی علی اولی الابصار  
 قال السید العلامة الوحید و بیعت عبداللہ بن عمر با یزید و منع از خلعت  
 اهل دلیل حقیقت خلافت اوست زیرا که جلالت شان و تورع و تقدس او  
 بر تہ است که صاحب استیفاء نوشته قال میمون بن مهران ماریت اورع  
 من ابن عمر و کافی است در تورع و تقدس جناب ایشان نیکه بسبب فرط احتیاط  
 و وفور تورع از بیعت خلیفہ چہارم یعنی حضرت علی بن ابیطالب علیہ السلام  
 و اعراض فرمودند و طیب خاطر و صمیم فوا و بیعت معاویہ بن ابی سفیان  
 از جهت تحقق شرائط خلافت بعمل آوردند قال فی الاستیعاب قیل لنافع  
 بال ابن عمر با یزید معاویة و لم یبا یزید علیا فقال کان ابن عمر لا یعطى یزید فی فترۃ  
 و لا یمنعہا من جارتہ و لم یبا یزید معاویة حتی اجتمع علیہ ہر گاہ اہل مدینہ خلعت بیعت  
 کردند جناب ایشان اظہار لال و نکار و وعید فرمودند چنانچہ در جامع الاحوال  
 از بخاری و مسلم آورده قال لما خلعت اہل المدینہ یزید بن معاویة جمع ابن عمر

قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول ينصب لكل نافر لو ان يوم القيمة  
وانما قد بايعنا هذا الرجل على يتعلمه ورسوله واني لا اعلم عذرا اعظم من ان يبيع  
رجل على يتعلمه ورسوله ثم ينصب له القتال واني لا اعلم احدا منكم ظمعه ولا  
تابع في هذا الامر الا كان الفضيل بنى وبنيته نهي بالفاظه قال الحبيب المصيب  
حال بيعت ايشان پيش از اين مذکور شد فليست ذكر ورشيد المتكلمين انما الله عز وجل  
يوم الدين وكتاب الايضاح بدلائل و حجج قاطعه باثبات رسانيده اند كه عبد الله  
بن عمر با وجود حقا و بحقيقت خلافت امير المؤمنين از صروب بغاة متقام شده  
اند و اعدا را ايشان مقبول جناب ولايت مآب كرده و مع هذا است و ما  
ايشان در آخر سوره سمعنا بغيره جناب منقول است و اين شمه اضافه است  
فروع و مد ايشان تواند بود كما نطق به الكتاب المجيد ان الذين اتقوا اذا هم  
من الشيطان تذكر و اذا ذرهم مبصرين نجاشي شورش و سرش و الاكثر  
مقدمات مهند و اصول موضوعه سيما به پوشان بطريق اولي در هم خواهد  
كما لا يخفى على من طالع خلاصة الاقوال من بعد التماس ميدار و كه تخلف بعضي از  
فزيندان امير عليه السلام و ديگر بني هاشم كه مورد لعن و قتال است و در طلب  
ايشان چندان اهتمام مبذول شده كه وقت توجع لجر اوراق و عذاب و مجرم از امان  
مظلوم نسبت با آنها بعمل آرد و سودي نكرد و علاوه بر ان بيعت يزيدي اعتبار كند  
و طائفة كناه ايشان موجب ضعف است كافي در توجع و تقدس آنها

بودیانه والعاقل تکفیه الاشارة بآر خدا یا مکر مراد از عن حجت و رفعت اینه طهار  
یا ابعاد از مقام ابرار و از لفظ قتل دفع عین الکمال باشد و فضیلت و برتری  
عبد الله بن عباس که طوق حسابهای جناب امیر و کردن داشتند و از فضایل  
و کمالات اینه سبب قربت و نزدیکی محبت آنجناب واقف تر بودند غالباً ناشی  
از همان نام باشد که در وقت صلح با جهم پیر از ایشان وقوع غیرفته که بنظر معانی  
موجب واقع گردید است فانه الاقرب مع ان الاقرب کالعقرب یا بنی عدم  
معین میشد که بلا بوده که روبروی ایشان نهضت فرمودند و از ویای صاف  
خود خبر دادند و نوشتند و بنابر اینست دنیا و ارضی مثل عبد الله بن عباس  
را بیکر بستند و بطریق دیگر او را که از این شهر و اسبحوه دنیا و الاخرة فلا یخفف عنهم العناء  
ولا هم یفرین نمی گزینند بلکه مقبولیت این برکان که بپایه از وصفشان بقلم آید و ذکر و تکرار  
معصومین لایب و رعیت امامت و حایا علیک ایشان از غیرانیکه بنا بر طبیعت و آیات سلوک  
سلک انصاف حجت معرفت نام طریق ادیل سلوک دارند گویند دلالتش بر وجود امام  
در هر زمان ممنوع است و وضع ضافه برای عهد است زیرا برای استغراق  
ترتب و عید وقتی است که امام موجود باشد و معشیتش جعل نکنند یا عید  
با وجود معنی شایسته محمول بر مبالغه و تاکید است یا مراد از امام معجز زمان یا کتاب  
اعنی قرآن است تحقیق علایح نیست و ان کان بعضی بده التماریلات مخفی  
فرغم اینهم و ظاهر می آید که ان المستغنی عن التماریلات عن بعضه الامام بر این اکتفا

انما اتقوا علی انفسهم واولادهم واولادهم واولادهم من سطوة قهره و قهره و قهره  
عبد الله بن زیاد و نصب لم يخرجوا عن دائرة التشيع فكيف بعد ان من حجة  
على اعتبارهم بل هم الاكرمون المكرمون عند الله لا اختيار لهم التقيّة وقد قال  
نعم ان قال ان اكرمكم عند الله اتقاكم قوله حال بيعته ايشان پیش ازین مذکور شد  
و رشید المتكلمين اقول حال رسول الله بن عمر بن حنبله بن زيد و عدم رضای  
برکت بیعتش در مابقی بابل و ضحی بنی خیر تحریر آید فلیتذکر و کلام حاصل رشید  
در ایضاح نوشته لاشک که قابل ثبوت باشد فضلا عن کونه دلیلا قاطعا و ان  
خلافت ذلک فعليه البیان و تحقیقا و بن عمر بن حنبله بن زيد خلافت جناب و لایست  
با وجود ترک بیعت آنحضرت که بنا بر روایت خودش من لم یکن فی غنقه بقية الله  
ولا حجة له دلیل موت جالبیه است و جمعی پیش نیست و ترک جهاد بغات و خوارج  
در رکاب سعادت تنساب سید الوصیین که عجیب ذکر نموده حال آنکه در  
مستفقه علامه مذکور نبوده همانا بسبب نزد محبت ابن عمر و ایسی دیگر بر سر  
اعتقاد او بر حقیقت خلافت نفس رسول افزوده است این کار از تواید و مردان  
اتحاد که دلیل عمده بر سوسی ظن ابن عمر نسبت بمصدق علی خیر بشهر من ابی انور  
که ترک جهاد در رکاب سعادت تنساب آنحضرت است اما بگوید گذر و گذر  
ایشان پس ادری عجیب است که از قلم عجیب چکیده زیرا که اگر کسی غدر شرع  
و نوشته باشد از او موجب جهاد سابقا است و هرگاه آن غدر را بخدمت امام

عرض نماید و اما هم نیز قبول فرماید بطریق اولی سقوط وجوب از وی شود و  
میکرد و پیش با وجود قبول غرض نیست آنحضرت معنی ندارد و در مقام نیست که حاصل  
غریز که اراکایل سنت محسوب است در تحفه اثنا عشریه ترک بها و مجهول  
کمال تورع و حیاط نموده و خطا نشود و سبحان الله قتال مانعین زکوة و  
قتل سیف الله اکسایان فویره و بهر تنگیه مثل عمر بن الخطاب الذی نزل  
علی رایه الکتاب بکلام صدق نظام بدو هم المسلم تکلم میفرمود خلافاً  
باشد و جهاد و در رکاب شهادت استیاب سید و حسین و فضل اولین و آخرین  
خلافاً احتیاط باشند از الشی عجاب اینها معلوم میشود که اعتقاد حقیقت  
خلافت آنحضرت باطل غریز نیز حاصل بند و الا ترک بیعت و اطاعت امام  
بحق را احتیاط نمیدانست اما آنچه عجیب نوشته که این شبهه انصاف البشیر  
تورع ابن عمر است پس معلوم نیست که ترک بیعت را انصاف دانسته یا قاطعاً  
از بها در ایام ذمت اسلامی را که در آنحضرت منقول است و پر ظاهراً است که بدست  
آنحضرت تقدیر تسلیم لایق من جوع و هرگاه بدست آنحضرت دلیل تورع این  
عمر باشد و مع و رع او که میمون ابن مهران برپیل عموم نموده کذب صریح نموده  
بود من و من و من است که ترک بیعت امام حق کبیره است یا صغیره و کبیره  
بیعت باشد و مع او بوری و تقوی دلیل فسق با و است یا نه و استلال این  
آیه اذ اسهم طائف من الشیطان یعدون انضای است زیرا که ترک بیعت امام

بجای مقتضای روایات متفق علیها باعث موت جاویدت و اگر کبریا برست آنرا  
قسم طائف شیطان و دشمن و بنزله و سوسه قرار دادن موسوم عقاد عدم<sup>حقیقت</sup>  
جناب ولایت آب است و آنچه نوشته که الا اگر مقتضای مشهوره شیعیان دریم  
خواهد شد غلط فهمی محسوب زیرا که اصول اهل شیعه بیان ائمه معصومین<sup>سلیمان</sup> سید المرسلین  
و خبر سید این با خود از حضرت و این ائمه<sup>صلی</sup> است و دریم که در آن از غایت  
محبوب اهل نخله او غیر ممکن از خلاصه الا قوال امر که باعث ابطال اهل غیره  
باشد ظاهر میشود و من ادعی خلاف ذلک فعلیه بیان و تفریق بسیار بود  
که از جمله علامات ما تم است راجع بطرف خلفای عباسیه که بنا بر تصریح سیدوطی  
خلفای حق بودند و میشد که سیاه پوشی را شعار و دثار خود ساخته بودند و غیره  
سیاه که در شب که خال میشوند بود و آن نشان را نشان جنات سالت<sup>بسیار</sup>  
میکشند و از بسع شریف رسیده باشد قوله من بعد التماس میدار که تخلف بعضی از  
فرزندان امیر علیه السلام و دیگر نبی ما شتم که مورد لعن و قتال است اسم اقوال<sup>از</sup>  
بسمانی پی حسن معانی میتوان برد و بر ما بران فن معانی و بیان پوشیده است  
که بسیار عجیب و غیر مصیب بهر ایا مملو و مشحون بتعقیدات لفظیه و ترکیبات غیر مأثوره  
و ضعف تالیف و جمال منقذی الی الایمال میباشد چنانچه در بیان نیز لفظ مؤ  
لعن و قتال چه قدر مادی و رازنا در است فصحا و از باب کمال است باین محسب  
ذکر مقتضای دیگر حکامات و دعاوی و لایحه که دیده هیچ جاشا بهی و دیلی نمی آید



و بر محض اعانتی بپایستند قضا می نماید و این طرز غیر سدید که مجیب میفرد در تحریر عبارت  
مخرج ساخته از عبارات سابقین لایقین بر اصل دور افتاده طرفه تنفیس است که بنین  
عبارت که عاری از معانی و شواهد در مقابله خصم می نویسد نیاز و در خود و بیاید  
باجمله عقا و فرقه ناحیه اثنا عشریه ایده هم التنبیه نیست که ساینکه بدون غدر  
شرعی تخلف از سعادت صحابت استلزام پیدا می کند و خاص آل عبا علیه  
افضل التیمه و التنا نمودند و قبول دعوت آنحضرت بسوی جهاد نکردند از دایره  
ایمان خارج گردیدند کاساسم کان خواه از بنی هاشم باشند و خواه از بنی  
مطلب خواه از فرزندان امام باشند و خواه از برادران امام و آنچه پوشیده  
که گناه ایشان موجب ضعف غلب است عجب عجب است خود ضیعت و دیگران را  
لضیعت چه هرگاه با وصف نص قرآنی و من یات منکم بغاشیه مبینة بضاعت  
بما الغلب ضعیفین را داده اند و ارج رسول قائل بضعف غلب و کمال ام المومنین  
بال محارب نفس سول که عین محاربه جناب رسالت تاب است نیشود بلکه بعد  
مأمور به خطای حجتی ممد و شش میدار پس چگونه حرف تضعیف غلب  
بنی هاشم بر زبان می آید و عجب تر آنکه چهل مجیب از عن متخلفین حبش اسامه ششم  
پوشیدند و بعد از متخلفین از بیعت امام حسین علیه السلام برآمده حالاً که محمد  
بن عبد الکرم شهرستانی که از احاطه علمای اهل سنت در مل و نخل میفرست  
اختلاف الثانی فی مرفعه انه قال یخبر و ابی جیش اسامه لعن الله من تخلف عنها

فقال قوم بحسب عيلنا ائتمان امره واسامة قد برز عن المدينة وقال قوم قد شئت  
مرض النبي ولا يسع قلوبنا لمخارفة واحكامه هذه فصبر حتى نبصر اى شى يكون لمن  
امر الله شى بكلامه بارز خد اياك كفته شو که مراد از لعن حمت و ارفقت است قوله  
فصليت وبرزى كى عبد الله بن عباس ضحى لنت عنهما که طوق حسا نهاسى جبا  
ايمرد کردن دشتند الاما قول الله بنهم و فرستاد و ارباب عقل و کيک است  
مخفى و محتجب نماند که مدح عبد الله بن عباس مراد است متفق عليها بنسب  
وارد کرده و بعض روایات که دلالت بر نزدیکی ایشان دارد مستغدا و عدد  
مثل احادیث مناقب نیست باند از جليلة مدارضة عار حیت و اگر چه در  
مناقبی اصول مذرب حق از ایشان به ثبوت میرسد البته حال ایشان مثل اکثر  
فرزندان ایشان که بنی عباس بودند می بود و ظاهر است که هر گاه عطاسی نرفته  
عبد الله بن اطمح را که پس صلی اما نم است بسبب سوء عقیدتش بد می دانند  
عباس که امام نبود و ند چگونگی بد می دانند اما چون شالاب بن عباس مبعوض نبوت  
رسیده جای اعتراض نیست تفصیل این مجال آنکه کتب معتدیه فریقین مملو و مشهور  
از مناقب و فضائل ابن عباس است اما احادیثی در فرق و کتب پس از آن جمله است  
حدیثیکه در کتاب مناجات فی صغرة الرجال و دیگر کتب معتدیه در باب مناقب  
جناب لایت مآب بن عباس را بمنتج حمل نرود غایتش در و است و بعضی  
آن مذکور میشود آن امیر المؤمنین بعثت لک کتب با هر که با جمیل الی المدينة و قال الله

فقال رحمه الله امير المؤمنين في كتاب عمر بن الخطاب فقال ابن عباس هذا والله امير المؤمنين  
وان تربت فيه وجهه ونحت فيه غاطس اما والله لهو امير المؤمنين امير المؤمنين رسول الله  
رحما واقراب قربة تقدم سقا واكثر علما واعلى منارا واكثر امارا من ابيك ومن  
وفيز در جهان كتاب انجمه وينقول است قال آقينا ابن عباس نعوذ في مرضه  
الذي مات غيه قال فاعلم في البيت فخرج الى صحن الدار فلبا افان قال  
خليل رسول الله صلى الله عليه وآله قال اني ساجد خيرين واني ساخرج من حجر  
فيما جرت بجرة مع رسول الله صلى الله عليه وآله فخرج من علي عليه السلام اني ساجد  
فيمت واني ساخرج من غصن في حكمة فخر حسني ابي في البحر ففعلوا عنى فخرت ثم  
استخرجوني بعد وامرني ان ابرار من خمسة من الناس كثيرين بهم اصحاب يحملونهم  
وهم اصحاب لشام ومن بخوارج وهم اهل الهندوان من القدرية وهم الذين ضا  
الضاري في دينهم فقالوا لا قدر ومن الرحمة الذين ضا باليهود في دينهم فقالوا  
اعلم قال ثم قال اللهم اني احيى على باجى عليه على بن ابي طالب واموت على باجى  
عليه على بن ابي طالب قال ثم مات ففعلوا كفن ثم صلى على سريره قال فجار طاب  
هينان قد خلا في كفنه فامسى الناس انما فوقهم قد دفن انتهى ففعلوا فميت كذا  
رويت حزن عايدت ابن عباس ما وقت فوت شان طاهر مشهود ومثل ابن  
برور وبيت احاديشه بيار وكتب فرقة ناجية وازدركه وذكركم انما  
بعث طول است واما روايات ابن سنيست پس محب طبرسي در ذخائر العقبى

[illegible]

الله عنهما من جناب رسول الله كان مجابا على السلام ولم يكن له حاله في الجملة ولا  
 لايرى المؤمنين عليه السلام شهر من ان يخفى وقد ذكر الكشي احاديث تضمن حافيه وهو  
 اجل من ذلك وقد ذكرنا في كتابنا الاكبر جنبا عنها انتهى كلامه اعلى الله مقامه  
 وحالم رباني جناب شهيد ثانی در خاشاکه قدس سره ما يدجمله ما ذكره الكشي من  
 فيه خمسة احاديث كلها صحيحة سند وشرع في جملة انبهي ومحمد بن الحسن البحر العالی  
 آخر كتاب مسائل الشيعة الى تحصيل المسائل شرعية سيفرايد عبد الله بن عباس طاله  
 في اجماله والا خلاص لايرى المؤمنين شهر من ان يخفى روى فيه مرجح وروى وهو  
 اجل من ذلك قال العلامة وبعض الزم الواردين محمول على انه في الخشبة  
 وتحمل ان يكون الوجه ثانی في زرارة انتهى پس فضيلت وبرزكي ابن عباس بن  
 مذنب فرقة ناجية سبب خلاص نشان از جناب شهيد الوصيتين وبرزكي  
 بسبب تعظيم خليفه ثانی وتقليد فرزندان ثانی نشان ثابت است نه نياز بر آنچه مجيب  
 خود و وقياس على ابن عمر كه مناقب او متفق عليه ليست ببر حال جناب عبد الله  
 بن عباس قياس مع الفارق باشد سبحانه الله خليفه ثانی بان همه دانی و روى  
 ابن عباس شيخ كمال وله قلب عقول فرمايند و در مشورع مقدمات مرجوحه  
 بن عباس را اشريك جله صحابه نمايند و اوزع صحابه خلف شهيد خليفه  
 رسوله و روى وغيره روى ابن عباس نمايد و عمر را شهد علم ثانی را مبني  
 بر ايد از علم عائشه و اندر فضيلت مجيب كماله بن سواد بن مثل ان الاقرب كالحق

در حق شان فرمایند آنچه نوشته که فضیلت ابن عباس غالباً ناشی از همان امر است  
 که بنظر معان موجب واقع گردیده است الح پس دعوی بلا دلیل است مثل محیب  
 لازم که بدلیل مقبول باعث شدن ابن عباس بر معرکه گردان با ثبات رساند و  
 خراط القناد و اگر منصفی بنظر معان مایل نماید معلوم خواهد کرد که باعث شهادت  
 سید الشهدا و خاص آل کسان همان ثبوت خلافت بیعت واحد و این عدم  
 عصمت و نفس است کما لا یخفی و ترک معیت جناب سید الشهدا بدون اثبات  
 عدم غدر شرعی سبب مذمت ابن عباس نمینماید و دنیا داری ابن عباس  
 تسلیم بستی از دنیا داری عبد الله بن عمر ندارد و ایشان قصد جهاد حضرت سید  
 را محمول بر طلب دنیا نموده بودند و چند از از را میگیرستند و مبطوق آیه کریمه  
 اولک الذین یشترون الحیوة الدنیا بالآخرة فلا یخفف عنهم العذاب لا هم یُنصرون  
 نمی گزینند آنچه نوشته که مقبولیت ابن بزرگان مثل دیگران مخصوص معصومین  
 بر فرعیست امامت و از دعوی بلا دلیل است و در مقابل خصم چنین کلام  
 تحریر نمودن از فن مناظره نهایت بعید و اگر امامت از قسم فرود می بود  
 او رج صحابه چگونه یک شب بدون بیعت عبد الملک خواب نمیداد و مکان  
 علیه در تاریخ روضه الاحباب در احوال طلحه که منجمه عشره مبشره است مذکور  
 بعضی از کتب اهل سیر و تواریخ هست که قبل از مفارقت روح سوار می  
 آمد و درین حال چشم طلحه بران سوار افتاد و او را بنزد خود طلبید و از وی پرسید

از کدام لشکری سوار گشت از زمره صحابست علی بن ابیطالب ام طحی گشت و پیش  
تا بدست تو بیعت امیر المؤمنین آناره و خود را شایسته رحمت بی اندازه گردانم  
مناسب این محل است آنچه شاعر گفته شعر یکسر مودست سفید نشد هیچ تپش  
احسن توبه آن زمان کردی اگر ترا طافند از آن زمانند سوار سوار سوار طایفه امین  
و بعد از آن سوار ر و جش از مرکب تن پیا گشت در زمان بجانب جهان جاوا  
روان گشت سوار ماز به بلا گشت جناب ولایت پناه خلانت دستگاه رسید  
کینیت حال عمر به رایض از آن سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار  
که طایفه را در حال حاضر بر نفس بیعت من پیش فائز گرداند و الله ولی التوفیق  
و سید از ته تحقیق و هو کاشف الکروب تنهی و مطابق این عبارت در دیگر  
اهل سنت مذکور است پس اگر نامت از جمله مسائل فرعی بود چه آن بطل  
پیش از ساری نمود و بدون بیت موت خود را اگر در آنجا ایا عکما  
ایشان غیر از اینکه نابرت طریق روایات و سلوک مسکاب ابراف و حدیث  
اقول نمی بختب نماند که حدیث من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة  
از روایات صحیح و معتبر علیها است و علمای فریقین بطرق متعدد و آنرا و پیش  
کرده اند و این نیز از جمله دلائل داله بر وجود و وجود حضرت صاحب الزمان  
الرحمان عجل الله ظهوره است و قاعد مسلمین الفریقین بلکه جمیع فرق اسلام  
انیت که بدون قرینه صافه جلیه معنی آیه حدیث را از ظاهر آن صریح نمائند

و ازینجاست که ابن عمر که اوج واعلم صحابه بود حدیث مذکور را مقبول بر داشت  
 نموده فی صحیح مسلم عن نافع لما ظهروا لیدرجه علی ابن مطیع انا ابن عمر قال  
 بن مطیع اطروحو لابی عبد الرحمن و سافده فقال له عبد الله بن عمر انی انک لا تفهم  
 لا حدیثک حدیثا سمعته من رسول الله یقول من علم یدرس بلا عذر حق الله  
 الیقین و لا حجة له من مات و لیس فی عقیقه بیته مات بیته جالیته و ابن ابی اسید  
 در شرح نهج البلاغه نوشته اند عبد الله بن عمر در مجلسی که با ابی ایوب  
 کلید بیست و یک ساله بنا امام لانه روسی عن الحسن بن علی بن ابی حمزه و لا امام که  
 بیست و جالیته الی غیره ازین روایات پس هرگاه اوج صحابه آن حدیث را در کتاب  
 نماید که یک شب بدرون بیست خواب نفریاد و مستدل بر عدم جواز ترک بیعت  
 با او نیست مذکوره نماید چگونه حدیث متفق علیه مذکور یعنی ظاهر صحیح  
 خواب بود و چنان ضایف برای فهمیده بیست و دالت بر کمال جهالت  
 از فنون علوم دارد و در کمال ترتیب و عید و صورت وجود امام که محجوب  
 اگر مراد از آن وجود عام از ظهور و عدم ظهور است فهو المظلم و اگر وجود را  
 ظهور است تعالی منوره محتاج به بیست و دالت بر کمال جهالت  
 بر اصل بعید و آنچه نوشته که مراد از امام پیغمبر زمان است عجب العجایب است زیرا که  
 لخباب رسالت آتیه فرموده من مات و لم یعرف امام زمانه فلیکن کلام عام و  
 شامل حاضرین و غایبین الی یوم النقیام است پس تغییر امام که از انصاف امام متغای



میشود و دلالت بر وجود تغییر دیگر بعد از حضرت دارد و مصداق این سواهی لو کان  
بنی کان کما دیگر نمیتواند شد و نه اجمع قطع النظر عن استدلال ابن عمر و اراده قرآن مجید  
از امام زمان بگوید دلالت اضافی بر تفسیر امام و القرآن لا یتغیر و لا ینقص  
و ثانیاً باینکه مراد معرفت قرآن اگر مجرد از اتفاق نیست است جمیع فرق اسلام  
شریک اند و اگر مراد معرفت فهم معانی حفظ مضامین و الفاظ نیست بسیار  
از اهل سنت خارج ازین معرفت و دخل در موت جاہلیت خوانند شد و ظاهر  
نمودن علیک المتخلفین المتقاعین عن نصرة الامام الح لایغرب عن اولی الابرار  
ان من تخلف عن نصرة قوة من الرسول المختار و لا یندر لیه یقبل شیه عافیه و  
لیستحق النار فیکف یعد من الشیعة و الانصار للقرعة الاخیر و لیت شمری ما یقول  
بهؤلاء النواکی للمتخلفین المتقاعین عن نصرة جامع القرآن عثمان بن عفان  
من الصحابة و التابعین لهم باحسان و قراء القرآن و اهل بیت الزهراء فانهم  
عدم الخوف و عدم جواز البقیة عن غیرهم لم یخرجوا من السنة و الجماعه و لم یعد  
من الی السنة و الجماعه بل هم من الاحباب الاخیر و التابعین الکبار لم یخرجوا  
عنهما بترکهم و اولین و الاخرین من الکفار و الااعداء و الا  
و ایچم الله لقد فرغوا و ترکوا سید المرسلین مراراً و مع ذلک لا یظنون بهم هم  
من المنافقین او صابروا بعد رسول الله صرحت ان قال فی حقهم رسول الله  
المثال انه سیجاء برجال مران متی فیتوحد بهم و تحت الشمال و صرح فی البیاض انهم

اشبه الامم بنی اسرائیل و یا ولون الاحادیث بالتأویل و ان لم شیء العلیل و لا یروی  
العلیل فما یلک یکتب بعد بالدرین العیس و بعد با حکم الحاکمین قال السید العلامة الوحید  
و ابن حجر عسقلانی زید را از جمله خلفای اثنا عشری که در حدیث بنویسند خصوصاً  
شمر و پس لابد که هر که بنویسد که از جمله محاربین خلفا بوده باشد انتهای لفظه  
قال المجیب الغیر المصیب ظاهر شد که در کتاب حدیث حضرت امیر است که در پنج البلاء  
دارد شده غنی بالله فلا فلان که در تعیین مصداق آن در بیان شیعیان اختلاف و خطا  
بوده و هر کس مطابق فهم و ادراک خود و تفسیر آن شخصی گفته که آن تفسیر و ادراک خود  
اثنا عشریست حقیقت خلافتش نزد شیخ بن حجریت زید که خلافت را اعم از حق و باطل  
گرفته که آن فی الصواعق المراد هم مطلق اطلاقه التي فیها کمال و غیره لما مران جمله هم نحو  
زید بن معاویه و من ادعی الاستلزام فعليه البیان و علیها التسلیم و رده بالبرهان علیها  
برین تقدیر آنچه در وافی و کافی مرده شده در باب الزام شیعه بخیرین گروه که  
و وافی خواهد بود چه از این منکشف میگردد که شرک و کفر هم منافی خلافت پیغمبر است  
بر قدر که بخار توحید و سوختن او باشد باشد اتفاق و غلبه خلافت را شده چنان  
خاتم النبیین یا ده تر خواهد بود تفصیل این اجمال که صافی از این مراد آید که در ذری  
فرمود که بار خدا یا رحم کن بر خلفای من گفتند یا رسول الله خلفای من چه کسانی  
فرمود خواهند آمد بعد از من و احادیث و سنته مراد است خواهند کرد و منتهی معصوم  
و ناظر کتب طائفة شیعه نیک میداند که آن ده پویشمین و مومن الطاق در صحاب

ایمه شهره آفاق و در علم کلام و فقه و اصول و حدیث و تفسیر و در قدما شیعه کاشمش  
النجوم اند اما ز راره نقالو فی حق فقه اسنته ز رازة و اما هشام فانی فاق صحاب  
الی عبد الله کلهم حال مومن الطلاق و غیره و عموما از تصنیح فاضل سیر واری عیان  
یشود و بعد ذکر اسامی بزرگان خود مینویسد که ایشان روسا شیعه در فقه و حدیث  
و کلام بودند و کتابها تصنیف کرده اند و مسائل را جمع نموده و هر یکی از ایشان  
اتباع و شاگردان بسیار داشتند و از تهی و حال زرار به سبب سوء عقایدش جدا  
رسیده بود که امام صادق علیه السلام در یک مجلس سه بار بر وی لعنت خدا  
درخواست و حال دیگران از کتاب کافی که نزد شیعه بهتر از بیاض عثمانی است  
مجتلایا یشیند که بشهادت کفر ایمین رؤسا امامیه خدا سی تعالی را جسم معنی البعاد  
اعتقاد میکردند و میگفتند که او تعالی از بالا ناف صمد و پر و باقی اجوف و خالی است  
و ایمة از شماع این عقاید الهی بر ملا لعن میکردند و پیرواری از آنها می بستند و از این  
مقدمات البشکل اول بدیهی الانتاج ثابت میشود که خلافت راشده پیغمبر باشد که  
کفر نزد امامیه جمیع تواند شد چه جایی منق و فجور و اخذ حدیث از کلاب مملو و  
حدیث رجوع عی که ذکرش با امامیه نمیرسد بلکه نافع دیگران و بحکم حدیث کا  
مفید مدعی مخالفان نیست قول بر جعت شانت کلا آنها کلمه یهو قایلها و من و انهم  
برنخ الی یوم یبعثون و تشریح بحکم جسم بر ذات مستقل و صورت بر حقیقت استحقاق  
و مجموع عالم را ذات خدا گفتن و سفلش بر شیعه عکلا و اعلی زلله و عانی و صمد قرأ

وادین ولفظ لعن و قتالی را بناویلاتی که کما مرتباً الیه الاشارة باول ساختن در  
 ابطال حقیقه ولایت و توثیق نصاری و من یجد و خدوهم خواهد بود و کما هو مبین فی  
 الکتاب الثانی من المذکورین و اینها در کتاب علل اثبات انجمنین  
 بابویه قمی است که صیغه مبایعه از عهدی در حق او صحت ندارد و اینها نیز در عهدی است  
 امام رضا علیه السلام آورده فان قيل فلم لا یجوز ان یملک فی الارض و اما فی  
 الواحد اکثر من ذلك قيل لعل منها ان الواحد لا یختلف فعله و تدبیره و الاثنین لا  
 یفتق فعلهما و تدبیرهما و ذلك انما لم یجدین انما لم یجدین الارض و انما کان اثنتین ثم  
 اختلفت بهما ارا و هما و کان کلما بهما مقتضی الطاعة لکن احدهما اولی بالطاعة من  
 و کان یکون فی ذلك اختلاف الخلق لاختلافهم و الفاء و ثم لا یکون احدهما لاحد  
 هو حاصل لآخر نعم المعصية لعل الارض ثم لا یکون مع ذلك یسئل الی الایة و الایة  
 و یکونون انما لانی ذلك من قبل الصانع و الذی وضع لهم باب الاختلاف و  
 ادا مرهم باختلاف الخلق انتمی بلفظه و انین تعلیل امامت ماسون و بعض دیگر از  
 که هم جنب و دوشش بردوش او باشد لازم می آید چه سوال از امامت پیشین  
 امام رضا نتواند بود و الا در بطلان آن فقدان عصمتی که بالیس فی ربو و ترقیب  
 مقدرات که مطابق واقع است نه خالفین بآن قائل اند چه مضرتی داشته باشد  
 بطلان مقدمه اولی نزد مخالفین فهو جل البرهان غنی عن البسیان فان الغایة  
 الاجتهاد و هو مستخرج باب اخبار و الا باین واقع فلا یخفی ان ذلك كذلك الا

ان دل المامورين باظهار امتحان بحميمه اسالك الشئ والآخر بخلافه والثالث با  
يخالفها مصرحين بان من قبلنا وبنده معاملتهم بالنسبة الى المخلصين فان طاعتهم  
واما مقدمه ثانياه پس آن نیز ظاهر السقوط است چه این استقامه در معصومین مخا  
لفض الامر است و موطا هر من طالع سیر الماضین من بنیامنی است  
فكيف يخفى على المتبحرين نه نهي که چون موسی برای اخذ توریة بود ای همین رفت  
کو ساله سامری جمعی کثیر را از بنی اسرائیل که دوا و خرافه بدماغ آنها پیچیده بود  
راه هدایت بخارزار ضلالت بتلا ساخت و اجتماع ایشان نسبت بانه  
فقدت بر پانت مهند و معصومین در جهل و غرور که هر کس معلوم نمیشود فقام  
لا يعصون الله ما امرهم ويفعلون ما يؤمرون بلکه در هنگام اتفاق بداید که اصلاح  
امور است از معاش و معاد آنها زیاده تر متحقق گردد و کماعت چه جامی بلکه منسوب  
شذالات و فساد بندها کان خدا باشد و من العجائب دعوی ان اطاعة احد سما  
لعصيان الآخر در اینجا دریافته کردید که سوال از اایامت معصومین هم واقع نشد  
پس متعین باشد که سوال از جواز خلافت خلفا در وقت واحد بوده و این کتاب  
از عجائب اوقات ایه آنرا عشرت و کمال قدرت الهی در ضمن آن جلوه کرد  
ذوق سخن تا باینجا رسانید بعضی از علل دیگر برای عبرت و حیرت سایرین  
و نظار و حب الاطهار است قال امیر المؤمنین و اکابر اهل بیت فان رسول الله صلی الله علیه و آله  
ذلك الباب الف باب و از دهم فی بابی ففقت عن ضلعی شخص آنکه از جنات

پرسیدند شکم مبارک که چرا هم ترفع شده فرمود در ذری پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم مرکب است  
 از علم خود تعلیم نموده که هزار باب علم از آن در سینه من گشاده شد پس شکم  
 در ارتفاع باینجه رسید محضی نماید که ارتفاع و ارتفاع بطین از کثرت علم امریت که شکم  
 از کثرت خند پشست و تاسیکر داند اینها ارتفاع شکم مبارک جناب سالت بابت صلی الله  
 علیه و آله وسلم قیاس باید کرد که در چه مقدار خند باید بود و چنانکه هرگاه دماغ که ارتفاع  
 جویست از نیکو نه امور مرتفع نیست و ارتفاع بطین از کثرت علم چه معنی داشته  
 یقین و اثنیست که اگر سید این طایفه ملای سبزواری امامیه در فضائی دلیل  
 تو خسته نباشد بعد از رحلت قهقری بلند پروازی بهم میکرد و چنانچه پیغمبر سید بود  
 خدا اگر امثال این احادیث را متحدین این حق تصحیح و تنقید میکردند بلا شبهه تکلیف  
 مجتهدان امامیه در کوه چاهان از بلند و ستان تا بایران زمین منادی میکردند که  
 ای بندگان خدا انصیب سنیا را به پیغمبر که جناب امیر را مقتضای خدا  
 باطنی خود که برابر بعضیه کباب یا ماکیان میباشد عقل این گونه خرافات و عیال  
 ساخته اند لغو باشد من ذلک و اینکه مذکور شد قطره ازان در یاسی ذخیره  
 ازان صحرای ناپیدا کنار تصور باید کرد و اگر زمانه مساعدت باشد و اقبال و تقابل  
 بآیند و اقامت وطن اتفاق افتد انشاء الله تعالی از عجبای دیر در جلا خنک کتاب  
 مذکور و دیگر اسفار معتبره امامیه بهر سیده و منظور در گفتگوی علمایانیده اند که الله  
 بیان مفیده حدیث الهی و انوار الهی در فضیلت تازده و بهجت بی اندازد خود

و ادانتهی کلامه قول قوله ظاهر این حدیث در زکب حدیث حضرت است که  
در پنج البلاغه وارد شده و معنی بعد بلا و فلان **القول** کلام مخبر نظام که در پنج البلاغه  
واقع است بنابر تفسیر قطب الدین را و ندی مراد از لفظ فلان که در آن واقع شد  
شخصی از انصار بوده و بعضی تفسیر آن بمرکزه اند و بر برد و تقدیر مضی حدیث  
و مطابق موجب فرقه فقه است زیرا که این مدح دلیل حقیقت خلافت عمر است  
چنانچه روایات و الیه بر مدح خلفای بنی امیه بنی عباس دلیل حقیقت آنهاست  
ایمانی معنی که در کلام جناب سید امام شریعت حضرت برای غازیان روم  
قرن آن نهانید بود و وارد شده و در حق خلفای بنی عباس روایت آن بالا اگر  
وصل الی بنی عباس لایخرج عنهم حتی یسلموا الی عیسی بن مریم او المهدی منقول  
کر دیده و روایت صحتهم کلهم صالح لایوجد مثلهم از زمان صدق بیان او رع  
صحابه باقی نذکر کرد و در حدیثی از نافع در حق عبد الملک بن مروان نقل کرد  
قال نافع لقد رایت المدینة و ما بها شباب شد شجیرا و لا اقله و لا انسک و لا  
اقوال کتاب عبد الملک بن مروان و نیز در کتاب نذکر در سطوح است قال  
ابو الزیاد و فقهائنا ائمة شیعین المسیب و عبد الملک بن مروان و عروقه بن  
الزبیر و یحیی بن ذویب و نیز در همان کتاب نذکر در است قال بن عمر و الدنا  
ابنا و در مروان ابا و قال عبادة بن یشی قتل لابن عمر اکرم مشیر شایخ فریق  
ان یقرعوا من سال بعد کم فقال ابن ایزان ابنا فیهما فاسا لوه و ازین روایت

مستند است که ابن حجر المکی اور علم و ورع قابل خود و دیگر شیخ و شیش میباشند از ان  
احادیث و در نوح خلفای بنی امیه بنی عباس بسیار دارد و شده پس اگر مدح عمر مستلزم  
حقیقت خلافت او باشد خلافت بنی امیه بنی عباس نیز ثابت خواهد شد علاوه  
لفظ خلان نیز دلالت بر کبریا و تعریف نسبت بانکس دارد و در همین فقره اقل العیوب  
صریح است در اثبات عیوب برای او و این صریح بالمشبهه و الا شبهه و دیگران  
عثمان غیره و رجحانی داشته و الا ضربه باقی اند لفظ قائم بسته و موجب نقی الثوب  
بر چنین الفاظ وجه برای متوکل و غیره هم نوشته اند چنانچه در تاریخ اختلاف  
است مجلس بکر بن ابی شیبہ فی جامع الرصافة فاجتمع له نحو من ثلاثین الف نفس  
جلس اخو عثمان فی جامع المنصور فاجتمع الیه ایضا نحو من ثلاثین الف نفس و توفیر  
در عام خلق الله کل و بالغوا فی الثناء علیه التعلیم له حتی قال قائلهم خلفاء ابوبکر صدیق  
فی قال اهل الردة و عمر بن عبد العزیز فی رد المطالم و المتوکل فی احیاء المستنصرات  
انتهی عدم رضای شخصت بر خلافت خلفای ثلثه سابق از کتب المسند مذکور شد  
و خطبه شقیقه بنابر تصریح ابن اثیر و فیروز آبادی و فاضل کبیر و غیر هم کلام مختصر  
و لا ینحصر صریح بر عاصب بودن ثلثه دارد و در آن کلام اهل انصار و انصار  
و تادیرین مقام از حضرت اهل سنت سوال بنمایم که نزد شما خلیفه دوم اندیش  
علی رایة کتاب فضیل است یا جناب ایمر الشیاءات آن لانی جناب لایت است  
خلیفین کا ذب غایب و فاضل و غیره و در این کتاب چونکه مدح او دلیل حقیقت خلافت



و در وقت اینست که کسی بگوید و غادر و غاس و انهم شد صدق نقی الثوب  
نخستین اثر ملا و برین میگوئیم که هرگاه مدح صناعم که در شناسی تلاوت کلام ملک  
بر زبان صدق بیان شد نام عبارت ملک الفرائق العلی و ان شفاعتیم  
جاری گردیده باعث مدح صناعم نشود و مدح جناب یا میر حکونه باعث مدح ضعیفی  
تواند شد همچنانکه مدح صناعم در شناسی تلاوت قرآن با وجود عدم جواز  
تقیه بر عدم مجیب بر حضرت باعث مدح صناعم نشود و مدح جناب یا میر با وجود تقیه  
باعث مدح ضعیفی و شش شود ان بذلشی عجاب این است حال حدیث الله بلا  
فلان اما روایت اثنا عشر خلیفه پس هیچ محمول نمیشود اگر از یک طرف صدق  
میخواهند از طرف دیگر معنی برهم میخورد پس تشبیه تاویل اهل سنت در حدیث  
اثنا عشر بنفش بلاسی و پیایزه با لفظ فلان که در روایت عمر بن العاص  
خاص نمایی با اختصاص حال المؤمنین و قتال الانصار و المهاجرین در صحیح  
مسئول شده است قوله لکن تعداد نیزید و علفاسی اثنا عشر مستلزم حقیقه حاله است  
ابن حجر نسیخ احوال چون فاضل مجیب درین جواب بطلان فتنی عظم این  
اینکه ما نیز در بنمایانم التفایر نقل عبارت رساله ثمره الاخلاصه مینماییم و ان بنیست  
این قول ناشی از عدم اطلاع بر روایات اخبار مذکور خودشان است فی ثانی  
اخلاصه عن جابر بن سمرة عن النبی قال لا یرال هذا الامر غیر ان یردون علی  
نا و اہم علیہ الی ثنی عشر خلیفه کلام من قریش اخبر جابر بن جابر و غیره باطله

والفاظ منها لا يزال نزالا صبا لها ومنها لا يزال نزالا مضرها واما احمد ومهنا محمد سلم  
لا يزال نزالا من فضيا ما ولهم اثنا عشر رجلا ومنها عنده ان نزالا لا يقضي حتى يمضي فيه اثنا عشر  
فيها عذ لا يزال لا سلام عزرا فيعا الى اثني عشر خليفة منها عذ لا يزال نزالا مضرها واما احمد ومهنا محمد سلم  
خليفة كلهم من توشين وبنها عذ لا يزال نزالا مضرها واما احمد ومهنا محمد سلم  
نعم يكون ما ذاقا لثم يكون الرج وبنها عذ لا يزال نزالا مضرها واما احمد ومهنا محمد سلم  
اثنا عشر خليفة كلهم من توشين وبنها عذ لا يزال نزالا مضرها واما احمد ومهنا محمد سلم  
ملك بن الامه من خليفة فقال سئلنا عنها رسول الله فقال اثنا عشر كعدة  
نقباني اسرائيل وفيه ايضا انه اخرج مسدوني مسنده الكبير عن ابي محمد انه قال  
لا يهلك بن الامه حتى يكون منها اثنا عشر خليفة كلهم يعيل بالهدى ودين الحق فيهم  
رجلان من اهل بيت محمد تهدي ويزطاهرست که اگر حضرت مفتی اطلاع بر این جماعه  
میجو ولفظ خليفة را که در عظم این اخبار دارد است تعبیر لفظ امر که خالی از تحقیر نیست  
میفرمود و در هم نگار مدح اثنا عشر بنیکه وند زیر که اخبار از غوث و مناعت  
دین اسلام وصلاح امر خلافت و قیام امرت و وقوع برج بعد از ان و ایشان  
بعده نقبانی اسرائیل که در این اخبار دارد و شدن سوا سی مدح محملی دیگر ندارد خصوصا  
روایت اخیر که صریح است در عدم هلاکت تاج و خلع خلفای اثنا عشر و بعض  
براینکه مکی ایشان حامل بهدی و دین حق خواهند بود پس انکار مدح قابل  
انکار و قبح است و انیا ظاهر است مفتی کلام ابن حجر عسقلانی که مستحق درستی است

سابق بان اشاره کرده بود و ملاحظه فرموده اند و الا چنین توجیه بسیار وجهه ایل  
رئیک که از قسم تاویل القول بالا یرضی به قائله است منکر دند فی تاریخ اختلاف  
قال قاضی عیاض فی الملل و النحل بالاشیء شری فی بن الاحادیث و ما شابهها انهم یرون  
فی منقذه خلافة و قوه الاسلام و استقامته و انهم یرون الاجتماع علی من یقوم بانحلال  
و قد وجدنا فیمن اجتماع علی الناس فی ان یطرب امر بنی امیه و وقعت منہم الفتنه  
الولید بن یزید فالصلت منہم الی ان قامت الدوله العباسیة فاستأصلوا الامم  
قال شیخ الاسلام بن حجر فی شرح البخاری کلام القاضی عیاض حسن ما قبل  
و ارجه لتأیید بقوله فی بعض طرق الحدیث کلهم یجتمع علی الناس فیضاح و کذب  
ان المراد بالاجتماع انقیاد و سلب السیعه و الذی وقع ان الناس جمعو علی ابی بکر ثم عمر  
عثمان ثم علی الی ان وقع امر حکیمین صنفین فیسمی معا و یتیمون منذ بانحلاله ثم اجتماع  
علی معا و یتیمون صلح الحسن ثم جمعو علی ولده یزید و لم یطعموا الحسن بل قتلوا قبل ذلك  
ثم لما مات یزید وقع الاختلاف الی ان جمعو علی عبد الملك بن مروان بعد ان  
الزبیر ثم جمعو علی اولاده الاربعه الولید ثم سلیمان ثم یزید ثم هشام و تحلل بن  
یزید عمر بن عبد العزيز فهو لا یسبغه بعد خلفاء الرشیدین و الثانی عشر هو الولید  
بن یزید بن عبد الملك اجمع الناس علیه لما مات عمه هشام فولى خوار جمیع بن  
قاموا علیه فقتلوه فانشرت الفتن و تغيرت الاحوال من یومئذ و لم یبق ان یجتمع  
الناس علی خلفه بعد ذلك انتهى ثم منع الساجده و این کلام ابن حجر عسقلانی

است بر آنکه معاویه و یزید را در آن ملک خلفاء و وارثه گانه مثل خلفای راشدین  
 و منظم ساختن پس اگر احادیث مذکوره عاری از عجز و المدح باشد فتح در مدح و  
 راشدین بهم لازم خواهد آمد و ثالثا اینکه هرگاه حضرت یزید را در نظم امری  
 گانه منظم نموده و جلاله و شرفهای ملائک و پارسا و ابن حجر عسقلانی میگوید و اندک  
 قطع نظر از دلالت روایات مذکوره بر این است که عدم آن او صافی باشد  
 که در آن اخبار مذکور که دیده مثل غت و مناعت و قوت اسلام و صلاح مشقت  
 امور است و مانند آن لابد که در زمان خلفای اشاعش که از جمله یزیدین و یزید  
 یافته شود و در زمان یزید امر که باعث شوکت و مناعت دین اسلام بر زبان  
 اهل سنت تواند بود و غیر از معرکه بلا و قتل جلگه کشته سید بیابا و اولاد و اقربا و سیرت  
 حرم محرم قتل بوقوع نه پیوسته چه معرکه حره و قتل و غارت مدینه بر علم اهل  
 باعث شک دین اسلام بوده و فاخته الامر فی معرکه اللطف پس قتل قتل با  
 عزت و مناعت اسلام باشد چگونه بشیدش خوانند و قتل او را شهادت و  
 دان بلا اجماع بین الضیق قول المتناهیین قوله علا و برین تقدیر چه در وانی  
 کافی مروی شده و باب از این سینه به بهترین وجه کافی و وانی خواهد بود و  
 اقول بحیرتم که چرا این قدر تعجب از شهادت یزید در پی حدیث کافی و وانی کردید  
 و از قول حسنا کتاب العیال و غفلت و یزید چه کتاب الهی که آنرا لقب بیاض  
 ملقب بخنده و رجوع نکند و اگر در این کتاب حکایت خلافت الارض پس بهتر است که بخلافت

تمام خلق قائم شود و از مذہب فریقین دست بردارند و معلوم نیست که با وجودین است  
چرا ابو جہل و ابولہب و شمر و عمر سعد و ہر فاسق و کافر را خلیفہ بنی داند و گاہی  
با شرط چہا و گاہی بشرط عدالت می پردازد خلاصہ آنکہ کلام در خلافت  
رایست مانند وزعامت کبری است و محیب غیر محیب ہر جا کہ لفظ خلیفہ می یابند  
پیامنی آن نبرہ قیاس بر این فہم و بحث غنہ میکنند و معلوم است کہ احدی از  
فریقین بمعنی مبحث غنہ رواۃ حدیث را خلیفہ نمیدانند اما ایما تیکہ بعضی مثالب زراہ  
و غیرہ منودہ پس جواب تفصیلی آن در صوارم الالہیات و نثر تہ اشاعت  
مذکور است و تحقیقاً محکماً نوشتہ میشود کہ در و دلعن بر بعضی رواۃ و در مقام  
اعتقاد و انہاد دلائل بر سوسی حال شان بعد استقامت ندارد و پرتاہر است کہ  
ہر گاہ لعن جناب رسالت مآب بکلام معجز نظام لعن اللہ تخلیف غنہ در خلافت  
صطلاحاً چہ تخلیق خللی نہ نماید لعن امام در خلافت غیر مصطلح رواۃ چہ حرج خواہد  
در برین منوال است لعن حضرت بر معاویہ کہ سابق مذکور شد معہذا احتمال تفسیر  
و ایات مثالب رواۃ بنابر صیانت آنہا از اعدا متطرق است و مثل دہبی  
نقل کردہ حیرت قال فی الیران حدثننا ابو یحیی بن ابی ہیرۃ حدثننا سید بن منصور  
بن الساک قال سمعت فلقی زراۃ بن عیین بالقاء و سیتہ فقال ان فی الیک حاف  
ظہما فقلت ما ہی فقال اذ اقبلت جعفر بن محمد و اثنی بسلام و سلمہ ان  
برنی انا من اہل کچہ فاکرت ذلک علیہ فقال لی انہ یعلم ذلک و لم یزل لی

در خلافت و انہاد دلائل بر سوسی حال شان بعد استقامت ندارد و پرتاہر است کہ ہر گاہ لعن جناب رسالت مآب بکلام معجز نظام لعن اللہ تخلیف غنہ در خلافت صطلاحاً چہ تخلیق خللی نہ نماید لعن امام در خلافت غیر مصطلح رواۃ چہ حرج خواہد در برین منوال است لعن حضرت بر معاویہ کہ سابق مذکور شد معہذا احتمال تفسیر و ایات مثالب رواۃ بنابر صیانت آنہا از اعدا متطرق است و مثل دہبی نقل کردہ حیرت قال فی الیران حدثننا ابو یحیی بن ابی ہیرۃ حدثننا سید بن منصور بن الساک قال سمعت فلقی زراۃ بن عیین بالقاء و سیتہ فقال ان فی الیک حاف ظہما فقلت ما ہی فقال اذ اقبلت جعفر بن محمد و اثنی بسلام و سلمہ ان برنی انا من اہل کچہ فاکرت ذلک علیہ فقال لی انہ یعلم ذلک و لم یزل لی

جبهه فدا القیت جعفر بن محمد باخره بالذی کان منه فقال هو من اهل النار واما  
 القیتی رارة قاجرت به فانه قال الى النهر بل النار فقال کان ذک من جواب النور  
 قلت بل جواب النور قال عمل معک بالیقینته نتهی پس آیات مثالب از در  
 معارضه روایات مناسبت که در آنها احتمال یقین به سبب عدم خوف اهل کفر نیست و  
 معاضد باجماع فرقه حقه است منوطاً به آنکه اهل ایمان خواهند شد و ایمان قبول  
 شریف بدان ماند که گفته شود و بنا و حدیث علماء مثنی کانیسیاء بنی اسرائیل جماعه  
 رواة است که بعضی از صحابه و بعضی از تابعین و تبع تابعین بوده اند برابر بنیاد  
 این مثل معاویه و مضرو کهنس جهمی برابر حضرت موسی و عیسی خواهند بود و  
 حال کفر معاویه سابق بر تحریف آمده و حال کهنس و غیره از بکر المذهب تحریف  
 میشود قال و منهم المشبهه بنسوة مکفر و کهنس و جهمی قالوا هو جیم کالاجسام  
 لحم و دم و له الاعضاء و السجارج و غیره و اما است و المعصاة و غیره  
 الذین یزورونه فی الدنیا و یزورهم انبی بلکه از عبارت علامه تقی زانی که در شرح  
 عماد الدنیه نوشته ظاهر میشود که اکثر محدثین اهل سنت مجسمه بودند حیث قال  
 اکثر المشبهه بهم الظاهر لولا ان الظاهر ان الظواهر الکتاب و سنة الاکثر هم المحدثون و لان  
 منجمه ابی العباس احمد و صحابه اهل ایمان لی اثباته بالحق و رب الفه فی القدح فی  
 انفسها و اریست فی بعض النسخ انه لا فرق عند بدیهة نقل بین ان یقال و یقول  
 معدوم و بین ان یقال ان فی حقیقت الیکلمه فلم اجد و نسب النافین الی تعطل

پس لازم است که از حدیثی که در کتب مطبوعه اهل نخله مجیب خوانند بودند علمای فقه  
اما آنچه نوشته که حدیث رجوع آنها بامایه نمی رسد همان کلام محمل است که محصل  
رسید و مایلات کلام را و آنکه بعضی علمای مأموده اند مشابه مائل است به مایلات  
آیات و احادیث و آنکه بحسب تشبیه که غیر مجسمه از علمای اهل سنت مأموده اند پس اگر  
کسی از مجسمه بگوید که این مایلات غیبه نیست و در معنی ابطال حقیقت و لایست  
و توثیق نصاری من بخند و ضد و هم است البته فضل مجیب جواب با صواب  
آنها بخیر خواهد نمود و نه وجوباً باینکه قوله علاوه در کتاب علل شریعت که موه  
آن شیخ ابن بابویه قتی است که صیغه مبالغه از صدق اقول و لقب صدوق  
بنابر مبالغه چه بایستی استغراب است اگر استغرابی هست و صحت خطاب حقیق  
است نسبت بقائل ان لی شیطاناً یعنی با وجود ثبوت کذب او از صیغ مسلم  
و با وصف حدیث صحیح متفق علیه الصدیقون ثلثه خرقیل موسی بن فرعون  
النجار صاحب الیس و علی بن ابیطالب باجملا این افاده جدیده که از کلام  
چکیده کشف حال و قال او نموده زیرا که سوال سائل درین حدیث از صحت  
اجتماع دو امام و حجب الطائفة در زمان و ص راقع شده و آنحضرت در باب  
رشاد فرموده که فعل و تدبیر یک شخص مختلف میباشد و فعل و تدبیر در  
میشود پس اگر مکلف مأمور با طاعت و امام فی وقت واحد باشد محال  
یزد این جواب عین صواب است و آنچه مجیب توهم نموده که سوال از امانت

واقع شده دعوی بلا دلیل است و فقره کانا کلاهما منقذ الطائفتین آیه است  
اما آنچه نوشته که مقدمه اولی از مطابق واقع است و نه مخالفین فاعل آن تو می  
پیش نیست زیرا که اختلاف مجتهد واحد و مسئله واحد و نه وقت واحد ممکن است  
اما اختلاف او در اوقات متعدد پس چون حکم الهی بنا بر عموم است  
باطاحت مادی الیه الاجتهاد و اطلاق در اصل موافق فعل و مقتضای  
خواهد بود و با اختلاف فتری اختلاف فعل و مقتضای لازم نخواهد آمد لان  
انما موثبات المسائل شرعیة عن ادلتها التفصیلیة بخلاف اینکه و مجتهدی  
وقت واحد واجب الاطاعة باشند چه درین صورت اگر خلافتی مانع  
در مسئله واحد واقع شود لازم آید که مقلد نقیضین اختیار نماید یا نمی  
نیز علم نیست جناب سید الوصیین و فضل الادلین و الاخرین و اطلاق  
هر دو مجتهد بودند و مسئله واحد که بر آن است و ادعای کرده خلاف  
مفودند پس اگر مکلف مامور باطاحت هر دو مجتهدی بود چگونه اطاعت ایشان  
مینمود و اینجا است که علمای اهل سنت معاویه را خطا میدهند و راسی جناب  
ولایت مآب را حوایب آنرا میکنند بلکه این جواب مطابق واقع نیست  
و اب المامورین باطهار الحق ان حبیب الله و الاصول مخالفه و الثالث با  
سجما لهما امر پس آن نیز ناشی از عدم فهم مرام جناب امام است فاعل اختلاف  
کاخلاف انکام النبی و کذا و کذا حکم الله و کذا است که ازین اختلاف فعل و مقتضای



ثابت نیست و در این مورد که نور کامل نور علی شایق الطور و من لم یحبل الله له ذرا  
 فالله من نور و آنچه نوشته که مقدمه باینه یعنی الاثنین لا یتفق علیها و تدبیرها  
 ظاهر السقوط است بطایفه السقوط است زیرا که لا یتفق علیها و تدبیرها  
 در پیغمبر و در خاندان واحد بر قوم و اندام معبود بود و یکی نامور باطاعت  
 دیگر می بود و بکوشیده بود و باینکه طالب بکینه و خلاف را می حضرت مار و  
 با حضرت موسی در باب کوساله پرستی قوم اگر کتب و تفاسیر معتدله باشند ثابت است  
 علی انما لا یتفق علی ان مارون لم یکن مطیعاً لموسی و کان نبیاً بر سر اختلاف این  
 سفینه از کلام الهی نیابت است پس تعبیر از اختلاف بسیار بخرقشمار نمودن دلیل  
 و ینداری حسن اسلام موجب است خلاصه اینکه این حدیث بشما به دلیل قانع است  
 که در آیه وافی بدایه لو کان فیها الهة الا الله لفسد ما یشاره بان واقع شده  
 علمای فریقین در باب بطلان شرک باری بان تسکت نموده اند پس اگر  
 محیب است در پرده بطلان کلام معصوم بطایفه دلیل قانع و ثبات تعدد الهه  
 منظور است صاف ندانند که در تعدد الهه که اگر کذب و ظلم و مقتضیات شر  
 میرا معصوم اند و باینکه هرگز معلوم نمیشود بلکه در هنگام اتفاق و تعدد الهه  
 عیاید که اصلاح امور را متوجه ایشان و معاندانها زیاده می تحقیق که در چه جای  
 اگر موجب ضلالت و ساد و بندگان خدا باشد قول که این کتاب از عجایب  
 اخوات اینه اشاعت است قولی مخفی نمائید که ایراد این مورد ویر و سب

دلالت دارد بر اینکه انگیز از مشرب فریقین دست بردارند زیرا که مشربان  
رویت نموده در قرآن مجید و تفاسیر کتب فریقین موجود است پس همان  
طاعین بن سلام است چنانچه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرمود و لم یخرج  
صدرک برفضا و سی و تفسیر آن نوشته المفسر حق و مع کتب ایهامی و دو  
اخلق و کان غایبا حاضر او المفسر عا و دغایفه من حکم و از لسان ضیق  
او بایست زانک تلقی الوحی بعد ما کان لشیء علیک و قیل انه اشاره الی  
ماروسی ان جبریل انی رسول الله صلعم فی صباه او یوم المیناق فخرج قلبه  
ففسله ثم ملأه ایمانا و علما و بعد اشارة الی نحو ما سبق پس بر طبق کلام این  
ما فهمت یوان گفت که سینه علم خرنه سید که و مدینه بیهت یک سینه او سعت و است  
عریض بود و قلب که شکل صنوبری دارد و اوجوف نیست چگونه از علم مملو  
شد و معلوم است که علم عبارت از ادراک است و آن توان دارد و بالغ در ادراک  
کردن قلب از ایمان و علم چه معنی دارد و سید شهاب الدین احمد که از کبار  
علمای اهل سنت است در کتاب توضیح الدلائل آورده و عن ابن طائوس  
عن الاعمش عن عمرو بن مرثد ان ابی النخعی ضی القناهم قال رایت علیا  
کرم الله وجهه صعد المنبر بالکوفة و کانت الرسول الله مقلدا لیسف  
بعامته و فی اصبه فاقته فقال رضوان الله تعالی علیه فی قبل ان یلقوه  
فانما ین الجوانح منه و عالجتم فی استیاط العلم و اشارة الی بطنه و جوانحه و

رسول الله ﷺ اما زنی رسول الله ﷺ ز قاسم غیر وحی او الی ام محصلش آنکه جناب  
نابت مؤلف و مال کسید از زمین قبل از اینکه نیاید مرا پس بدستیکه در میان هر دو  
پهلوی من علم بسیار جمع است و اشاره کرد بطرف شکم مبارک و پیر و هله می خورد  
و فرمود که این هله من علم است و این لعاب رسول خدایت دین است این هله  
رسالت است انورانیده شود خوراند و بپزند کان چو وجه های خود را پس افاق تعریف این  
بحسب آنکه توان گفت که شکم جناب میر جاهدان خور و شکم مبارک جناب سالت قیام بدان که  
مقر علم دماغ است نه جراح و بطن پس چرا آنحضرت اشاره بطرف جراح و بطن  
نموده و فرمود و پنهان علما و چرا آنحضرت که فصیح عرب بود لفظ زرق را که معنی  
خوش وادن مرغ چوزه را بدهان است کما فی الصرح و غیره در حق خود و جناب  
رسالت ماست استعمال نموده و نیز در همان کتاب مذکور است و عن علی رضی الله  
عنه قال قلت یا رسول الله ﷺ انما قال صلی الله علیه و آله و بارک و سلم قل ربی الله  
ثم استقم قال کرم الله تعالی وجهی قلت ربی الله و ما توفیق فی الا بالله علیه توکلت  
والیه انیب فقال ینبک العلم اباحسن لقد شرب من العلم شربا و شملته نهما رواه احمد  
ابو نعیم فی اسحکله انتهى پس بحسب انصاف نماید که هم عبارت از او را که است یا  
از لبن آب و غیره مشروبات و شرب آن چه معنی دارد و کسیکه زیاده شرب  
آن نماید باعث ارتفاع بنین او خواهد شد یا نه ظاهر بحسب غیر مصیب را آورده  
اعراض بر شیعیان اعراض بر جناب کل امیر و جناب سالت آب و خورج

از اسلام منظر و رشت نظائر چندین استعارات در کلام ائمه  
پیشی که بسیار است از علمای اهل سنت و در مدح اکابر خود مالی که بسیار است از  
انسان به طبع کلام بسیار میتوان گفت که ارتفاع کعب بسبب کثرت علم مرئوس است که  
سامعین از کثرت نموده است و قیاس کرد و انداز پنج از ارتفاع کعب و از کعب  
رسالت مآب قیاس یابد که در چه مقدار از کعب تر از کعب تر است  
که مقام پس است از کثرت علم مرتفع نمیشود و ارتفاع کعب از کثرت علم چه معنی  
باشد این حجر کی در صواعق اوردی می رویت کرده قال قال رسول الله صلعم  
انما دین الله العلم و ابوبکر اسامه و عمر و عثمان سقوها و علی بابها و ازین  
بنابر فرعون محب ثابت میشود که لوازم سقف از قسم چوب و تخته و میزهای  
در ضیفه ثالث هم موجود باشد و همچنین لازم می آید که لوازم سایر در ضیفه اول  
و لوازم دیوار از قسم خشت و آجر و کاشی و غیره و لوازم در و پنجره و غیره  
آنکه با وجود جمع کردن لوازم است در مدینه فکر بدر و بیت امجاد درین است  
نموده اند اگر ابوهریره را که از علمای محدثین است بدر و مکان محافیر را  
بیت امجاد می دانند پس در مدینه است که اگر دلیلی از فردوسین بر  
و باز بر زمین آید و رجعت قهقری نماید در آنجا که در بیت فکر و بجای خواهد  
مهند اگر مثال بنیشت امجدین فرقه باجمی نامیده شد و تصحیح میکرد و بلاشبته  
تکلف علمای سنیان که در بازار از هندوستان تالنج و بخارا منادی

که ای بند / خدا قصد حق شد شیعۀ آیینی که خلیفه ثالث را بمنزله سقف قرار داد  
 و خلیفه ثانوی را بمنزله دیوار این چینه بنت است که بر زبان جاری میشود ظاهراً  
 خلفای شیعۀ را هم شکل عمر عیار بناخته اند و این بیت که مذکور شد قطره از دریا  
 احاطت سینا است اگر زمانه مساعدت نمود و یقیناً مقال باقی ماند نشاء  
 عجائب و یک مثل مشابهت عالیه بانان شکسته در شور با و کور شدن ملک  
 بیک طایفه حضرت موسی بیان نموده حدائق امانی و امان الیل حق انصاف  
 و بهجت بی اندازۀ خواهد داد و الله ناصر عبید و مغر جنج خلاصه آنکه بطین از القاء  
 شریفه جناب امیر المومنین است چنانچه علمای یقین بآن تصریح کرده اند و جو  
 تسمیه آن شعار نموده و شعار دشمنان را تنصیف نمود و از من لک قول القائل فی البحر الکامل  
 من کان قد عرفت مدیه و بهر و مرثله اخلاق اسم منقح  
 فلیعظم عبرت الدماء و یترک  
 نزع عن الامام طه افق  
 و هو یسلم عن النبی وراثه  
 و هو الوسیله فی النجاه ذالور  
 و کمال الدین بن طلحه در کتاب مطالب استول چنین فرموده و حیث اتضح  
 باناه الله تعالی من انواع اسلام و تمام حکمتها اعتبار ذلک و صف بلفظ  
 البطین فانها لفظه یوصف بهامن البطین متصف بهمتنایه و کان علیه السلام

امتلا علما وحكمة وتفضل من انواع العلوم وقسام حكمتها فانها اربعة  
ذلك يكون لطيفا فاطلقت هذه اللفظة نظر الى ذلك في الذ  
الرواية الى نسخة الاقلام ورواية معنى طلعت زهرة بروج بداية الالهام  
مروج دراية الافهام لطرب سامعية يعجب من يعيه ولا غروا ان العرب وعجم  
المعاني ونصيح الكلام ترتيب تقريره وتبنيب تحرير في انظمة لطيف به فاعل  
فعل معدولة فاعله يكون معدولة عن فاعل كشيء وسيد عن شاهد وعالم  
عن مفعول كقتيل وجرح عن مقتول ومجروح وقارة عن مفاعل كخصيم ونديم عن مناصم  
وسنادوم وقارة عن مفعول كبديع وعجيب من مبدع ومجذب كان من حال ما يكون معدولة  
عنه وقسامه مفعول فيكون لفظه لطيف به من مبدع ولة عن ملين وقد تشرت الاخبار في  
الاقطار وظهرت الآثار في الامصار ان عليا عليه السلام كان قد حصل على علمه كثير  
معرفة وافرة ورواية واقية لطيفه بعضها شذو لم يعرفه ومعلوم من مفعول بعضا  
الى حين حصول حكمة وكان مما اظهره في بعض القضايا ما حقق به وما قد التقى بسبب  
اراقته وما التقى به نطقا جاسرا في الاشكال واقعة حصل له الا عرفت بعلمه ومعرفة  
فانه حضر الى عمر بن الخطاب في ايام المؤمنين امرأة زانية وهي حامل فامر بها  
واقامه حد الزنا عليها فقال له علي انه لا يسلك على ما في بطنها فزادها عمر وقال يخبر  
من الصحابة لولا علي لهلك عمر قال السبيد في الامم شريفي وطل  
نخل وترجمه فرقة فانه فرموده علي الامام الحق الذي التقى به

علیه السلام انما خرجنا من اهل الكوفة في ايام الصحابة على الايام الرشيدية من اهل الكوفة  
 بعد علي بن ابي طالب لم يمان الاية في كل زمان انتهت عبارة بلفظه قال المحجوب  
 المحجوب مقصودنا طلب الرضا من عبارة انما نبركاه اشرح مقاصد وشرح  
 وجامع الاصول ثبت شده كه يزيد غلبه برحق است باقتضای حقیقه معلوم شده  
 نبرگاه بروی خروج نباء نارجی است میسر از ان يكون الامام كذا و كذا فاضلا عن  
 يكون مطلقا ما شيد او بعد الله استیصال این استدلال از سابق ولاحق نظر  
 زیرا كه خلافت و تسلط نام نیر میهنوز ثابت نشده بود چه جای حقیقت آن اگر نزد  
 ثابت باشد عجیب نیست كه علامی بدش آنچه در باب مختار از روایت معتبره ایمان  
 و قبائح او بخصوص دعوی نبوت كاذبه آورده اند عیان است منع ذلك و در حاشی  
 بر كز كلی نكرده اند و كفر شخصيكه مدعی نبوت كاذبه و یا شكر توحيد باری تعالی  
 باشد مقام فاق است نه محل خلافت اگر بعد از حقیقه خلافتش مقبول و كلیف  
 بی و فائز فاعل شوند و حمایت ایشان مد نظر دارند و نیست و حجت از باب  
 نودعی جامع علوم عقیده و نقلیه و مجتهد طائفة امامیه كه در عبارت ملل و نحل خود  
 بكار نمی برند و در نمی یابند كه در عبارتش چند قید واقع است اول آنكه و خارجی  
 شخص خروج بر امام برحق با بكار یافتنش معتبر است و برحق بودن نیز مذکور و اول  
 كوفیان و غایب از اگر باشد نزد اهل سنت كه شیعه خاص حضرت مرتضی  
 علیه السلام اند بصورت نیست و دوم آنكه اهل حل و عقد برای او اتفاق کرده  
 باشد

و هو ایضا کماتری و فساد و فیهما سخن فیه مالا یخفی تسوم انکذا بوج برابریه مستلزم  
 شاعت است که از تعیین لهم جهان باشند و هر چند نیرد از روی زمانه  
 نوده لکن از قید مذکور از عدالت و امامت برآمده و مکر از ایمه در هر زمان کسی  
 افد که بتجمع شروط مذکور و مصداق و جعلنا منهم ائمه یهدونکم الی صراط مستقیم  
 بایاتنا یوقنون بشکسته مثل و جعلنا هم امیر المؤمنین الی النار و یوم القيمة لایستوی  
 غالباً این همه رکون نفس و تشمیر ذیل اوسط اثبات خلافت یزید علیه السلام که از حجاب  
 اقدس حضرت مجتهد الزمانی علامه دوران فی طبع ظهور میگیرد و بمقتضای  
 یعنی لیسیم بر او سپرد در معنی ایصال ثواب بروج پر فوق حجاب چه با دایه  
 ما بعد خودش خواهد بود که در باره او حال پیش در زمره قاضیه خلق  
 راشیدن اخراج امیر المؤمنین چه تحریرها که بکار برده اند عفا الله عن شره الزمان  
 خواه الله فی الدارین حین لم یقله مقصود مخاطب از صمیم این عبارت آنکه ام  
 اقول چنانچه این عبارت بر بیان معنی خروج مثل استیمین بر سه دلالت  
 بر حقیقت خلافت یزید و از دیگر شهرستانی درین عبارت تشمیر میگوید که الام  
 الحق الذی التفت الی جماعه علیه از عبارت سیوطی اجماع سلیمان اتفاق جماعت بر  
 یزید ظاهر کردید پس بنا بر مذاق اهل سنت لاجرم مجاهد او مصداق پنجم شهرستانی تو  
 خواهد بود و لفظ که او که که مجیب بدعوی دلائل اهل بیت با وجود غفلت از عباد  
 ابن مالکی و اول خارج فی الاسلام که مایل احادیث صحیحین است تحریر



بظاہر است بطریق دیگر که مراد از کذا و کذا که در صحیح بخاری واقع شده کاذب و  
 درین است کما فی صحیح المسلم و بدل علیہ جوابہ اللہ اعلم انہ بار را شد الم و آنچه نوشته گشت  
 این استدلال از سابق در لائق ظاهر است پس بر هر ما بر ظاهر و با هر است که سابق  
 عبارات در ولایت بل سفت و لالت بر خلافت میزد و اما آنچه نوشته که علمای  
 مذکور شیعه در حمایت مختار با وجود روایات ذمائم و قبائح او کمی نکردند پس ناشی  
 عدم اطلاع او بر کتب احوال فرقه حق است زیرا که احادیث در حق مختار مختلف و  
 شد بعضی آنها دلالت بر مدح حسن عقیدت مختار دارد و بعضی بر مذمت و سوء  
 عقیدتش نظر بر بعضی علمای ما احادیث مدح را بر روایات مذمت بر تفسیر جهاد  
 او ترجیح داده اند و بعضی بالعکس بعضی توقف نموده اند پس بدون اثبات اینکه روایات  
 مدح مختار در کتب شیعه مذکور نیست فکر محیب بجای نخواهد رسید لیکن اتفاق فرقه حق  
 کسی نیست از امام مجتبی و از جمیع خلفای اثنا عشری و نه کسی از اکتبر شیعه نکست عتشی را از  
 اعظم قدر ما شمار نکرد پس قیاس حال مختار بر حال یزید قیاس مع الفارق است  
 اینکه ابن حجر در مقدمه شرح صحیح بخاری نوشته که ابو الطفیل صحابی جلیل القدر نشان  
 مختار بود و حیث قال قلت اساء ابو محمد بن حاتم و صفنا احادیث ابی الطفیل  
 قال کان صاحب رأیة المختار الکذاب اما ابو الطفیل فصحابی لا شک و لا یؤثر فی  
 کلام اخبرته فی معلوم نیست که با وجود ثبوت کفر شخصیکه در ثبوت کاذب با  
 چنین صحابی جلیل القدر چنان بیاری و حمایت مختار اختیار نمود و مقتضای

حدیث بیان جهانی کالجوم بایتم اقتدیتم ابتدیم اگر شیعیان اقتدا  
 حسن ظن از مختار و حمایت او نمایند چگونه محل طعن خواهند شد و سبب بیخود  
 اند که محضر که هم غیر مجسم محض بودند و در رواه صحیح بخاری و غیره صحاح  
 داخل اند و عمر سعد که رئیس لشکر شقاوت و قاتلین سبزه زار خیر البشر بود  
 بنابر تصریح علمای اهل سنت راوی حدیث وثقه بوده چنانچه در تواتر  
 گفته ذکر محمد بن سعد فی الطبقة الثانیة من اهل الکوفة و قال احمد بن عبد الله بن حنبل  
 یروی عن ابیه احادیث و روی الناس عنه و هو الذی قتل الحسین و یروی عن  
 انبسی و عمران بن حطان از جمله خوارج بوده و مدح ابن مجسم منقوده معذور و  
 آن ملعون را بخاری در صحیح خود مندرج ساخته چنانچه عینی و شرح صحیح بخاری  
 بان تصریح منقوده و ابوداود و نسائی از شکیستی یعنی که رئیس و سرور پیاده ها  
 لشکر ابن زیاد و قاتلین فرزندان مجاد بود روایت کرده اند چنانچه در تفسیر  
 مذکور است بنسبت فتح اوله و الموحدة ثم مشهده بن یحیی التمیمی الزبیری ابو عبد الله  
 الکوفی محضرم کان مودب شجاع ثم سلم ثم کان من اعان عثمان ثم صحبه علیا ثم من  
 انخارج علیه ثم تاب فمحضر قتل الحسین ثم ولی شرطه الکوفة ثم محضر قتل المختار و  
 بالکوفة من حدود الثمانین اخرج له ابوداود و النسائی پس هرگاه معتمدین اهل  
 در حمایت خوارج و مجسمه و قاتلین سید شباب اهل بیت بر کمر می نکرده اند اگر کسی  
 علمای شیعه مدح مختار و قاتلین را بجا نیاوردند و مدح او نمایند چگونه محل طعن خواهد بود

بمقتضای انما تشریح باینجه عناد و عدوت از مختار غیر از اینکه او قاتل مظلومان  
فرزند رسول بود و چه وجهی تدارقوله عجب است از جناب مخاطب تو و عی جامع  
علم و عقلیه و نقلیه بجهت امانت که در عبارت مل و نخل غور و تامل بکار نمی برند ام  
مفاد و التفتیس علی نفسه سبب غایت با فہمی و صفات است و سنا و عدم غور و سوسو کردن  
نیاید آنچه گفته که در خارجی بودن شخص خروج بر امام برحق با بکار ریا قش معبر  
پس قیاد کار ریات در عبارت مل و نخل اصلا مذکور نیست بلکه خودش این قدر  
اضافه کرده و خودش آنکه عایشه و معاویه را که خروج بر امام حق نموده اند از خارج خارج  
و این خیال محال است چه برگاه آنها جناب پیران سو بجا است بقیه عثمان بلکه شریک خود  
مینند پس لا اقل که سلب عدالت از جناب مینمودند و آن متلزم انکار ریات  
امامت است علی رغم آنچ و حقیقت خلافت نیز بر نزد خلیفه نموده و سایر اهل بیت  
که صحابه کبار و تابعین عالی مقام بودند مثل حقیقت خلافت پدرش با جماع مشایخ  
نابکار و کوفیان با اینجاست ثابت است و او عالمی شیع خاص اهل سنت که از قد  
انها بعضی سبب فرط احتیاط از معیت رکاب سعادت و نجات جناب لایت  
مخدوم مانند بعضی نکست بیعت نموده مجار به آن حضرت نموده اند و بعضی بعد  
تحکیم سعادت معیت آن حضرت ترک نموده با و طمان خود را نه شدند و متاثرین  
انها مجار پس نفس سول بجای جناب بنور و ثواب و ربه الارباب و اندک سبب  
نبرست آن حضرت نفوذ مانده منته می نمود و او را مخاطب خطاب خال المؤمنین سازند و

معاذین حضرت و یاقین سید شباب اهل جنت را اوی حدیث و ثقیله را  
 انصاف است سبحان الله چنین شخص شیعیه خاص باشد و کسیانکه حضرت را اوی  
 بلا فضل نیست دارند و محارمین حضرت را اگر چه شیعیانند شیعیه خاص نباشند  
 بذا الشی عجاب و آنچه نوشته که اهل حل و عقد بر او جماع کرده باشند پس حجاب  
 از عبارت سیوطی و غیره در مابقی ظاهر کردید و آنچه نوشته که فروع بر تابعین  
 مستلزم شناعة است که از تابعین بهم با حسان باشند پس قطع نظر از اینکه اهل  
 این لفظ بر محسنین تابعین محتاج بدلیل است لان الظاهر شموله لجمیع التابعین میگویم که  
 بعد از خلفاء اهل المؤمنین و مجتهدان مسلمین که عدل صحابه و منصوص من خلفاء بود  
 و بعد بیعت او رع صحاب و پسر خطاب و بیعت اهل مدینه که صحابه کبار و اقران  
 و تابعین بهم با حسان بودند داخل بودن نیز در تابعین بهم با حسان البته محتمل  
 نخواهد بود و آنچه نوشته که مراد از ائمه در هر زمان کسانی اند که جمیع شروط مذکور  
 از کلام محل است صاف بیان نمائند که از جمله خلفاء عباسیه که خلافت آنها را  
 سیوطی منفق علیه و منصوص به دانسته که امام امام صادق و جعلنا منهم ائمه بعد  
 از ما لما صبروا و کانوا باایان و قیون بود و کدام صدق جعلنا بهم ائمه یدعون الی  
 النار و یؤم القیمة لاینصرون و سورا و ب نسبت به مستفقه علامه که از جمله سادات ائمه  
 علمای علامه است مثل اسناد و غیره از این نسبت به سید الشریحان است و لذا  
 رسول الله صوح حسته و نسبت به تحریف بلفظ جناب علین باب آیه الله فی

و در آنست علم الامام و المسلمین باین اثبات تا دلیل محبول از درجه اعتبار ساقط و باطل است  
**قال سید العلامة الوحيد** و غالی که از اعظم المفسرین است روایت کرده  
شهادت چنین علیها السلام احرام دانسته و گفته بحرم علی الوعظ و غیره روایت  
قد را حسن و محسن حکایت مابری بن الصاحب بن الشاهر و التناصم فانه یخرج الی  
بعض الصحابة و الطعن فیهم انتهى بالفاظه **قال المحیب المصیب** چون قصه را  
اما حسن و واقعه که بلا بنا بر مشهور نزد امام غالی که شش مطابقت بواقع ندارد و  
و سقیم است و بسیاری از قصص آن خلاف تمکین و قار و صبر شکایاتی است  
واقع شده بلکه موجب امانت و تحقیقشان کرده و در بعضی اخبار تنصاع و تشابه  
اصحابی که خالی از این نیست اگر برست ذکرش بر کسی که تنقید حدیث و تحقیق است  
و ایضا بسیار است از این زمانه و وقت پان محامل صحیح برست ندارد بنا بر مرید استقامت  
در بعد نباشد مخفی نیست که بسیاری از غلطی یا حدیث یا تحقیق در حدیث و حدیث  
اول تنقید در بیان روایات موضوعه و ضعیفه میگویند که در باب الغلطین حال بعضی  
از وعظ و مقاصد فاسده آنها در بعضی تفاسیر کار برآمیده که درست است اما لا ینفی علی  
الناظرین خواجه حافظ شمس الدین از این مثال این غلطین را تقریر کن شود و در بیان گفته  
و اعطای شهر که مردم نکس میخوانند و قول ماینر نمین است که او مردم نیست  
باجمله غلیت قول ابو حامد غالی نه هیچ آه برای مردم و امرها ممنوع است که نیست  
لا و قد قال بعض المحدثین اما المنع عن ذکر الشاخص فقد ذکر سببه اما عن ذکر مقتل

فلما رأى من علو الرافضة نقل شيئا لم يقين بوقوعها بحيث يقضى إلى الألامت <sup>سبب</sup>  
 العليلة المنقضية إلى ومن عقائد العامة كما هو المعلوم من عادة الرافضة <sup>الرافضة</sup>  
 ولما عاظ الجمل الذين لا يميزون بين الصحيح والسقيم من الأخبار على ظن أن هذا <sup>الذبح</sup>  
 من الذكر من محبة العقول لا طهارا انتهى لمحضه <sup>لكن</sup> في بعض الصحابة  
 ظاهر وان كنت طالبا لتفصيلا فارجع إلى الأيضاح علاوة بعض الأبحاث <sup>الظاهر</sup>  
 كما صحاب خود از قوت قرآنی که حضرت میرزا کم و کاست آن را جمع فرمود  
 بود باز دشتند و گفتند حتی اوقاتم قائم قرآن کتاب شد علی حدی و در کتاب  
 آن که اکثر الکبار است کوشیدند و پاسبان عثمانی که به نظمش درست است و  
 ترتیب آن قوی و بانی همه تبدیل و ستاد در آن اتفاق افتاده و هر کوه <sup>تلف</sup>  
 در آن وقوع پذیرفته رواج دادند این اظهار و خفا قرآن یعنی بر کدام اسم  
 بوده است آیا از جدا مجد خود بخوانی و بسوی مرفین کتاب التمدیل و شتند  
 یا عیان و اما شد مطابق مآل بعضی اخبار ضعیف شیعیه که مجهلا اضلال و تبلیس است  
 مد نظر ایشان بوده و منع از قوت قرآن مجید اگر از دلانی و قرآن نفی قرآنی  
 است پس جمیع بین الضمیدین لازم آمد و الا منع غوالی کدام دلیل مستلزم نفی  
 شهادت باشد هر کس که از او کیاسی اما به دل این مشکلات نماید منت بر احم  
 نهند مگر ظاهر ایندل توجه و صرف بهت در حق خفا قرآن مجید ما قوت نیست  
 یعنی بر تمام شان است و غالباً این وادعی است آنچه از معتدین امام <sup>شده</sup>

شد و که چنانی محسن و سیرت انصاف و شست روزی باستماع غلبه ایمان اعضا  
 تناسل خود برید و حضرت یحیی بن عیسی این امانت و نمودنش بر مردم عند الحاجة قیام  
 ورزید قضا را در زمان فاروق و جوان مذکور عازم زیارت حرم شریف شد  
 جناب امیر و باب عز و اکرام و سفارش با امیر قافله نمود و اتفاقاً در آن میان  
 بحسب نقش مائل شده مکرر و زلفش خود را جلوه داد اتفاقاً بسوی و نکرد و  
 شبنم بکار کسب مائل خود را در اثاث او پنهان کرد و صیحه فریاد بر آورد که مال  
 مرا در دبر و کلاه بحسب کنان بکانش رسیدند کیسه یافتند و دانستند که صورتش  
 سیرت حق است خواهند که جوان را به سریش رسانند که امیر قافله را سفارش امیر المومنین  
 یاد آید و از سر تعزیرش در گذشت هنگام معاودت زن را باردار دیدند گفت  
 که بار همان جوان است او را بقتل نموده بدین رسول صلی الله علیه و آله وسلم آورد  
 با جناب امیر شکایت کرد و در محاکم حضرت اهل مدینه جمع شد و امانت سابق و چوب  
 پیغمبر زن مذکور را جناب حسین و سلمان فارسی همراه آوردند زن را زیر شکنجه  
 بر پهلوی خوابانید و چوب را بر پهلویش نهاده از جنین نام پدرش پرسید باز  
 بلند و زبان فصیح نشان داد بعد حقه سر برادرش بود و عضای تناسل او را بر کس  
 نمود شور از خلایق بر فاست و فتنه فرو نشست یعنی جوان را نجات دادند  
 زن را بعد و ضعیف حمل محدود نمودند و نه نصیحه بر کسی که دلی بر او کیا است و در دخی  
 که در کاهشتن کرد و حصین بن رخانه مل پست طایفه بنی امیه این مدت در از غیر استقام

شان حاجتی متعلق نبوده بلکه همین یک حرف کفایت میکرد که جوان مقتدای اعضا  
 قدرت برزنا ندارد و اگر سخن مرا گوش نمکنید این یک جوان حاضرست نظر  
 نیست مالک الحال الا قلیل و لاکثیر و ایضا در توقیعات صاحب الامر صاحب رقبه  
 و دیگر محدثین آمده آورده اند من سمانی بهی فی مجمع من الناس فلیعنه الله فلیعنه  
 و یکبار من الباطل برآمد که ملعون ملعون من سمانی فی محفل من الناس ازین همه کرم  
 و صریح تر خبر است که از امام ضاد کافی مروی شده لایسبیه الا کافر با جدا  
 که مطابق مسانده های مذہب شیعه گفته شود که نهیم مخصوص من مانی بود که دشمنان  
 در گفتگوی جستجوی تنجانات افتاده بودند و فیه فیه فلیس فلیس صالیا ارشاد  
 که نهی از ذکر نام مبارک امام مانی عشر که یلا الارض تظا و عدلا کمالیت جورا  
 و ظلما در حق ایشان پرایه و رو پوشیده بنا بر عظمت و جلال است یا بحجت ارض  
 و خراف کن الا اول باطل سباده العقل فقیه الثانی عجب دارم از حضرات امامیه که  
 امور را موجب خراف و اعراض نمی شمارند و قول بومامد غالی یحرم علی الواد  
 را که ماسطاهر و متجلی است باعث خراف و اعراض از اخیل شهادت جنت  
 حسینین علیهما السلام نتوانند محل ملعون گردانند و اند علی ان بالنقل من الغزالی  
 المناقش فی مجال و المجادلین فیه جدال و لیه اعدیم ما آورده احمد الارسل فی  
 حدیقه الشیعه غیره فی غیر ما منتهی قولی چون فیه بر امام حسن علیہ السلام در حق  
 که بلا بنا بر مشهور نزد امام اهل اکثرش مطابقت بواقع ندارد و اقول



نه برادران خود را ملعونه حکم حال المؤمنین سابق از روضه الاحباب و غیره توارخ محمد  
 اهل سنت منقول گردید و اکثر روایات ماجرایی که بلا بکشتی مشهور است که کتب <sup>مکتوبات</sup>  
 و مخالف از آن معلوم است و بعد استفاضه بلکه تواتر معنوی رسیده در چنین باب  
 مشهوره کنجایش کذب عدم مطابقت بواقع چگونه میتوان شد غلاوه آنکه لایم  
 که غالی بنا بر عدم مطابقت آن از ذکرش منافعت نموده کتب تخصیصیم برآید  
 شهادت حسین علیها السلام درین صورت بی وجه است بلکه روایات و کتب  
 سید کاتبان و خلفای ثلاثه را نیز داخل تحریم مینویس معلوم شد که سبب این  
 همان عدم ثبوت شهادت و حفظ صحابه از هیچ یقین است و نیز بدین معنی است  
 تعبیر از شهادت آنحضرت به لفظ قتل که در کلام غالی وارد شده و نیز مینویسد  
 منافعت نمودن ذکر اهل سنت از خزن و بجاور و زعاشور اچنانچه ابن حجر و  
 صوفی محرقه میفرماید علم آن ما صیب به حسین علیه السلام فی یوم عاشوراء و کما  
 بط قصه انما هی الشهادة الدائمة علی مزید خطر و رفقة در جبهه عند رب و محامه در  
 اهل بقیة الطاهرین فمن ذکر ذلک الیوم مصابه لم یمنع ان لا یستعمل الا بالانتماء  
 لعلام و احراز ابا تراب علیه السلام و لکن علیهم صلوات من بهم در حرمه و  
 اولئک هم المتهذون لا یشغل ذلک الیوم الا بذلک و نحوه من عظام الطاعة  
 کالصوم و ایاة ثم ایاة ان شیهة الرضعة و نحوه من الذنب و النیابة و غیر  
 از لیس من خلاق المؤمنین الا ان کان یوم و قاتیه صلی الله علیه و آله و سلم و لیس

و اصراری بر زیر که هرگاه بنا بر تصریح اینست جناب رسالت کتاب و سوره و آفات است  
گرمی و بکام نموده باشند مخالفت از آن غیر از عبادا با طبیعت سید مجاد یا عدم ثبوت نهاد  
آنچه امروز معلوم می شود و غوث عظیم سنیان که پیر پیران ایشان است از کلام این  
غیر و غیر ترقی کرده و حکم فرج و سرور درین روز منتهی می شود و چنانچه در کتابت  
الطالین که بقدرت قاضی عسکری علیه السلام شرح جامی ملا محمد عظیم مترجم غنیه از مفسران  
اوست میفرماید و کذا کتب یوم عاشور را از یوم مصیبت و لان یوم عاشور را  
از یوم مصیبت پس بانی آن یوم فرج و سرور است و اینچنین است که اهل  
و مدینه تا حال بروز عاشور الزام فرج و سرور از یوم خیانت و اینست فرج  
و معافیه و مصافحه بعل می آید که انقله الثقات و اینچنین مجیب نوشته که بسیار  
از معتقدات آن خلاف جبر و تشکیک با طبیعت واقع شده و بدان نتیجه که از دور  
اعتبار ساقط است و امانت اهل بیت مشابه مسائل با امانت انبیای سابقین  
که از دست ظلمه است با آنها رسیده آیا معنی اینی که کلمات سوره و اینست بخت  
مریم که بنی اسرائیل بر زبان می آورند و در قرآن مجید مذکور است فلما لا یتمنع ذکرها  
فلما لا یتمنع ذکرها و اینست که چهار خاصیم و تشابه و تشابه نیز خالی ازین امور نیست معلوم  
که مراد ازین و چیست اگر عدم مطابقت اکثران بواقع است پس مغالی را  
تخیر هم باخیار گذاشته لازم بود و اگر مراد از آن امانت صحابه است پس لازم  
این امر موجب تخیر هم روایت صحیح و تشابه باشد کیف و قد ذکر شد و سببانی

مواضع من کتاب المیزان که اکثر قاصدها هم التي يوجب انما نبتهم وخصيص من ذكرها  
 كسمايكة تنقيد حديث وقيم بين الطب واليابس ايشان امين سر يا بدنه بعد تحريم  
 غزالي ذكر انرا على سبيل الاطلاق توجيه القول بما لا يرضى به فالكلمة است  
 محيب در باب مبالغه و كذب غطين مبالغه نموده تطويل بلا طائل سبيله  
 غزالي منع رد بيت را مخصوص غطين نموده تا اين تاويل عليل آبي بر رو  
 كذا آرد بلكه لفظ عجزه الاطلاق از ان ممانعت فرموده پس مذمت و غطين پس  
 قول حجة الاسلام لغنى غايد حال محيب خواهد كرد و بعضي اجل عصر كه نسبت اين ساله  
 بطرف دلي ميكنند و درين بلد بو عطا قيام مينمايند معلوم نميست كه مصداق است  
 حافظ هستند يانه علاوه انكه در نصوص تخصيص كرسنها دت حسنين بي وجه  
 بلكه غزالي را تحريم ذكر جميع قصص لازم بود و آنچه نوشته كه عليت قول غزالي بر اين  
 امر ممانعت است ناشي از عدم اطلاع او بر عبارات و محاورات عرب است  
 زيرا كه فقره فانه يبيح الى الغرض الصحا يعليل جمله واقع شده و جمله يجرم على الواخط  
 روايت قبل از نسخين و حكايته ماجر ي بين الصحا به است پس چگونه يعليل  
 به نصف جمله خواهد بود مثلاً در قول قائل يجرم على الصائم الاكل والشرب و  
 التقار على انجابه عمدا فانه منهي عنه فقره فانه منهي عنه يعليل تمام جمله است نه بعض  
 ان قيود ما ذكرنا في شرح المقاصد و هذا انصاف يعليل فمن علماء المذهب من لا يجوز  
 اللعن على من يري مع علمهم بانه يستحق ما يريه على ذلك يزيده قلنا تحامى عن ان يري

[illegible]

۱۰۰

الطريق إلى كعبه في هذا الموضع

5

100

一、政治  
 二、經濟  
 三、文化  
 四、教育  
 五、社會  
 六、宗教  
 七、藝術  
 八、科學  
 九、法律  
 十、軍事  
 十一、外交  
 十二、內政  
 十三、財政  
 十四、稅收  
 十五、金融  
 十六、交通  
 十七、郵政  
 十八、電信  
 十九、新聞  
 二十、出版  
 二十一、印刷  
 二十二、電影  
 二十三、戲劇  
 二十四、音樂  
 二十五、美術  
 二十六、體育  
 二十七、衛生  
 二十八、醫藥  
 二十九、農業  
 三十、工業  
 三十一、商業  
 三十二、貿易  
 三十三、銀行  
 三十四、保險  
 三十五、證券  
 三十六、期貨  
 三十七、債券  
 三十八、股票  
 三十九、匯兌  
 四十、儲蓄  
 四十一、信託  
 四十二、遺產  
 四十三、繼承  
 四十四、遺囑  
 四十五、贈與  
 四十六、買賣  
 四十七、租賃  
 四十八、抵押  
 四十九、擔保  
 五十、訴訟  
 五十一、仲裁  
 五十二、調解  
 五十三、和解  
 五十四、協商  
 五十五、談判  
 五十六、磋商  
 五十七、商榷  
 五十八、商酌  
 五十九、商議  
 六十、商談  
 六十一、商會  
 六十二、商行  
 六十三、商號  
 六十四、商社  
 六十五、商團  
 六十六、商校  
 六十七、商院  
 六十八、商館  
 六十九、商棧  
 七十、商埠  
 七十一、商街  
 七十二、商場  
 七十三、商鋪  
 七十四、商店  
 七十五、商行  
 七十六、商號  
 七十七、商社  
 七十八、商團  
 七十九、商校  
 八十、商院  
 八十一、商館  
 八十二、商棧  
 八十三、商埠  
 八十四、商街  
 八十五、商場  
 八十六、商鋪  
 八十七、商店  
 八十八、商行  
 八十九、商號  
 九十、商社  
 九十一、商團  
 九十二、商校  
 九十三、商院  
 九十四、商館  
 九十五、商棧  
 九十六、商埠  
 九十七、商街  
 九十八、商場  
 九十九、商鋪  
 一百、商店

۱۰۰

تاریخ

1

و این قسطنطنیه اندک که مجیب آنرا از بکار افکار و منته نژاد و الابصار از مضحک انشوا  
 و ملحه بسیار پیش نیست زیرا که بر وایات متفق علیها ثابت است که طایفه ثالث  
 شدید احمیا و مقتول جور و جفای شیعه اولی برای ترویج دین ترقی شد  
 سید المرسلین اگر استرآن مال الحراق نمودند و عتب الله بن مسعود را که آنرا  
 کیار بود بسبب آنکه در خطای قرآن خود نمود و ضرب و تادیب فرمودند و سید  
 معصومین او صیار ضعیف که قرآن اصل اخفا فرمودند بسببش محافظت نمود  
 خود از جور و جفا و حفظ استرآن مجید از احراق خلفا بود و معلوم است که ظلم  
 و جور خلفای بنی امیه بنی عباس بنی آل بیت جناب در سالت تأیید یافته از ظلم  
 خلفای ثلثه بر جناب و لایحه تأیید بود و چنانچه مخفی بر کسیکه تشیع سیر تلویح  
 معتدله آل منت نبوده که کاششش راجعه النهار ظلم شرکاست ایمانی یعنی که  
 بنا و جو و ظلمیک نیز بد ملعون بر جناب سید الساجدین و زین العابدین نبوده  
 بعد الملک بن مروان که شرح او از زبان ادرع صحابه سابق منقول گردید و خفت  
 را بقید غل و تهمیر مقید ساخت چنانچه مال الدین بن طلحه در مطالب استول  
 میفرماید و منها ما نقل عن ابن شهاب الزهیری انه قال شهدت علی بن حسین  
 يوم حمله عبد الملک بن مروان من المدینه الی الشام فاثقله حمدا و کل  
 حفاظانی عن و جمع ما استأذنتهم فی التسليم علیه التوقيع له فاذنوا لی  
 علیه هو فی قبه و الا قیاد فی رجلیه و الغل فی ین فیکت و قلت و دوتالی

و انت سالم فقال لی یا زهری اوطن ندامتری علی و فی غنقی میاگزنی اما او<sup>شست</sup>  
 امکان اذان بلغ بک من امثالک غم لیکر نذا<sup>ت</sup> و انکم اخرج ید من الغل<sup>ت</sup>  
 یالح و خلف رشید بن طیفه پلید ابو فراس شاعر البغض انشا و یک قصیده  
 و این شخصت تزیلی نمود و مجید بساخت و متوکل ملعون که بتصیر محی الدین<sup>قطب</sup>  
 عالم باطن بود در باب حفر قبر مبارک جناب سید الشهدا و فاسس الالک<sup>میت</sup>  
 نمود مشهور و برهنه خواص عوام ندکورست و صاحب روضه الاحباب که  
 بهترین میرست در احوال جناب امام حق تاوان حضرت جعفر صادق علیه السلام  
 چنین نوشته در بسیاری از کتب معتبره مسعودی که ابو جعفر منصور دولتی  
 برنج حاجب با حضار ابو عبد الله جعفر الصادق علیه السلام ای الله عنه مامور گردانید  
 چون امام حاضر شد گفت قتلن ان<sup>ان</sup> لم قتلک تا به کی خواهی که فتنه یگیزی و ان  
 مسلمانان ریزند صادق رضی الله عنه گفت والله که من هیچ نکردم  
 و داعیه ندارم اگر بنو خزیمه رسیده باشند از زبان کذابانی بوده و اگر عیاد<sup>الله</sup>  
 آنچه گفتی کرده باشم بر یوسف علیه السلام نلکم گردند عفو نمود و رایوبت<sup>الله</sup> سلام چون  
 جلالت<sup>الله</sup> باشد دست در امر شکایه بمانی و سیاهان اعطا و او ندزبان<sup>الله</sup>  
 شکایتها و بنجای پیچیده اند و نسب تو بدیشان می پیوندد و منو گفت صد  
 و جناب بر پهلوی خود بنشاند پس گفت که فلان بن فلان این سخنان از تو<sup>الله</sup>  
 رسانیده است نگاه فرمود تا آن شخص اجماعی و رد و زوای پرسید که

بفرستد تو خود از حفظ آید می جواب داد که آری گفت سوگند می دهم که اگر گفت  
 پس آن غار سوگند کرده باشد ای لا اله الا الله عالم الغیب والشهادة صادق و صریح  
 عهد گفت یا امیر المؤمنین من اور اسوگند سید بهم گفت همچنین کن انگاه ایام زنا  
 عنه باز شخص گفت بگوئی بریت من حوال الله و قوته و انتجات الی حوالی اوتی  
 الله فعل و کذا و کذا حضرت ان بعین اندک اتناعی منوده بالاخره سوگند خورد  
 بهم و مجلس افتاد و بعد موصوفه گفت تا پاسی ویر کشیده بیرون نماندند و در  
 مطالب استیصال مذکور رسیده فلما دخل جعفر علیه و عن و غلط و قال ای  
 الله تعالی که اهل العراق اما یحیون الیک زکوة انیو الهم و یلحد فی سلطانی و یستغ  
 البوایل قلنی ان الله ان لم اقم الهم و یقید ساختن مهدی عباسی جناب امام  
 کاظم علیه السلام و شهادت جناب امام رضا علیه السلام سبب انکساریه و  
 ملعون خورائیده بود در کتب معتبره فریقین موجود است و اگر عاظم ظلم خلفا  
 جور نموده شیعه و مفسد و قریب و پس بر اهل الصاف و مارکان علیه  
 و ظاهر روشن است که در چنین حال خفای قرآن مجید از عاظم طاعت و افاضل عباد  
 مسلم حفظ قرآن با طق و قرآن صامت که تقلید انداز دست طایفه ضلالت خفای قرآن  
 مجید بسبب ضرورت شدید و عدم اختیار واقع گردید و در تحریر روایت  
 حسین علیه السلام سواى حفظ صحابه از بیجان نبض فایده و یکریست  
 علیه قیاس مع الفارق علی ان الیه الاثنی عشر موصوفه و غیره و ما و جعفر

عندکم بخلاف الغزالی فانه غیر معصوم عندکم ایضا فایزیدنا من ذلک ما دامنا فی حق  
 توفیق تراشکه الیوم در دست مسلمان موجود است و این را باید بار از انجا بر می  
 آید سبب عجایب میدان پس ناشی از عدم اطلاع او بر و آیات معتدله سبب  
 حق است زیرا که احادیث صحیح بخاری و صحیح مسلم و دیگر کتب معتدله اول  
 زلات بر حذف و ستقاط در قرآن مجید دارد و لا اغنی عن التحریف الا ذلک چون  
 نمیتوانم توفیقی هست اینها بالا جمالی تعرض بزرگرا آنها نموده میشود و در صحیح  
 ابی بن قریه الذکر و الاثنی روایت کرده عن ابی اسیم عن علقمة قال قد منناش  
 ما نانا ابو الدرداء فقال فیکم احد یقرأ علی قریه و یجید انما فطنت نعم انما قال قریه  
 سمعت عبد الله یقرأ هذه الاية واللیل اذا بغی فیها فقرأه اللیل اذ بغی  
 والذکر والاثنی قال انا والله یکنی سمعت رسول الله علیه و سلم یقرأ  
 وکن یولای یرید من ان اقرأ و ما خلق فلانا لایعهم انین روایت چنانچه می بینی ظاهر  
 میشود که لفظ ما خلق از ملحقات است و در اصل قرآن نبود و نیز در همان کتاب  
 روایت کرده عن علقمة قال سمعت ابی الدرداء فقال لی من انت قلت من ابی  
 الدرداء قال مر ابی بهم قلت من ابی الکوفه قال ابی تقرأ علی قریه عبد الله بن مسعود  
 قال قلت نعم قال فاقرا اللیل اذ بغی قال فقرأ اللیل اذ بغی و النبی اذ اذ الذکر و الا قال  
 ثم قال یکنی سمعت رسول الله علیه و سلم یقرأ و صلال الیدین سیوطی در  
 اتقان از زین روایت کرده که گفت عن ابی بن کعب کاین تعد سورة الاخر



ایشین و سعید بن ابی ذر و ثمال بن عیسیٰ آیه قال ان كانت تعدل سورة البقرة وانا لانا  
فیها آیه الرجم قلت واما آیه الاحق قال اذ انبأ الشيخ و الشيخه فارجمو بهما البسمه  
من الله و الله عزیر حکیم و نیز در همان کتاب از عاقله روستا گریه کرده  
الاغریب نهر فی زمان النبوی ای آیه فلما کتب عثمان المصاحف لم یقر منها علی  
الآن نیز جلال الدین سیوطی در تفسیر منشور روایت کرده اخرج ابو عبد الله و ابن النضر  
و ابن الانباری فی المصاحف عن ابن عمر قال لا یقولون احدکم قد اخذت القرآن  
کله ما یدریه باکله قد ذهب منه قرآن کثیر و لکن یقل قد اخذت ما ظهر منه و ازین  
احادیث بسیار در کتب معتدله نقل شده و در شرحی که دالالت بر کم شدن قرآن  
دارد و اینجا است که اکثر علما اهل سنت مراد از حرف سبعة که قرآن مجید بر آنها  
نازل شده لغایت سبعة گفته اند چنانچه شاه عبدالحمید دهلوی در شرح مشکوٰۃ  
حدیث انزل القرآن علی سبعة عرف میفرماید و شرع را اختلاف است بعضی که باین حدیث  
که فرموده اند هر اوصیت الشریع انکه مراد بآن هفت لغت است که در عرب  
بفصاحت بوده اند و آن لغت قریش و طوی و هوازن و اهل یمن و ثقیف و نضل  
بنی تمیم است آدرده اند که اول که قرآن نازل شد بلغث قریش آمد که لغت  
بود علی بن ابی طالب و سلم و چون بر سایر عرب تکلم بدان شایق آمد حضرت از حضرت  
غوث تماس کرد که درین امر توسعه شود پس امر آمد که هر کس بلغث خویش  
و همچنین میخواندند تا زمان امیر المؤمنین عثمان و سی رضی الله عنه مصحف

متقدمه نبوی پس ایند و بسلام بفرستاد قرار بر همان است و ادعیه نیز بدین ثابت  
 ایامیکه حدیثی و تصدیب عمر فاروق رضی الله عنهما با جمع کرده بود و امر کرد  
 بمختلفانی لغات بجهت مشاهده اختلاف مردم باینکه بیکدیگر و تکفیر بعضی بعضی او نمایند  
 از آن لغات مگر خبری اندک متفق شدند بر آن صحابه باقی ماند بعد از ایشان تا  
 رسید بقرآن سبع با سائر متضاده باقی ماند اختلافی که درین افت مقرر بود و از آنجا  
 و اما در وقف و خزان از آنچه میان این قرار بحسب احتیاط و ترتیب مختلف  
 است نهی نیست حال تحریف که در قرآن مجید واقع شده اما عدم مطابقت  
 نظم پس کسیکه ادنی مهارت در علوم عربیه اذ به مشتبه باشد ظاهر است و  
 عدم فهمیت ترتیب پس آن نیز از کتب معتبره اهل سنت ثابت است این خبر  
 فتح الباری در ذیل حدیث شتیق میفرماید فی دلالة علی ان المصحف من  
 علی خیر الترتیب النعمان کان اوله الفاتحه ثم البقرة ثم النساء ثم آل عمران و لم یکن  
 علی ترتیب النزول و یقال ان مصحف علی کان علی ترتیب النزول اوله اقوال  
 ثم المود ثم نون و الفلم ثم المنزل ثم تمت ثم التکویر ثم سبع و کذا الی آخره ثم  
 المدی و کذا علم و اما ترتیب المصحف علی ما هو الآن فقال القاضی ابوبکر الباقلائی یحتمل ان  
 بکون النبی هو الذی امره بترتیبها کذا یحتمل ان بکون من اجتهاد الصحابة الی آخره و جلال الدین  
 اتقان فرموده و اما ترتیب السور فیهل یروى فی النسخة ان اجتهاد الصحابة فی  
 خلافه فیهل العلماء علی الثانی منهم تا کتب القاضی ابوبکر فی آخره قولیه و ما



در صورت عدم اختیار دلیل بر عدم قرینیت نیست بخلاف آنکه از ذکر شهادت بنا  
 سید الشهدا در صورت اختیار و عدم ضرر و زیان آن با دیگر کمال نور علی شایع الطور  
 نعم من لم یجعل الله له نورا فانه من نور قوله فانما انما یخرج ادرسی است آنچه  
 از معنای امامیه شنیده میشود که جوانی بحسن صورت و سیرت اصفاف و پشت اینک  
 اقول بعد غرضای بصر از اینکه این دهیت از جمله خیارات است میگوید که اگر  
 در بعض اوقات و بلا و غیر معیوب و در بعض احوال معیوب و متروک یا باشد یا  
 نمی بینی که در عین شیرین شایع بود که زنان عرب برای قضای حاجت بصحر  
 میفرستند و مهات مومنین نیز همین عمل میکردند و از همین سبب فلفله و اهل المومنین  
 سوده بنت زمعه شناخت و در این کتاب از این روایت و کلمات سوره است  
 باجنبای بر زبان آورد و وقتی این شایع را می بین لایق نازل کرد و در اینجا  
 در صحیح بخاری مذکور است و در تفسیر کریم بن محمدی قال حدثنا ابو اسامه عن شهاب  
 عن عائشة رضی الله عنهما قالت فرجبت سوده بعد ما ضرب الخجاء لمحا جتها و  
 كانت امرأة حبشية لا تخفى علی من یعرفها فرآها عمر بن الخطاب فقال یا سوده اما  
 والله یاخفین علینا فانظر منی فیه فخرجین قالت فاکفایت راجعه و رسول الله فی منی و انما یستغنی فی ذه  
 فقلت فقال یارسول الله انی فرجبت لبعض حاجتی فقال لی عمر کذا او کذا قالت فادعوا  
 الیه ثم رفع عنده و ان العرق فی یده ما وضعه فقال انه قد اذن لکن ان تخرجن من  
 و یظهر است که درین بلا و پیاپی در تن زنان نهایت معیوب است و از این

آنچه در صحاح است از او شده که جناب رسالت مآب عاشره از لباس خود پوشیده  
 امر ملاحظه معینان نموده بفرموده زیرا که هیچ کی از لغوه بلکه غیر لغوه مرتب چنین خبر  
 قانع نمیشود و از همین روای است اینکه ابن حجر عسقلانی در کتاب استیعاب حدیث  
 ابن عمر بن خطاب رضی الله عنهما نقل کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی بن ابی طالب را فرمود  
 لینا با قدم معمار من مسمو و کان کثیرا یدخل علیها فوقع فی نفسه شیء فرجع فلقیه عمر فخرج  
 فکلمه لی وجهه فساله فاجره فاخذ عمر سیف ثم دخل علی اریته و قریبها غدا فاخبره  
 ابیه بالسیف فلما رآه فی ذلك شفق عن نفسه کان مبهوبا لیس فی وجهه شیء فلما راه عمر  
 جع الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فساله فقال رسول الله ان جبریل اتانی فابخبرنی  
 ان الله تعالی قد برأ الالم فیکرک شرف کل مقطوع یراحی حسی و معبود ففکر که ذلک  
 از دیرین بلاد نهایت معبود است و معذرت حضرت خلیفه ثانی بآن غرضه که تو میدانی  
 که از خطه کل مقطوع صلاحتین مجسم نشدند لا افلح الله و علاوه برین میگوید که نظر  
 بطرف دیگران برای محابزه و خشمه نزد اکثر علماء علی بن ابی طالب است جانم است فی الفتاوی  
 السریة بحیز النظر الی الفرج المختار و القلم الطیب عند الدعاء لیه فی فضل البصره باسقاط  
 و در اکثر روایات است و ارد شده که جناب حضرت ابراهیم علیه السلام در چنین  
 سینه خفته نموده فی جامع المادون قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 ابراهیم بالقدم و قال بعضهم خفته و قال ابو الراس و القدر موقوع مشدود و اخرجه النجا  
 و سلم و زاد قال ختن ابراهیم و در این سینه خفته نیز هرگاه نظر بطرف دیگران

متصل جسم او باشد محل استعجاب و متعجب نباشد نظر بطرف عضو مقطوع و منفصل حکم  
 محل استعجاب خواهد بود اری محل استعجاب و متعجب مصداق آن بدانشی عجایب است  
 که محتجب اکبر سینان و امام عظم ایشان نظر کردن تمام بطرف عضو غافل تجویز نمود  
 اندنی جامع الرنورکان ابو حنیفه یرسی لصاحب الحکام ان یظهر الی العورة زیر که نگاه  
 کردن تمامی بطرف ذکر و خصیتین فایده بجز ذکر عمل قوم لوط ندارد و سبحان الله انما  
 عظم سینان رویت عضو که متصل جسم است بدون ضرورت جائز دارند و معنی  
 محل طعن و تشنیع نباشد و امر که در بلاد عرب چند این معیوب نباشد مثل طعن  
 و تشنیع باشد و آنچه نوشته که در نگاه داشتن ذکر و خصیتین نجاست اهل بیت ظاهر است  
 متعلق نبود پس ظاهر است که حاجتی سوا سی اینک بجز فراقی بوقت حاجت  
 شان نموده شود و تمام محبت بر او کرده اید اری و ذکر نمود و اینهم حکم خصیت  
 سینا بیاد واقع فیما جراه قال الله علی انتهاک حرمة الرسول و آل الرسول و علی  
 عمری که شاه عبدالحق دهلوی در شرح مشکوٰۃ آن را سبب استاده بول کردن  
 خلیفه ثانی مستدار داده اند و عبارت حاشیه قاموس قانون مؤید آن البته  
 در ضمن بحسب قابل جمعیت بوده باشد و العاقل تکفیه الاشارة و آنچه نوشته  
 که انظر و الییس له مال الرجال اگر چه نظر یا آنچه بطریق خلیفه ایشان بعمل آورده بود و  
 دار دکن بدون اثبات جواز نظر بطرف محل مقطوع نبرد فرقه ثنا عشر  
 صورتی ندارد و قوله ایضا در توضیحات ما حسب امر صاحب قعه فرزند و

غرض از اینست که این سنانی با همی فی مجمع من الناس فعليه لعنة الله اقول  
 شعر همی عالم بالا معلوم شد که اینک در باب ممانعت از ذکر نام نامی جناب حضرت  
 صاحب الزمان امام الاثنی عشر علیهم السلام محفل الله ظهوره واد وکر دیده و لایحه  
 تحریرم ذکر غیبت و دیگر احوال آنحضرت با القاب شریفه مختصه ندارد و لکن دعا می  
 بعمل ظهور آنجناب و اقرار با امامت آنحضرت در ادعیه ماثوره و عقائد فرقه حق  
 بکثرت و اتفاقا بر زبان سلف و خلف جاری و در کتب و وفات ماثور و مذکور است  
 پس قیاس بر اینی از ذکر اسم نامی آنجناب که بنا بر بعض مصالح خفیه در و یافته  
 بر اینی از ذکر اسم الهی است حضرت سید الشهدا و شفیع یوم النحر علیه افضل الصلوات  
 بر بنا بر قیاس شیخ از قیاس شیخ است که شیعیان دین مادی ممتسک  
 بهادیت مذرب خود اند بخلاف غزالی که شریکها عن النفس نهی از ذکر اسم  
 جناب خامس آل عبا متفوه گشته و بر آن اتفاقا در این باب صحابه و  
 با عمل چون حکام شرع غالباً تعلیمی است پس بعد و رد احادیث کثیره  
 بتحریرم ذکر اسم مبارک جناب صاحب الزمان محل طعن نمیتوانند شد و یکبار  
 اتفاقاً نفس خود و طبیعت قائل انا امر بهار و بیت شهادت فرزند رسول را  
 صلوات الله علیه محل طعن تشیع خواهد بود و دوستیکه در اکثر احادیث عمره طاهر  
 لقب آنحضرت مثل مهدی و صاحب الزمان و قائم آل محمد و غیر آنها مذکور است  
 و طایفه مانیان الله علیهم بالا اتفاق ذکر القاب آنحضرت را با هم نمیدانند

ظاهر است که این الفاظ قائم مقام اسم مبارک حضرت یحییٰ علیه السلام است و این سماع بطرف است  
 سوا می حضرت انتقال نمیکند و غرضی که تحریم ذکر شهادت حضرت محمود علی سلیل  
 الاطلاق نموده و این امر باعث اعراض از ذکر شهادت حضرتت بآمر میشود  
 فاین نه من ذاک و نهیمه بر تقدیر حمل روایات منع بر حرمت ذکر علی سلیل الاطلاق  
 است و اما بر تقدیر حمل آنها بر حرمت ذکر در ذان غیبت صغری و ایام طلب آن  
 امام بر می که ما بودند ب بعضی المحققین پس بطلان این معارضه حاجت بر بیان ذاک  
 چنانچه صاحب کشف الغمّه که از عاظم علمای فرقه حقه است میفرماید قال الله  
 تعالی علی بن عیسیٰ انا به الله تعالی من العجب ان الشيخ الطبرسی و الشيخ المفید و الاکابر  
 ذکر اسم و لا کفایتهم بقولان اسم الله بنی و کفایتهم باطاعتان بهما لم یذکر اسم  
 لا کفایت و هذا عجیب الذی اراده ان الخلق من ذاک انما کان فی وقت الخوف  
 علیه و الطلب له و التوسل به فاما الان فلا والله علم و از نیاج است که علمای ما  
 رضوان الله علیهم در بحث امامت نام نامی حضرت مذکور بسیارند که الاخی فی علی  
 من تنبئ کتبهم اما آنچه این محیب غیر محیب در باب طلب حضرتت اشاره بحث  
 و مشع کرده بقوله فیه ما فیه پس ناشی از جهل یا نجابل اوست کیف و اگر تواریخ معتبر  
 اهل سنت ناظر است باینکه مقصد خلیفه قصد قتل و طلب آن حضرت نموده بود چنانچه  
 در شواهد البیوه مذکور است که شخصی گفت که مقصد مرا بود و کس طلب مید و گفت  
 حسن بن علی در سر من را و فاتی یافت زود بر دید و در خانه ویران کرد



و هرگز در خانه و پیوسته بر وی را بمن آرید و وی گوید که ختم و سراسی وی در آمد  
منزل و دیدیم در نهایت خوبی و پاکیزگی که او یا حالی از عمارات او خارج شده بودند  
در بنجای پاره دیدیم فرو کدشتختن را بر پشتیم مردابی دیدیم و اینجا بودیم دریا  
دیدیم در قصای آن حصیری بر روی آب انداخته و مردی بخوبی صورت بر  
بالای آن حصیر در غارت ستاده با هیچ اتفاقی نکرد و یکی از دو نفر که با من بودند  
سبقت گرفت و خواست که پیش وی رود و در آب غرق شد و من طلب میگرد  
بامن دستم را بر اکر ختم خلاصش گرداندم بعد از آن نفر دیگر خواست که پیش  
رود و من نیز همان حال پیش آمد و خلاص گردم من چیران با دلم سپس ختم  
ای صاحب خانه از خدا تعالی و از تو غدر میخواهم که من ندانستم که حال چیست  
و یکجائی آیم از آنچه کردم بخدا تعالی باز گشتم بر چند گفتم من هیچ التماس نکرد  
باز گشتم و قصه را پیش مقصد گفتم گفت این سر را بپوشانیده دارد و الله اعلم  
که شمارا گردن زنند انتهی و مطابق این عبارت در تاریخ روضه الاجاب که بنا  
تصنیع ضل غنیز بهترین سیرت مذکور من شایع طبرج الیه اما آنچه نوشته  
که حالیا ارشاد شود که نهی از ذکر نام مبارک اما ثمانی عشره ایس میگویم که نهی  
از ذکر نام مبارک اما ثمانی عشره مثل نهی از کتابت لفظ رسول الله است که  
در روز حیدیه واقع شده حالیا ارشاد شود که نهی از کتابت لفظ رسول الله  
در حق سید المرسلین و مصداق کثرت نبی و آدمین المار و الطمین بنا بر

و جلال است یا بحسب اعراض او مخرف بکن الا دل باطل به اینست العقل فیه من القضا  
 لغزو بالشیعیه و اینجاست که خلیفه ثانی بسبب کمال شجاعت و دلادری بجلال  
 بطالت نظام است بنی الله حق الامتنوع میشدند عجب دارم از حضرت اهل منت  
 که نیمه امور را باعث مخرف و اعراض نمیدانند و صریح ذکر اسم مبارک حضرت  
 صاحب الزمان ابا وجود و جواز ذکر القاب آنحضرت و توقیفی بودن حکام شرع با  
 مخرف نمیدانند اینها شئی عجاب و اما نا قال من انه فیما نقل عن النزال للمناشیر  
 مجال الم فهو کلام فی غایة الاحمال تستر عن ظهور اقتضای قائله عند ولی الایمان  
 فغلبه فی فیصل ما رعه من المناقشه و امجدال حتی یسین حقیقه محال و حقیقه المنال  
 صحاب العلم و الکمال و الاستحقاق و هو الکسر المتعال قال السید العلامة الوحید  
 پس اطلاق لفظ شهادت در ما نحن فیه که چنانچه زبان علی تسن جاری میشود غالباً  
 که مجمعی بر صابحه و ماشاء یا قییه و توریه بوده باشد و الا وجهی و حید بنابر صول  
 موضوعه ایشان بخاطر غیره و اگر احدی از اذکیاء علماء ایشان متفطن بان  
 بدینان آن ممنوع از دیوانه و اقال المجتنب الغیر المصیب هرگاه در  
 ادراک مطابق نخیه در عنوان شاری بدان رفته حقیقت خلافت نیز بر عقلیه  
 بر هر سلی از مسالک شله باطل شده و شهادت حضرت امام حسین بر هر سلی  
 از طرق مذکور ثلاث کشته شیه مقدمات جهنم الزانی کسرتب بقیچیه الطمان  
 ما منی اذ اها لم یسید شیعنا خواهد بود و در تفصیل جواب لفظ اجماعاً که در کلام

لفظ شهادت بر سبیل اتفاق از آن مفهوم میشود و ملاحظه اولی و الثانی جناب  
سید کماله غوثیت است لکن از تقریر سابق و لاحق بملش بر فطن المبعی مخفی نخواهد  
بود و ادعای یقین و توریث و مماشاة فرقه امامیه در استعمال لفظ شهادت در باب  
شهید که بلا یالینتی کتب مهم فاقه و قوزا عظیم بنظر واقع صورت استبعاد این ادعا  
است بدو وجه اول اینکه این مخفی مع قوف بر نیست که لفظ مذکور فقط بر تنه  
اول نیست که بعد از آن به است سلطنت سلیمان صفویه در ایران زمین بهر سبب  
جریان نیافت و بعد از آن غلطی که کتب قدیمه اصل سنت و خطب جمعه و غیره  
در شان آن از ذکر واقعه شهادت جناب حاضر است بعضی ازین کتب قبل از  
غیبت معروف و کبری تالیف شده و اکثری در آن زمان در قالب تصنیف در  
که علامتیه مانند بدترین افراد کائنات در سواد بلاد میخیزند و در بجای نبی  
و ظهور ایشان را بادی کاهی در زری اقبال و زمانی در لباس نصیب و خرد  
منحصر بود و ادیس فلس دوم که صحت دعوی مماشاة و یقین و توریث  
در اطلاق لفظ شهادت بجناب امام حسین علیه السلام وقتی متصور باشد که  
شهادت امام حسین علیه السلام بر اخبار موضوعه شکیان انطباق یابد و غیره  
واضح گردانیدن میشود که دین و ایمان دشمنان امام حسین بر حصول ایشان  
از مدتی لباس دوستی در آورده بکار خود مشغول اند نیستند و با او باشند  
و قبولیت شهادت و شهادت اخروی برای آن مظلوم چه صفت میتواند بود

و اینها را این ایهام در لباس تنقید نموده می آید چه میفرمایند مجتهدان امامیه بیشتر  
در اینکه نهایت فائز الی عبا بنا بر اصول ایشان ثابت است یا نه در صورت اولی چه  
ثبوت آن بیان شود چه بنا بر اصول موضوعه ایشان خروج امام تمام از مدینه مکرمه  
بسوی مکه مخطئه او بمنا الله شرفا و هم از مکه سحابین عراق بحکمت و جوب تقویت جواب  
نداشت زیرا که خروج وقتی متصور تواند بود که فوج کشیده از مدینه شتابان باشند و اینهم در  
سوریه که از حصین قلب و قلب یمن جمع شود و بجمع سعادت کریمه التائبین  
العابدین آه بوده و رنه با عرف مورخین و محدثین زیاد تر از چهل نفر است  
و پیاده پیش حسن مجتبی علیه السلام موجود بودند باز تقیه و تدابیر و در این  
خلافت راضی شدند و در غین خروج و دخول حصن تقیه رو داد و اینهمی در این  
محل بوده و نه در نهایت وقوع پذیرفته و هر چند این دعوی از پیشل بدست  
اولی توان گفت اما بنا بر دفع مکابره اثر و ایات متبره امامیه با ثبات میرسانم  
که کوشش با دشمنان این بابویستند و متبره از جناب امام رضا علیه السلام دیگر  
محدثین و متبره کرده اند که چون معاویه برود و نیز یزید بعد از او بر سر خلافت  
باطل قرار گرفت عقبه حاکم مدینه جناب را بحکم یزید برای بیعت طلب کرد  
استحقاق امامت خود را با فرمود و معاویه و ذوالهم یزید علیه السلام ملا بر  
و گفت چگونه بیعت کنم با کسی که بدین پیشه خلافت را بر ایشان حرام شده  
یزید بعد از استماع این کلام خلی بر شرفقت و بنا کرد تا آنوقت که اگر خلافت را من میفرماید

زور و تیربارش باید فرستاد من بعد چون مروان در آنجا رسید در باب  
بیعت نیز تا کید شدید آغاز کرد حضرت درین وقت نیز عدم استحقاق آنجا  
بلند ظاهر نمود و هرگز از قبولت و بدیه مخالفان خوف و تقیه نداشت باریکند و چنانکه  
بن خفیه بنابر خیر خواهی و اداسی مرهم بیعت از کثرت و ضمیر خود خبر داد و ارشاد  
که اگر هیچ عالم و باوادی خود دنیا بهم باز هم بازید بیعت نخواهم کرد و نسبت  
حال ایشان درین طایفه بعد از خلافت نیز قبل خروج از آن اما در وقت  
بلاق پس اینک ترجمه بکار الانوار و غیره موجود است روایات محدثین امامیه که  
در آن مذکور است دلالت دارد بر نیکی غیر از معدود و بمرکاب سعادت نشین  
بنو اند و حضرت از حال پیوفای کوفیان بکیش و رباب غلع بیعت نداشت  
علم قطعی داشتند و هرگاه شهادت مسلم و یانی و عبد الله یقطر در آنجا را  
مستحق و ظاهر شد بحد خطاب نمودند که از شما کسی که اراده جدایی داشته باشد  
بر و حرجی نیست که شیعان نسبت از یاری ما باز داشته اند پس مقدار آن  
غیر از اهل بیت و چندی از مخلصین کسی دیگر همراه نجاب باقی نماند یا اینهمه قاصد  
و انصار و کثرت اعدا که در وقت محاصره حضرت از مورد و ملخ پیش بودند هرگز  
نیز بر تقیه اختیار نفرمود و معائب و مثالب او را علی رؤس الناس یا فرمود  
بسیار که جنگ و قتال را گرم نمود و از پنج مثل آفتاب نیم روز روشن و  
بعید داشت که جناب امام حسین با وجود و وجوب تقیه بهر حال تارکش بودند

النوع اهل بیه از وجوب و اباحت و مانند آن از قواعد شریک اول کمال  
 عنه باید شنید که میگوید تئیه بدستور حکام دیگر بزرگ قسم است قسم اول وجوب و آن  
 وقتی است که در ترک اعمال آن علم یا ظن بضر باشد و هلاک خود یا بعضی مؤمنین باشد  
 و دوم استجب و آن هنگامی است که خوف ضرر عاجل نبود لیکن توهم ضرر اهل ضرر  
 کمتر از قسم اول باشد یا تئیه در امور مستحبیه بوده باشد مانند ترتیب در بیخخت  
 زهرام و ترک بعضی فصول از آن سوم مباح که فعل آن برترش ترجیح دارد و آن  
 ترکش ضرری عائد نمیشود و آن تئیه در بعضی مباحات است چهارم مکروه و آن  
 تئیه در سبجات است در جائیکه ضرر عاجل و اهل عائد نشود و خوف التباس از عوام  
 مذموب بود پنجم حرام و آن وقتی است که از ضرر عاجل اهل ارجح بود یا در قتل  
 مسلم چه از حضرت ابو جعفر مروی است که انما جعل التئیه لخنق بها الدم فاذا بلغ  
 الدم فلا تئیه نهی دیگرگاه صور چهارگانه تئیه که استجاب و مباح و مکروه و حرام  
 باشد در ما نحن فیہ بدایه باطل است پس صورت اولی متعین خواهد بود  
 لا معنی للوجوب الا ان یکون تارک مستحقا للعذاب مستوجبا للخرسی و العقاب  
 آمده بر ذکر بعضی از احادیث آئمه معصومین که در باب اعمال و ترک تئیه وارد  
 سپس بدانکه در بعضی از روایات آمده است که مراد از حسنہ در قول او تعالی و لا  
 تئیه و لا ایست تئیه و استکار است و مقصود از نسیمه اذاعه و اظهار و مفاد  
 از احادیث آنکه حضرت امام باقر علیه السلام فرمود که در ردی زمین از تئیه

بن خیر می محمود نیست پس که اختیار کند خدا مرتبه او را بلند کند و تا کثر  
خوار و ذلیل و بیقدار و بنده و کمالات و آیات نیست که هر که تقیه نکند وین در میان  
ندارد و تقیه دین ایمه دین بزرگان ایشان است و از جواب صادق علیه السلام  
در یافت شد که در وقت اگر چه غیر از عمل عمار بن یاسر خیر می دیگر اباحت ندارد  
و باقر علیه السلام فرمود که من مبتدع می شوم و بصرای می می بود و هر نوع مردنی  
غیر از آنکه می کشد خود را یعنی ترک تقیه نمیکنند. ایما و اعظم از آن و عمن یونس بن  
عمار بن سلیمان بن خالد قال ابو عبد الله یا سلیمان انکم علی دین کتبه الله  
و من اذاعه اوله الله و این چند حدیث در کتاب دینی و ترجمه کافی مشتمل  
از خبر دار است و هرگاه از امام حسین علیه السلام هم اوقات و اهلما و ترک تقیه  
استاد در وقت و جوب آن و هم شستن خود و هر معنی که فرض کرده شود و هم  
از اعمال قبله پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و هم مخالفت مسکاب حضرت امیر علیه السلام  
کاسیسی خلفا بود که سابق مجله و هم خلاف حسن مجتبی بود وقوع آمده باشد و هم  
خروج ایشان نظر بقواعد شرع مورد و احترام و موجب خلجان بعضی از  
کرد و پس بنا بر اصول و اخبار موضوعه حضرت امامیه دین و ایمان دشمنان  
مقام بحث تفتیش خواهد بود و در مذنبات افروزی و حصول نتیجه شهادت چه  
دشمن باشد از الم یکن اس المال فکیف یرج و همانا این مرتبه است که تنهادر  
سید الشهدا از حصول شان لازم آمد که چه سابق و لاحق از آن بی بهره باشد و

مثل الصبح اذا انفجر بجلی و بهرید اگر دید که اطلاق لغز شبها دست یا اطلاع ان که چنان  
 باشد علمای نامیده آلاءم مصطفیان ایشان جاری میشود و از ستم ظلمت ساسانی و غیر  
 فاطمی تصور توان کرد که در پایه اعتبار نیست و بر فرض و تقدیر اگر کمتر در آن و  
 باشد بلا شک و شبهه از خوف اهل حق در نوریت و یقینه ایشان یا ممانت  
 و خورشاید سیاه پوشی با آنکه مفعول است بجهت تبااهی انمل سید عالمین  
 خواهد بود و از رویر استخفاست بقضای کل اما تشریح باینکه حکم توسعه طاعت  
 و شریک و طبل نوازی و جلاجل زنی و لغتی برانده نای موسیقی که از سبب سرور و  
 و آلات شادی و نشاط است و در ویت فضائل عاشره را و ثواب روزه آن  
 انکار وصول رنج مجتباب علی مرتضی و فاطمه زهرا وقت شجاعت و عواجم که بلا است  
 حکم با مجتباب غسل و پوشیدن لباس نیک و استعمال عطر و روز نذر کور توهم  
 کریمه خدا از نیکم عند کل مسجد علاوه بر آن همچنین زینت فرشت و روشنی  
 قنادیل و طیارسی شیشه آلات و آراستگی مکانات و جویان آب و جوشن  
 و دیگر تکلفات معمول و مرسوم عوام و حساب و شمار نیست اینهمه زنی علمای  
 قوم باید دید تا کجا رسیده با جمله مجتهدان امامیه اثنا عشریه را غیر از آنکه در  
 این مقام تکذیب روایات سابقه پردازند و جامد تکلف را شدید مایل شوند تا  
 این پنج محکامات قرآنی قائل گردند جوابی نیست کاش برینهم پاسی ثبات و قرار  
 و داد و فرزند شد و اگر اوردی از علای طایفه متفطن بتوجیه چندی شود و پیا



این مضمون حسبان سازد و این معاملة که جناب سید الشهدا را با لشکر نیریزید  
 اشتیاق پیش آمده برای عارفان خیر و متعقدان بصیر در بار اثبات خلافت  
 خلفای یاشدین رضوان الله علیهم عین لیلی است روشن و حجتی قاطع و بر  
 بیانش بسپار جلال نیست که اگر بیعت جناب امیر از جهت اکراه و اجبار بود  
 با آنکه خلاف برائت ممکن است زیرا که سعد را که متخلف از بیعت صیدلی شده و خود  
 امانت برای خود نموده بود احدی از اصحاب کبار در پی قتل و رسوائی او  
 لشکر نیریزید بلکه تمامی حضار آنوقت از نزدیک و دور و خویش و بیگانه در  
 جواب امام حسین که بیعت نیریز را بهجت منقذ او جایز نمیدانست گفتند که  
 والد با جد حضرت امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه که امام الایمه و بهترین  
 ایشان بودند مریه بعد اولی و کمره بعد از سی بیعت بکافی نمود که قرآن  
 مجید را تحریف و شریعت را تبدیل و جناب سید را بخوار و ذلیل کردند  
 و جناب هم عقدا هم کشتند و بعضی از آنها را واداشت و هم در کنار آنها اقتدا  
 کردند و هم تحریر متعبد کوشش خود در حین آنجا شنید حضرت را در مسک پدر  
 خود چه بدی بنظر آید که بیعت نیریز که غیر عقد بیعت از شما خیر و دیگر نمیخواهد  
 نمیفرمایند و سبط اکبر محبت برادر شما با وصف کنت و مقدرت صلاح  
 اختیار کرد و شما چرا بیعت نیریز را نمیکنید یا بر شما حکمی نازل یا بر شما  
 جدید مقرر گشته یا در مسک بزرگان تباحثی بوده و چه این کلام از زبان

از اعداد و احباب بر نیامده بالیقین و دستم که اصل فصاحت مذکور ساخته و پرورخته  
 سر آید و در تحقیق اعنی عبد الله بن سبا است که ترقی اهل اسلام و غزول کفار دنیا  
 نمکی بر صراحت جگرش ریخته و خاک رسوائی و ذلت بر سرش ریخته بود و کما  
 صاحب جمیع البحرین فی تحقیق لفظ زندق و هم بیان عالم اطهر الاسلام است  
 ابتغاء للفتنة و تفیلها الاسلام تسعی او الا باثارة الفتنة علی عثمان ثم انضوی  
 الشیعة فاخذ فی تضلیل جمیعهم حتی عقدوا فی علی المعبودی و سبوا بهم فلم یقولوا  
 فاصرفهم بالقیة فی الکفایة و در اینجا اگر شعر مشهور را بیان کنیم بندهایست  
 بر حسن و خا که در راه مقدوسی دارد \* انحرى بن سبا اینهمه آورده است \*  
 و بحمد الله که واقعه کربلا چنانکه تماشای برای مدعیان شیعه و خشن فتنه سر  
 پیروان شیعه اولی مفید بود و فللمحسن الطاف خیفه ملاذید بن علی بن الحسین  
 دعوی امامت برای خود نمود و از دست مردانیان و خلاص و وفای  
 شیعیان میراث امامی خود فامر شدند و تشریفات آن من او الامامه سوی  
 الایمة الاثنی عشر فهو کافرا و انکار دعوی مقتضای است  
 نباشد نهی امام وقت ازین خروج و بدو دش موجب زیادت وصول کما  
 بنمایند و شیعیان ایشان بشهادت کتاب جمیع البحرین و زبور و انجیل  
 رسول التعلیق خبری است که هیچ تدبیر نتوانند پوشید پس اطلاق لفظ  
 بشهادت در میان با اینهمه تخالفها قطع نظر از اینکه خروج زید بشهادت

شیعه از نفس رضی مخصوصان لم یرضی نقاضی باشد هر کدام شوق این شوق مذکوره  
محمول خواهد بود و بنوا و تو بهر و احوال هر کدام را تمام پییر از جواب مختلف فارغ شد  
بعضی از مقدمات که بجناب مستفتی حجب الالتماس است معروض میدار و اول  
آنکه مطابق ارشاد الله تاجدش طریق عدل در مطاعن و جرح صحاب خلافت بلا  
فصل جناب امیر علیه السلام و یا مائمه از قدیم الایام علمای شیعه سلوک داشته  
ایستادگی را بهوت صحیح ساخته اند پس جناب بهر مقدار نصب العین شیعه  
بر اهل حق از خصائص ایشان نمایند و بعنوانی اساس تقریر و تحریرند که بر علمای  
بعینه او متکلف و جوهره متکلف نکرده و فائده لایزمی با سحاح من کان منته  
من الزجاجة و درم آنکه کلام مستفتی با وجودیکه علمای بدش بهر هم ادبی الحق شیعه  
نقیده را محتاج میدانند شش بعضی تعصبات و ابهامات بود درین اوراق غیر مباد  
بان واقع شد و اگر در جواب این عجا که ظاهر ملا حظه آن خالی از غلبان خاطر ملازمان  
نخواهد بود و کلام بصراحت و طویل خواهد انجامید یا خوش بمان عنوان بلکه زیاده از آن  
خواهد رسید کین سخن خود تو میدانی که اگر ترزدان کرد و نوشتش افزوده و اگر  
بنویسند آهی از تعریض گماید هم دست کشند ازین طرف هم مراعات آداب  
القاب با نقض غایت بظهور خواهد پیوست که گفته اند شاعران که تو بهر  
و کربا و صبر برای جنگ سوم آنکه در بعضی از مقامات است  
بودند و همچنان هم از خارج آن بنوده بزرگ محفوظ

عقب معتدله الزام نمایند مؤلف طهر فین کمتر خواهد شد <sup>شعور</sup> من بجه شرط بلاغ است تا  
 میگوید تو خواه از سخنم نیکو خواهی الی و السلام علی من اتبع الهدی انتهى قوله  
 هرگاه درین اوراق مطابق آیه و عنوان استادی بدان فیه الخ اقول بر اینها  
 و تارکان عتساف ظاهر در روشن ثابت و برترین است که درین جز سال خلافت  
 یزید علیه اللغه الغلاب بنا بر هر مسکلی از مسایک ثلاثه مثل سنت ثابت شده و غیر  
 صحیح اطلاق شهادت بر شهادت حضرت سید الشهدا و محسن آل عباس علیه  
 السیما و الثنا بنا بر حصول موضوعه آنها ظاهر گردیده پس لاجرم تبعات صحیح الای  
 مصداق آیه وافی بدایه و التوین کفر و انما لهم کسب بقیة من الجنة و التوین  
 را از جاه که میگوید شهادت خواهد بود و قدرت اطلاق لفظ شهادت بر تعیین کتب و غیر  
 اهل سنت مخفی و پوشیده نیست کما سیاقی و قوت جمال آیه و توریه یا ما شاهد  
 امامیه در باب اطلاق لفظ شهادت در جواب جمیع محسب ظاهر خواهد شد و  
 بحکمیه الیقینی کنت معهم فافوز فوزا عظیما بر زبان کسی که بجهت و خلیفه او و جها حضرت  
 سید الشهدا را محمول بر طلب بر زمین نموده باشد و بعد شهادت حضرت خروج  
 عبد الله بن مطیع را بریزید ملعون از اعظم عذر هاشما ز نماید از پیشل تقویم خلافت  
 متعسر بکار لیبته با و تین است اللهم الا ان یعمل علی النقیه و التوریه قوله و اولی  
 این شیء موقوف بر این است که نفایذ کوفه و نفایذ سنه متاخرین باشند الخ اقول  
 بر صحاب قلوب و آیه را بیه عقول را که مخفی و مستحبی نماند که در اکثر کتب معتدله

علمای بل سنی که متضمن ذکر شهادت حضرت سید الشهدا علیه افضل التحیه و الثناء است  
 نقل شهادت حضرت بلفظ قتل واقع شده است و این خبر در فتح الباری شریف  
 کلام القاضی عیاض بن اسماعیل فی الامم و السیارات و فی القتل و فی بعض طرقات  
 الصیحه کما یجوز علی الناس و الايضاح و کما ان المراد بالاجتماع القیاد و هم المبعوثین  
 و الذی وقع فی القتل و هو علی بن ابي طالب ثم عثمان ثم علی بن ابي طالب و وقع امر الحکیمین فی  
 سفین سیمی معا فیه لومند با نخل و امیر الناس معا و یه عند صلح الحنین ثم  
 علی و لده و نرید و لم یمنظم الحسین امیر بل قتل قبل ذلک الح و پر ظاهراست که استعمال  
 لفظ قتل درین عبارت که متضمن بیان ثبوت خلافت نرید و عدم ثبوت خلافت  
 جناب سید است دلالت صریح بر عدم ثبوت شهادت حضرت و عدم  
 صحت اطلاق لفظ شهادت دارد و این خبر در استیعاب در ترجمه حضرت  
 نوشته و کان حسین علیه السلام فاضلا و یرحمه الله و الصلوه و الحج قبل  
 علیه السلام یوم الجمعة من ايام الحرام یوم عاشوراء سنة احدى و ستین  
 یقال ان کربلا من ارض العراق بنیة کوفه و فی موضع الاضبا بالطف قتل  
 بن الحسن الغنی و هو جد شریک القاضی و یقال بل الذی قتل رجل من مدح و بل  
 قتل شمر بنی الجوشن و کان من آل الح و جلال الیدین سیوطی  
 و لما قتل حسین مکثت الدنیا سبعة ايام و الشمس علی الحیطاء  
 و الکواکب تضرب بعضها بعضا و کان قتل یوم

لوجرت افاق السماست شهر بعد قتلک ثم لارالت الحرة ترمى فيها بعد ذلك ولم  
 ترمى فيها قبله وامن حجر كفتة وقل سبط ابن الجوزي عن السدي انه اضاف رجل  
 بلربلا فتذكر والله ما شرک الله في دهم بين الانات قبح موته كذب المصيف لك  
 وقال انه ممن حضر فقام آخر الليل يصلح السراج فوثبت النار في جسد فاحرقه  
 السدي فانما والله رايته كانه حبيبه وعن ابن جرير لم يبق ممن قتل الامن عوف بن  
 الدنيا اما قبل او عبيدوسا والوجه اوزوان الملك في مدة يسيرة الخ  
 ذلك من العبارات الواردة بلفظ القتل في حقه عليه السلام كما لا يخفى على المتبحر  
 برکاه بعد وجاهت سلطنت سلاطين صفوية در ايران که متدين در ان وقت  
 من اليهود بودند و در لباس تصوف وغيره خود را بطلسمات مختلفه ظاهر مي  
 لفظ قتل بجای شهادت در کلام علماء اهل سنت و لدست قبل از ان چگونه لفظ  
 در حق شخص مستعمل خواهد بود و برکاه حبيب غير حبيب مدعي استعما لفظ مذکور  
 فعلیه لسان بر خند که در صورت ورود عبارات و خطب قیامه اهل سنت بلفظ  
 قبل از غیبت صفوی و کبری همان توریه و یقینه یا ماثباته یا مختار که بسیار است  
 فامن غیر بانی رسم عاشورا بود باقی خواهد ماند نیست حال وجه اول آن  
 غیر نیست آن وجه دوم پس جواب آن در غیر سیر جواب است نقاظا بر و با هر  
 شد توله است نقاظا بر اصول موقوفه ایشان خروج امام بهام از  
 مکرمه سدی که بها الله شرفا و هم از که بجانب عراق حجة و جواب نیست

جواز نیست امر اقول اما اولاً این یادگویی و تراشائی مستلزم ابطال صحت  
 اختلافی سیاه و در غار و قعر و آفتاب است و در بدست حال نبوت است  
 معلوم است که این امور منافی با کما و ترک لقیه است که نزد سنیان واجب  
 لازم است پس بر طبق مقابله میتوان گفت که بنابر اصول موضوعه سنیان  
 اختلافی بخلاف جهت لازم است که صورت جواز نیست خلاصه آنکه تکلیف  
 الهیه با اختلاف اول و اوقات و احوال متفاوت و مختلف میباشد و از  
 ضول صلیه فرقه حق نیست که قول و فعل و تفسیر بر امامی حجت است اگر لقیه  
 نماید عین صواب و اگر ترک لقیه کند عین حکمت و ایمان حکم الهی است در باب  
 امام چنانچه حال بسیاری همین منوال است و بیگلام او ناشی از جنیت او و اصول  
 شیعه بلکه با اصول مسلمیه است کیف آیا نمیشود که در غرضه از جناب است  
 مابین خود است که از شیعه پیروان و پیرو و جنگ برانجا واقع شود و گفتنی  
 و ستاد و هم فی الامر چون مشهور از صحابه فرمود و اینها بر خلاف رای است  
 پیرای حضرت مشوره خروج دادند و بنابر است قبول مشوره آنها فرموده  
 اباس عرب را پوشیده پیرون دولت سرالتشرف آورد و در آن  
 صحابه حضرت ربانیت بگردیدند و تمهید پیمان گشته

یار رسول الله هر چه خاطر مبارک است میخواهد آنچه

تکمیلیم حضرت فرمود اول باشما کف

یاب پیغمبر که چون





فقال علي بن ابي طالب وولد علي السلام ان علي الكتاب خواتيم من ذنوب  
النبي الى امير المؤمنين واما ان فكك فاما ان فكك فاما ان فكك فاما ان فكك  
خاتما وعمل بما فيه ثم دفعه الى ابنه الحسين فاما ان فكك فاما ان فكك فاما ان فكك  
الى الحسين فكك فاما ان فكك فاما ان فكك فاما ان فكك فاما ان فكك فاما ان فكك  
الامك فاما ان فكك فاما ان فكك فاما ان فكك فاما ان فكك فاما ان فكك فاما ان فكك  
اما ان فكك فاما ان فكك فاما ان فكك فاما ان فكك فاما ان فكك فاما ان فكك فاما ان فكك  
فاما ان فكك فاما ان فكك فاما ان فكك فاما ان فكك فاما ان فكك فاما ان فكك فاما ان فكك  
قال داران جمله انك باري القادر انك باري القادر انك باري القادر انك باري القادر  
بسوى نعيم بنان وكتاب باير ايند داير بنان اما ان فكك فاما ان فكك فاما ان فكك  
المهدي وبنابق لاخى را وصيت مينموده كه يك خاتم از ان كتاب فكك نما  
و مضمون آن عمل نمايد و علامه از چهار كتاب است كه پس هرگاه بنا بر حصول  
جمله شيعة اماميه علم هر يك از اين موصوفين علمي عليه منقوش باشد چگونه جهاد  
بايست و البته علم الحق و حقايق و حقايق و حقايق و حقايق و حقايق و حقايق و حقايق و حقايق  
خواهد بود و قطهران ما ذكر هذا الحبيب او من بيت العنكبوت و خوف مرق  
القوت و اما ثانيا پس بعد تنزل و ماشاء ميگويم كه غالب احكام شرعيه  
بر ظاهر است نه بر علوم دينيه و معارف باطنيه مثل طلبت اين علم و حقايق  
عليه است بنا بر فضل خصومات و تنازعات غالب است بر ظاهر حال

اماماندر وظایف است که اقامت حد و اجرای قصاص و جزییه و امر و نهی است  
 پس نبی و امام معلوم اند و اینها در حکام غیر یافت نمیشود و در امامان و ائمه  
 هرگاه اینقدر مبدء شد پس در اینها چون امام اتفاق جمع کثیر و جم غفیر و  
 و در این شکی نیست که بر نصرت و اعانت حضرت جمیع شده بود و محل تقید باقی نماند  
 و تمام حجت و وجوب جهاد تحقق شد که علی باطنی خلافت آن معلوم بوده و  
 اجمالی آنکه از توابع معتقد و مستفاد میشود و در این امامان و ائمه  
 حسن علیه السلام شیعیان در کوفه بکثرت آمدند و جناب سید الشهدا علیه السلام  
 دست طلب نمودند و آنحضرت آنها را بیکار و از ان طاعت معاویه منع بود  
 و فرمود و تشرفید و هرگاه ویر چون در اوائل خلافت نیز بدین معاویه و خلفاء  
 فی الباب و معاویه باز نا بهای متوالی و متواتر که محتوم بنحو اتم  
 انتخاب آمد حضرت بسبب آنکه از حقیقت امامان و ائمه و از خطه عالی که در  
 و زیاده از دوازده نفر اگر سنیت حضرت علی علیه السلام و از آنکه  
 اطمینان از طرف اینها حاصل شد که در باب اطاعت و متابعت  
 کوفه و طلب آنحضرت نوشت پس در حال که اوائل سلطنت نیز بدین طوع  
 و سلطنت و حکام نیافتد و زیاده از دوازده نفر اگر سنیت آنحضرت و  
 مسلم بر جمیع تبدیل نموده بودند و انتخاب را محل تقید ثابت نشد و اینها  
 بر این اساس واجب شد ازین سبب بطرف کوفه روانه گردید

و چون قریب کوفه رسید و خبر شهادت مسلم بن عقیل شنید و معاودت نموده بود که  
 در حجر رسیده و در آنجا وفات یافت و فراموش شد و نجیب بلاچارگی بی طرف گریه کرد و چنانچه نجیب  
 سید مرتضی علم الهدی علیه الرحمه و سریره الانبیاء و الایمه چنان فرموده و قد علمنا ان  
 منی قلب علی ظنه انه یصل الی حقه القیام بها فوض الیه بضرب من الفعل و حسب علیه  
 ذلک وان کان فی ضرب من شقیه تحمل مثلها تحملها سیدنا ابو عبد الله صلوات الله  
 علیه و آله و سلم بنی الکوفه الا بعد و القوم و عقود و عهود و بعد ان کاتبه و ظا  
 غیر کمین بنی ثعلبه بن غیر جمعیین قد کانت المکاتبه من جوده اهل الکوفه و انشرفها و در  
 تقدمت الیه فی ایام معاویه و بعد الصلح الواقع بینه و بین الحسن علیه السلام فذهبهم  
 فی الجواب ما وجب ثم کاتبه بعد و فاه الحسن معاویه باقی خود سر هم و مناهم و کانت  
 ایام معاویه ضعیفه لا یطیع فی مثلها فلما مضی معاویه و اعدا و المکاتبه فذلوا الطاعه  
 و زروا و اطلب و الرغبه و راسی علیه السلام من قوتهم علی کنان علیهم فی الحال من قبل  
 یزید و قهجمهم بیه سقفه فنه فی قس فی ظنه ان السیره الواجب و قد تعین علیه ففعله  
 و استجابوا التمسک و لم یکن فی حیره ان علیه السلام ان القوم بعد بعضهم و لضعف  
 الالحق عن نصرته و یفتق ما یفتق من الامور الغریبه فان مسلم بن عقیل لما دخل الکوفه  
 اخذ البیعه علی اکثریها لما و د اعدا بدین زیاد و قد سمع بنجر مسلم و خواله الکوفه و حصوله  
 بنانی دارکین عروه المراسی علی شرح فی السیره فی شریک بن الاعور بها جائه  
 بن یار عاود قد کان شریک و یفتق مسلم بن عقیل علی قتل ابن زید و عند حضوره و

تدريج الملك ذلك فيسير له فما قيل وعند محمد فوته الاموال شريك باق في ذلك  
وان النبي صلى الله عليه وآله قال يا ايها الذين آمنوا قتلوا ما بين ايديكم من  
ما يمكن منه ووافقه شريك في ذلك بل في الاموال والاعمال ما بين ايديكم من  
غير وافع عنها وحسد كل احد قناعه في نصرته وفتح له من كان في قلبه نصرته و  
مع اعدائه وقد كان مسلم بن عقيل ابنا جسر ابن زياد ونايسا رايه في جماعة  
اهل الكوفة حتى حصره في قصره وافتتح عليه من زيارته والابواب مغلقة خوفا  
حتى بث الناس في كل وجه يغبون الناس ويريدونهم ويخجلونهم عن نصرته  
عقيل فتقاعد ولفق اكثرهم في شدة قتلته وانصره وكان من امر  
ما كان انما امره في ذلك ان يجلب اظفر بالاعداء كما انت في وجهه ان الا  
السبي عكس الامر وقلبه حتى تم فيه ما تم وقد هم سبي ابوعبيد الله حسين صلوات الله عليه  
عن مقتل مسلم بن عقيل وانه ابنا عقيل فقتله الله ابنا لعنصرته حتى  
نذكر ما نازا وتذوق ما ذاق خوفا فقال لا يبرئ مني الله ولا هم تحمضت من  
ومن معه من الرجال الذين انفقوا في امره الا لانهم فيه وسامه ان يشبهه  
ابن زياد ونازل على حكمه فاستمع ولما راي ان لا يسبل له الى العود ولا الى دخول الكوفة  
سلك طريق الشام سارا نحو يزيد بن معاوية ليعينه عليه السلام بانه على ما به ابرق من  
ابن زياد وصحابه فطارهم الى الله عليه وآله حتى قدم عليه عمر بن سعد بالعسكر العتيق وكان  
من امره ما تشبه كسر فليفت يقال انه الذي بيده الى الله لعله وقدره في افعال العرب

سعد اختار و امنی اما الرجوع الی المكان الذی قبلت منه اوان اضغی فی یزید  
 و یزید بن عمر بن لایحه رای و اما ان یسیر فی الی ثغر من ثغور اسلام یا کون جلا من اهل  
 ان ما هم و علی ما علیهم و ان عمر کتب الی عقیل بن کثیر یا و باسل غابی و کاتبه بالمشا  
 و مثل بالیت المعروف الی آخر ما قال ازین عبارت چنانچه می بینی ظاهر میشود که  
 آنحضرت را طنی بر عهد و موافقت از کوفه و بعیت آنها با مسلم بن عقیل حاصل شد  
 بود و چنانچه گفت که اگر آن حضرت را یزید ملعون اثل من پشش نیست  
 آنحضرت را پس از آنکه از کوفه و آنشدن آنحضرت بطرف کوفه مخالف قیقه نمودند  
 باقی ماند اینک آنحضرت بعد و ر و در سعد ملعون قیقه نموده بیعت نمود پس  
 و شمال است اول آنکه چنانچه بنا بر نص صریح سزاوارست پیغمبر که هرگاه سلا  
 پوشد آنرا دور کند تا فیه تک حق سبحانه و تعالی حکم کند میان او و دشمن او و بنوا  
 نباشد اما م را که هرگاه سلا پوشد از راه جبار آنرا از خود دور سازد و در  
 آنکه از کجا که آنحضرت را بسبب پیغمبر سینه خفا بر رویه احدیه القوم مکینه ثابت نبوده  
 این سینه بعد از آنکه پیغمبر از قتل دست بردار نخواستند شد و موید این احتمال است  
 اینکه آنحضرت از عمر سعد و دیگر دسایس شکر شقاوت اثر استعدا نمودند و که  
 مر ازین نزد یزید پیغمبر یا اجازت رکوع بطرف وطن و بیدار از خصم که  
 نبوده دیگر از بلاد مسلمین کشت نایم و مثل دیگر رعایا و بر ایا مسلمین و آن ملا  
 هرگز قبول نکرد پس چه بعید است که بعد بیعت آنحضرت را بچندین میساختند

یا تنگ است نجاب منجوستند و بذاتی غایت الظهور اما آنچه نوشته شد خروج قریب بود  
بود که فوج کثیر همراه باشد پس همراه بدین فوج کثیر ضرورت نیست بلکه طین تراسی آنها  
کافیست و در حقیقت شخصیت خروج معنی مصالح نمودن بلکه ارا و آن داشت که  
وصول بکوفه جهاد نماید و انکار از رحمت علی بن ابي طالب نیست و اگر شخصیت را طین  
اصل کوفه نمی بود در این زمان و در آنکه علم جهاد شروع نیکو بود و آنچه نوشته شد  
این هم در صورتیکه اصحاب قلیب و طالب و غیره و پس تحقیق این امر نیز نام  
را ضرورت نیست و المذعی مطالب بالایسته و اگر تمسب بنظر انصاف ظاهر می نماید  
فوج کثیر بصیقل قلیب نزد جناب و رالت است و همچنین چنانچه ماجرای خیر و خنیر  
خوادی الرائل و قرار اکابر صحابه اهل سنت بران دلالت دارد و همچنین محابه جناب  
ولایت مابین از قسم ترک معیشت و عدم توجه بطرف جهاد و دیگر امور بعمل آورند  
مشهور و بر سر نه خواص و خواص مذکور در این معنی که کار امام و پیغمبر تمام  
حجت است و دریافت حال صمیم قلیب ضرورت نیست و از اینجا است که امام سر  
لعان حضرت امام حسن علیه السلام اول را با جمع فوج کثیر به قصد جهاد معا  
طاعنه کرده بود و چون حال فوج دیگرگون مشاهده کرد بلا چارسی مصاحبه با معاویه  
و آنقدر دل تنگ شد که سکونت کوفه ترک کرد و بطرف مدینه منوره روانه شد  
اگر تمام حجت بر شخصیت فوج مذکور بود از اول امر صلوات علیه و آله از این بابویه  
علیه السلام نقل نموده است پس منافی بقیله نیست زیرا که شخصیت را معلوم بود که

سعد بن ابی وقاص را منی اما الرجوع الی المكان الذی فی قبلیت منه اوان اضیع یدسی فی یدزید  
 بنحو این سخن می نویسد (رایه و اما ان یسیرونی الی ثغر من ثغور المسلمین فاکون جلا من اهل  
 الی ما هم وعلی ما علیهم و ان عمر کتب الی عید الشکر بن زیاد و باسئل فابی و کاتبه بالمشا  
 و مثل البیت المعروف الی اخر ما قال ازین عبارت چنانچه می بینی ظاهر میشود که  
 آنحضرت را ظنی بر عهود و موثوق با کوفه و بعیت آنها با مسلم بن عقیل حاصل شد  
 بود و بعد از آن حضرت که اگر آن حضرت زید ملعون اشل مان پذیرش نیست  
 تئذین می شود پس لازم روانه شدن آنحضرت بطرف کوفه مخالف تئذین خواهد بود  
 باقی ماند اینک چنانچه آنحضرت بعد و در و دعه سعد ملعون تئذین می شود و بعیت نفرمود پس  
 دو حال است اول آنکه چنانچه بنا بر نص صریح سر او را نیست پذیر که هرگاه سلاح  
 پوشد آنرا دور کند تا قتی که حق سبحانه و تعالی حکم کند میان او و دشمن او و نه او را  
 نباشد امام را که هرگاه سلاح پوشد از او جدا سازد و از خود دور سازد و دوم  
 آنکه از کجا که محکم است را بسبب چنانچه می بینید خطاب برید اصدیه القوم مینه ثابت نبود که  
 این خطبه بعد از آنکه می بینید از قتل دست بردار نخواهند شد و مؤید این احتمال است  
 اینکه آنحضرت از عمر سعد و دیگر ر و سایش شکر شقاوت اثر استدعای خود و که  
 مر ازین نزدیک زید برید یا اجازت رجوع بطرف وطن دهید یا نه آنحضرت که  
 نبی بلد دیگر از بلاد مسلمین است نمایم مثل دیگر علایا و بر ایام برکنم و آن ملا  
 هرگز قبول نکرد پس چه بعید است که بعد از آنحضرت را بجهل نمیدانید خفتند  
 را

یا بیکس آنجناب منبجستند و بذاتی غایتی الظهور اما آنچه نوشته شد خروج قهرمانی تواند  
 بود که فوج کثیر همراه باشد پس همراه بودن فوج کثیر ضرورت نیست بلکه طعن بهر کسی آنها  
 کافیت و در حقیقت شخصیت خروج معنی صطلاح نموده بلکه اراده آن داشت که  
 وصول بکوفه جهاد نماید و انکار از ریختن خون نداشت و اگر شخصیت را طعن  
 اهل کوفه نمی بود در مدینه منوره و کوفه فوج جهاد شروع نمیکرد و آنچه نوشته شد  
 این هم در صورتیکه بصمیم قلب و قلبه ~~بصمیم قلب~~ و پس تحقیق این امر نیز تمام  
 را ضرورت نیست و المدعی مطالب بالبدیهه و اگر محجب بنظر انصاف بلا خطبه نماید  
 فوج کثیر بصمیم قلب نزد جناب رسول الله ~~صلی الله علیه و آله~~ می نمود چنانچه ماجرایی غیر چنین  
 خادسی را در اول و ثلث اکابر صحابه اهل سنت بران دلالت دارد و بخیال محارب  
 ولایت مآب از شتم ترک میشت و عدم توجه بطرف جهاد و دیگر امور بر عمل آوردند  
 مشهور و برستند خواص و عوام ندانند که این معنی را می گویند که کار امام و پیغمبر تمام  
 حجت است و دریافت حال صمیم قلب ضرورت نیست و از اینجا است که امام السمر  
 لعن حضرت امام حسن علیهما السلام اول آنرا جمع فوج بکوفه به قصد جهاد مباد  
 ملائجه کرده بود و چون حال فوج دیگرگون مشاهده کرد بلا چاری مصاحبه بامعاویه فرمود  
 و انقدر دل تنگ شد که سکونت کوفه ترک کرد و بطرف مدینه منوره روانه شد  
 اگر تمام حجت بر شخصه نباشد لازم نمی بود از اول امر مصالحه می نمود و آنچه از این باب  
 نماید از بسکه نقل نموده و بعد تسلیم منافقین نیست زیرا که شخصیت را معلوم بود که



واکم بنده بود و حکم یزید را راده قتل و شک من نمیتواند کرد و تا وقتی که حکم یزید بر آید  
 روانه بطرف عراقین خواهیم شد و همین حال است در کلامی که جناب از مروان و محمد  
 نموده بودند و معیت معد و دوی چند هم کباب سعادت و نسیب جناب مسلم است لکن  
 در آن حال آنجناب بهما و شروع کرد که یک فکر محیب بجای رسد بلکه برای وصول کوفه  
 آنحضرت تعجیل تمام میفرمود که تا که به شکر تفاوت اثر در رسید و جناب به لاچار  
 بهما و نموده بدرجه رفیع شهادت بفرمود و دید یالیتنی کنت معاف و فز فز  
 عیال و علم و قطعی شخصیت در باب خلع نائب خویش غیر مسلم است و الا فستبان  
 مسلم بن عقیل و زوایان سمت روانه شدن عیث محض بود و بد اظهار غایت الطهور و  
 آنحضرت بنا بر مصلحت از حاضرین فرموده نیز دلیل صریح است بمر آنکه آنحضرت قبل  
 استماع خبر شهادت مسلم بانی یقین بیوفائی اهل کوفه حاصل نبود و قوله اکنون حال  
 یقین از وجوب و اباحت اهل کوفه و دست اولاً باینکه لایم که جناب  
 الشهدا علیه افضل التیمه و التناهی است تمام یقین بوده باشد چه دینتیکه در بدو حال  
 بنا بر جماع اعوان و نصیای و قدیم تمام یست یزید و تنالی و تابع رسول  
 اهل کوفه شرائط قیام محب و اتمام محبت بران حضرت لازم شده بود و سابق  
 مفصلاً بخیر تحریر آمد که مدار تکلیفات شرعی بر ظاهر است نه بر علوم لدنیه و الا بنا  
 طلب بینه از مدعی و خلاف منکر و غیره حکام شرعی را ساویر عین معصومین سا  
 باشد و هو خلاف الواقع و بعد حصول ظن ضرر و نکث عهد آن قوم مورد و لوم

نیز مقام یقینه نبود و اما الیه سابقا و ثانیا بعد تسلیم کون المقام مقام الیقینه را که انبیا  
 واجبه علیهم السلام کشف و جفا و نمودن آنجا بلیل ظاهر بر این باب هر چه عدم  
 یقینه است لکن معصوما عن الکلمات و الله را عند ما محفوظا عند کم فلا حاجته الی شایده  
 و ان مقام یقینه قسام خمس است لکن تشبیه این مقام بقیاس شیهه علی الله و حجت دین  
 مقام ناشی از عدم فهم مراد و عدم وصول فیین از بود و احی کلام غلامی علام است  
 زیرا که آنچه از افراد هر قسمی از قسام در آن مذکور شد به هر چه تشبیه است نه بطلان  
 حضور و الشاهد علی ذلک عدم وجوب یقینه فی سبب الایمان علی هر چه تشبیه است نه بطلان  
 منه و شرب الخمر و شایسته او باشد اما انکه از تشبیه و اینها که کسی گوید که  
 قتل نفس منکر است حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده من قتل نفسا متقدا  
 فخطا به جنم خالدا فیها پس حضرت ابراهیم که بحدیچ پیغمبر خود و صدقش را عیال اقدار نمود  
 معاذ الله ملک امر حرام و مصداق آیه مذکور شد و در این باب است که نزد فرقته  
 اثنا عشریه حال ایمه دین و اختلاف حکام الیه تشبیه عیال انبیا سابقین است که ما  
 الیه فیما سبق پس و تشبیه حکمی منصوص من الله از مرتبه مخصوص و از شرح باشد  
 تطبیقی آن با عمووات نمی توان کرد و چون فصل مجیب دین استفتائاتی کلام  
 را بر عظم ناقص خود بر حصول صیله فرقه ناجیه قرار داده پس تا که ثابت ننماید که  
 ایشان یقینه بر حضرت واجب بوده و ترک واجب نعوذ بالله منه فرموده منعی او  
 شمر شری نخواهد کرد وانی که ذلک و برین منوال است جواب استدلال او

بر روی دست که در آن کلمه بر وجه با تکیه دارد و نظیر استعدا لش باین احادیث استدل  
 بآیات و احادیثی است که در باب عدم جواز نکاح خامسه عدم طلاق بدون نکاح و  
 ملک بیکدیگر شهادت داده و زید را که بر طبق کلام این مجیب میفرماید میگوید که اگر کلام  
 حضرت ملک علام و احادیث صحیحین را در تاجیه الانام حرمت زائد علی الاربع مستفاد  
 میشود پس از جناب رسالت تا چه طواف علم الهی در باب ازواج شصت و شصت  
 من است لغزشها واقع شده و این امر نظر بقواعد شرع مورد اعتراض که دیده می شود  
 به دیگران این معنی است که نه در حق تحسین است و نه در حق مجیب لازم آمده اگر چه  
 انبیای سابق و ماضی برین پنج مورد و اعتراض استند و پیغمبرین میگویند که گفت که  
 مساجد بالاتفاق واجب است قال الله تعالی و من یصلهم یصلهم و من یصلهم یصلهم  
 الا یقال انما یصلهم مساجد الله من امن بالله و الیوم الآخر و اقام الصلوة و اتی الزکاة  
 و لم یشک الا الله الا انهم غلبوا رسالت بآیه که حکم باندازه مساجد قرار فرمود  
 اسباب آنرا سوزن کشید و خداوند تعالی قوا بعد شرع بعمل آورد اما ذکر اعمال مقبوله  
 که اشاره بطرف تکیه فرمود و در آن است و دستها و تکیه بطرف جناب رسالت  
 که این مجیب بطریق تعرض ذکر نموده پس از احادیث متفق علیها ثابت است و بنا  
 در همین ساله اشاره بآن نموده شد و فلا تطول الکلام مذکور با و سوسی ادب که در نظر کما  
 یسلی النفس سؤل و سید و سید نموده با وجود اینکه اهل سنت و جماعت را ضایع نموده  
 و موجب اطلاع می دهد که این دلیل را با هر سه بر یک مجیب سبب غایت است

مشرب خود دست بردار شده مذموب غروج و ضرورت اختیار یافته و فخر و افتخار  
و آنچه شسته که طلاق لغزشهاست یا علماء آن که احیاناً بر ستمهای انانیه الحاق قیل بنا  
فاسد علی الفاسد است کویا معارضه او باین الفاظ آواز کند بدست و الا تشنگ  
فرقه حقه اثنا عشریه بحبل المتین غره حضرت سید المرسلین و تشبیه سیدان ابر و عمر  
امریت که از عبا سر علمای فریقین ظاهر میشود و آمانی مبنی که ابن اثیر در جامع الا  
حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام اجد و دین الیه قرار داده نه مجذوب  
بل سنت و فخر رازی کتاب بنایه القول نوشته و عجب انهم نفع من فی القی و نما  
و الحسن العسکری انهم کانوا علیهم بنی جمیع المسائل الا صولیة الفروع و جعلها و تفایدها  
مع انهم کانوا فی بیان اکثر خوض العلماء فی صنایع علوم کثرت تصانیفهم و مع ذلك  
من احاطهم شی من العلوم باقلید و لا ما لکثیر لم یخصر و امثال و لا تکلم و انی شکر المسائل  
مع انما الفریق لم یطهرهم تصنیف منفع به کما ظاهراً و محمدر بن محسن و غیر بنا  
من الفقهاء و المتکلمین المفسرین انتهى پس شکست بر من محبت الیه است شیعیان  
خواهند بود که ایمین را افضل و اعلم از تمام خلائق دانند یا سنیان که چنین خصلت  
را از شافعی و غیره کمتر و نه لکن هرگاه چشم ایمان کور باشد چه چاره است باطلان  
بر سیله پوشش نداشتی از سیاه درونی و تیره باطنی اوست سبحان انقدر سیر  
کشیدن و خناب کردن و رسوم عباد و العمل آوردن محل طعن نباشد و سیه  
که از آثار ما تم است باطنی ملام باشد علاوه آنکه خلفای عباسیه که خلافت

آنها بنا بر تفسیر حقیقی و محلی علی بن ابی طالب منصوص بود و سیاه پوشی را شعار و زمار خود داشته  
 بودند و آنچه نوشته اند که سبب آن تهاشی نیکل سید عالم است پس بخدا و الهی تعالی  
 نفس عیب خود و پیروان خود را بر دیگران می نهد و نیز اگر کسی باینکه جناب سید  
 و سرور عالم را در مغازی و حر و بقیه آنها گذشته بدست اعدا سپرده بودند  
 مر البته کار از بقا و حیات بخلیب و اولاد مجاوش بوده اند و گذارن بقیه  
 متقی انار هم قوله و از یوید است یعنی مقتضای کل اما تیر شیخ بمافیة حکم توبه  
 طعام آنی قوله خدای و نشاط است اقول اگر مراد از توسعه طعام تقسیم  
 آن باهل مجلس و دیگر سادات و مومنین است پس استحسان و استجاب آن  
 باجماع و برایت فریقین ثابت است و ادعای دلالت آن بر سرور و  
 ناشی از کمال صفات و از نیاز است که در تقریب و فوات اغره و اقربانیز  
 خوانی و تقسیم طعام و فریقین رائج است و اگر مراد از توسعه طعام توسعه آن با  
 خود و عیال و بیت الاسلام که کسی از خیره شیعه بلکه عوام آنها در عشره محسن  
 چنین حرکت را مستحسن نداند بلکه اکثر مردم ترک لذت میمانند و گوشت و روغن و  
 غیره ترک میکنند اما طبل نواز می دانند آن که در عوام رائج است پس شک  
 بافعال عوام در باب اعتراض بر خواص فرقه ناجیه عوام است و جواب آن  
 خواص فرقه لازم نیست آری عوام فرقه شیعه می توانند گفت که ما درین باب  
 روایات شما پیروی و تقلید جناب سالتاب مینماییم چنانچه در صحیح بخاری  
 مذکور

مذکور است حدیثا خا لدین ذکوان عن الزیج بنت معویة قالت دخل علی النبی صلی الله علیه  
وآله سلم فحدثه بنی علی فجلس علی فراشی کجاً یکس متی وجویر یارت یضربن بالکف یندن  
من قبل من آبا سی یوم بدر حتی قالت جاریه و فیما بنی یعلم ما فی غد فقال النبی صلی الله علیه  
علیه انه یسلم لائقولی بهذا و قولی ما کنت تقولین پس هرگاه جناب سالت مآب  
افضل اولین و آخرین و سید نبیا و مرسلین خود بخود و ندیه زمان عب که با وقت  
و آلات الهی و بر تقو لان کنایه می نمودند مسرور فرموده باشد ما مردم عوام نیز اگر چه  
فرزند جناب با و از لیلی و غیره استماع نمایند چگونه مورد الزام باشیم و عکس  
بر آن نمی محسب است آن لطیف ما نمود و تاج و شمع از آن در میان اهل خلعه آویخته  
است آیا نمی بینید که در تزیین عرس مشایخ صوفیه معمول است که خلق کثیر از قهر  
و غیره لباس نفیس پوشیده و آرایش عطر و پان نموده بتوهم دلالت کریمه خدا  
نیز یکم عند کل مسجد بر قبور پیران خود جمع میشوند و قوال یا در ترانه های موسیقی که از  
اسباب سرور و مناسط و آلات شادی و نشاط است غولها تنگه شتمل بر  
حسن جمال و ضد و خال و هجر و وصال پریر و بیان ششال و مد شنان شیرین  
است میخوانند و بعضی اکابر مشایخ که اطهار معرفت باطنیه بنمایند با شش کشف که از  
برج نفیله و وبالاکتیه قص کنان و دستک زان با مردان دست و گریبان  
میشود و بنیاد ما کان صلواتهم عند البیت الامکا فی قصیده از کفار جاهلیت کوهی  
می براید و در بیان حال سچال شده های و موسیقی سخنان و جست و خیز مجنونان

و معجزه حفظ حال است نماید و هر یکی از خواص و عوام که در آن مجالس ششستند بر این  
 تعظیم چنین شخص بر میخیزد و این کاشش از جمله معرفت های باطنی است  
 در روزی است که از اعیان و هندو است بمقتضای من تشبیه بقوم هندو بنام هندو  
 زرد و سفید پوشیده بر قبر ادلیای خود می نشینند و چند کلمه با شکوه می گویند  
 بخوره ها که ششست بر قبرش می نهند و به معنی و ترجمه های موسیقی قوال همان  
 حال که خلاف قال است بعل می آرند بلی اگر فرقی میان عوام شیعه اهل سنت است  
 نیست که عوام شیعیان مرثیه در غنا شنیده می کنند و جلای فی و غیره را عبادت  
 می کنند و اهل سنت اصلا باس تسبیح و دعای و منموده در ترجمه های  
 غزلها شنیده می شود و می شنود و صحبت نفس غزلها و عبادت می کنند و حرکات  
 بعل می آرند و تکلیف بر می باججاره من کان بیتی من جاجه در عشره اول ماه ربیع  
 در و الخلافت شاه جهان آباد و غیره مشایخ اهل سنت با اسب پیچیده  
 بان ریش در از سر و در چشم کشیده و بر کتف قبول خورده و جمع می شوند و بسیار  
 از اموال با نسبت تشبیه باین سنت شایع کرده خود را با لبه فاخره آراسته  
 حاضر می گردند و زنان با و باس سر راه چرخ انداخته می نشینند و در پرده نظاره می کنند  
 و خوبریان می نمایند و خود را بنظر نامحوران می آرند و بکس تا عرصه و دوازده  
 در سینه و در نهیاط و شادی و نشاط می گذرانند همانا سبب این فرج و سرور  
 وفات سید کائنات است تاریخ خلافت از سنبل طاهر حضرت بعد از خلیفه اول است

قوله در بیت فضائل عاشورا لم اقول سبكه تتبع كتب معتدله فرقه حقه  
چونکه تمام کتابها معلوم و مشهور از احادیث و روایات است که دلالت بر عظمت  
آنحضرت و استجابات گریه و نوحه بر مصائب آنحضرت دارد و نحوست این روز  
آنچنانکه حاجت هیچ مومن در آن روز برآورده نمیشود و اگر برآورده شود در  
او مبارک نیست و در آن خیر و شر ندارد و دینی از ذخیره گردان برآ  
خود و عدم مین در آن نیز در اکثر کتب معتدله فرقه حقه وارد شده پس آنچه مجیب  
مصیب نوشته دلیل واضح بر جعل یا تجاهل اوست ارسطوایی است  
که برای آنها بسبب کمال محبت و ولای آل رسول متعال روایات فضائل  
روز عاشورا و ثواب روزه آن و استجابات کمال و عزت و حکم توسعه بر  
عیال خود و آن روز نقل کرده اند چنانچه بیضاوی و غیره مفسرین نوشته اند  
که روزیکه گشتی حضرت نوح بر کوه جودی قرار گرفت روز عاشورا بود و بجا  
که از اعظم محدثین آنهاست در صحیح خود حکم عاظم را باین عنوان مذکور  
ساخته که جناب رسالت آید و حال صوم عاشورا شنیده حکم صوم آن  
داد و پیران ایشان که مسمی بعد القادری و طلق بعوث عظمی است  
علیه در کتاب غنیة الطالبین برسی فضائل روز عاشورا تحریر نموده و در آن  
فضل مذکور است عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله  
علیه و آله و سلم یوم عاشوراء کتب الله عباده ستمین سنة یصیها بها و یأیدها و ین





ما شتر من المحرم فصوروه و دسوا فبسم الله على عياكم من ربيع على  
 عاشر الاوسع الله تعالى عليه سائر سنة اله ويز غوث مذكور  
 فصل دیگر نو و قد طعن قوم علی من صام هذا اليوم العظيم و ما ورد فيه من التعظيم  
 انه لا يجوز صيامه لاجل قتل الحسين بن علي رضي الله عنه فبسمه و قالوا انما  
 يكون المصيبة فيه عاتية على جميع الناس لفقده و انتم تتخذونه يوم فرح و سرور و  
 تامة و ن فيه بالتسعة على العيال و النفقة الكثيرة و الصدقة على الفقراء و الضعفاء  
 و المساكين و ليس هذا من حق الحسين رضي الله عنه على جماعة المسلمين و هذا القائل منقطع  
 فبيح فاسد لان الله تعالى اختار سيدنا محمدا صلى الله عليه و آله و سلم الشهادة في  
 الايام و اعظمها و اجلها و ارفعها عنده ليزيد بذلك رفعة في درجاته و كرامته مضافة  
 الى كراماته و يبلغه منازل الخلفاء الراشدين الشهداء الشهاداة و لو جاز ان يتخذ يوم  
 مصيبة لكان يوم الاثنين اولى بذلك لانه قبض الله تعالى عليه محمدا صلى الله عليه و آله و سلم  
 فيه و كذلك ابو بكر الصديق قبض فيه يوم الاثنين و في حجة حبيب استأمان بطون و فرقة  
 منو و بان طعن فرموده حق بان محدثين و مفسرين و پيروان خواهند بودند علماء  
 محدثين و فرقة حق بلکه بطلان برکت روز عاشورا و بعض احادیث و فرقة صحیح  
 چنانچه این بابویه علیه الرحمة در امالی روایت کرده عن جلیله قال سمعت منتم انما  
 قدس الله روحه بقول الله لئن لم يبق من نبت فيها في المحرم لقتلن  
 منه و ليتخذن اعداء الله ذلك اليوم يوم برکة و ان ذلك لكان من بعد سبني

علم الله تعالى اعلم ذلك بعد عهده الى مولاي امير المؤمنين صلوات الله عليه <sup>بجبرانه</sup>  
 يملك عليه كل شيء حتى الوجود شس في الفلوات والحيثان في البحار والطيران في السموات  
 يسكن عليه الشمس والقمر والنجوم والسماء وموئنا الانس والجن وجميع ملائكة السموات والارض  
 وما ملك وحمل العرش ومقطر السماء وما وراد اثم قال وجبت لغنة الله على قتل  
 عليه السلام كما وجبت على المشركين الذين يجعلون مع الله الهة اخر وكما وجبت على  
 اليهود والنصارى المبجوس قتل حيلة فقلت له يا ثميم وكيف يتحد الناس  
 اليوم الذي قيل فيه حسين بن علي يوم بركة فبكي ثميم ثم قال سير عمون  
 بحديث يضعونه انه اليوم الذي تاب الله على آدم فيه وانا تاب الله على  
 آدم في ذبيحته ويرعمون انه اليوم الذي قبل الله فيه توبه داود وانا قبل  
 توبه في ذبيحته ويرعمون انه اليوم الذي اخرج الله فيه يونس عن بطن الحوت وانا  
 اخرج الله تعالى من بطن الحوت في ذليقعه ويرعمون انه اليوم الذي استوت فيه  
 سفينة نوح على اجودى وانه استوت على اجودى يوم الثامن عشر من ذي الحجة  
 ويرعمون انه اليوم الذي فلق الله فيه البحر لنسبي النبيين وانا كان ذلك في  
 شهر ربيع الاول ثم قال ثميم باجمله اعلمى ان الحسين بن علي سيد الشهداء يوم القيمة  
 ولا صباه على سائر الشهداء ورجه باجمله اذا نظرت الى الشمس حمراء كانهام دم  
 عبيط فاعلم ان سيدا حسين قد قتل قالت حيلة فخر خست ذات يوم فرشت  
 الشمس على الجيطان كانهام الملاحف المصفرة فضحيت عيني ذكيت وقلت

یمن بن علی علیهما السلام انتهی ازین حدیث مستفاد کردید که اصل  
 آن عاشورا از روایات موضوعه اهل سنت است پس اگر چنانچه روایاتی  
 در کتب شیعیان افتراق آن دارد شده باشد معمول بر تقیه و مماشات پیغمبر  
 باشد معیند احتمال است که بعضی فضائل آن روز قبل از منوج ساخته گشته باشد  
 هرگاه چنین رزیه عظمی و محبت کبری در آن روز واقع شد نحوست و شومی آن فضائل  
 سابقه را محو و منسی کرد اینده باشد اما آنچه نوشته که انکار وصول رنج بحجاب علی  
 مرتضی فاطمه را وقت اجتماع سوانح کر بلا الی پس مخدوش است اولاً باینکه سابق  
 خودش تصریح نموده که خطیب و عبارات قدیمه اهل سنت مملو و مشحون از ذکر و تهنیت  
 آنحضرت است پس اگر نزد او ذکر این امور مستلزم وصول رنج بحجاب علی مرتضی  
 فاطمه هر است چه اقدامی اهل سنت بذکرش اقدام نمودند فاطمه و جبراهیم و جعفر  
 و ثانیاً باینکه لایسلم که ذکر این امور مستلزم رنج و ملال باشد بلکه بسا اوقات تمام  
 واری غیر از آن مسکن احزان اقربا و بزرگان مینماید ایامی منی که بعد از غزوه احد  
 زنان انصار بر شهادت ابراهیم گریه و زاری نمودند بحجاب رسالت مآب فرمود و ایها  
 فلاولائی که چون انصار زنان خود را بجای آنحضرت خمره فرستادند آنحضرت او را  
 گریه آنها شنیدند و عمار خیر در حق آنها فرمود پس چگونه بحجاب و عجبی خیر  
 کسیانکه مائمه داری فرزند بحجاب مینمایند نخواهد فرمود و این جوزی نوشته امین عباس  
 هو ما سور بیدر منع البینی النورم کلیم باینک حسین و لما اسلم وحشی قاتل خمره قال

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم غيب جبهك عنى فليف فقال أسيد من مؤمنين  
 احاد وكميك بطرق فرقة حقه وارو شده و محصل منعمون آنها نیست که چون  
 مآب جناب سیده را از وقوع سباحه کربلا خبر داد جناب شیخ عرض کردند  
 یکی علی و کسی حضرت فرمود که مردان مت من بر مردان المپیت من گریه  
 مرد و زنان مت من بر زنان المپیت من پس چون روز قیامت خواهر شدن  
 دست که گیرند کمان گرفته و جل بهشت خواهم کرد و دید از غایت تفریه خائف  
 و قنای دل و شیشه آلات پس فی بحال خالی از تعظیم ضریح و صاحبی نیست و از  
 که در روضه مقدسه حضرت سید المرسلین علیه افضل صلوات الین حسین بنیته وارد  
 قنای دل محمول است و در مقابر اکابر صدوفیه نیز چنین مراسم جاری پس اگر این  
 امور دلیل فرج و سرور می بود البته علمای عربین و دیگر بلاد از ان مخالفت نموده  
 و خلاصه آنکه تعرض باین امور و آنچه بدان ماند شایان علما و دینا و محصلین نیست  
 قوله بالجملة مجتهدان امامیه غیر از اینکه در امثال این مقام به تکرار نیست و آیات سنا  
 پروازند و به محامد خلفای راشدین مائل شوند و اقول معلوم نیست که موعود  
 بهم ناقص خود کدام وجه و حیه غیر و محمّدین فرقه حقه تجویز نموده که نفی میکا  
 جواب از آنها فرموده و خواهش میل بطرف خلفای خود کرده و چهاره سنی بنده  
 که پیروان صاحب نزالت مارونی را از کو ساله پرستی چه کار و متوسلان غیر  
 از بخشی چه روز بازار کجا خطیب بر سلونی و کجا قائل قوال قیلونی ایستلونی

بحکم مرقع این چار بابش کو کسر لی الوساوة و کجا جابل معنی ابا و کلا و کجا جابل  
 علی غیر الحشر کجا قائل بودا علی لیلک عمر این القرآن الماطق دین من بود القرآن  
 این من عطاء الله الولاية والامانة وین المتخلفون عن جیش ساسیه این التراب من التراب  
 و این النعمانه من الکرمی ثبت محلی از حال شوق دل تروید این موجب مفید اما  
 ثانی تروید شش عنی لزوم قول نسخ محکات و آنی پس صدق المعنی فی لطن  
 الشاعر است کاش بیان شود که در صورت کما محمد خلفانیش نسخ کلام میگوید  
 لازم می آید و ذکر ثبات و قرار و عدم فرار درین مقام چون مرکز فرازشناخ  
 بکار از جنک احد و یمن و غیره است باعث شکفتگی خاطر گردید قوله بایشن  
 سنیل جمال است که اگر بیت جناب امیر از بیت اکراه و جبار بودی ام اول  
 مخفی نماید که این دلیل است و یمنون است اول آنکه بیت جناب امیر از راه  
 اکراه بدیده عقل باطل است زیرا که کسی را حجابی متعرض حال سعد عباده نشده و  
 آنکه اگر بیت جناب امیر از راه اکراه میبود شکریه بگوید بکامی حضور جناب  
 الشهدا را در باب ترک جهاد و خام میخیزد و الزام میداوند پس میگوید که هر دو  
 معذور است اما اول پس اینست که اگر در تنوع بیعت بکراه و جبر خلاف بیعت  
 عقل بودی لازم آید که محذین در و اینست که اول سبب سبب طایفه بوده با  
 چه بیعت نمودن مختصرت با کراه از احادیث معتده است و اینست که بیعت چنانچه بعضی از احادیث  
 که درین باب وارد شده چنانچه تخریر آید و بعضی دیگر درین مقام اقتضای منوّه

ميشو و مسلم در صحيح خود حديث طولاني ذكر نموده كه بعض فقرات  
 كان لعلي من الناس حيوة فاطمة فلما توفيت استنكر على وجهه  
 مصداحه في بكر ومبايعته ولم يكن بالغ تلك الاشهر فارسل الى ابي بكر ان  
 والايانا معك احكم اتمه محضر عمر بن الخطاب فقال عمر لابي بكر والله لا دخل لهم  
 وحدك فقال ابو بكر وما غايب اسم ان يفعلوا لي انا والله لا يتهم فدخل عليهم ابو بكر  
 ففتش علي بن ابي طالب ثم قال انا غفيا يا ابا بكر فضيلتك وما اعطاك الله  
 لم تنفس عليك خير اسأله الله اليك ولكنك استبدت علينا بالامر وكنت  
 ترى ان لنا حقنا بقرابتنا من رسول الله صلى الله عليه وسلم فلم نزل يحكم ابا بكر  
 حتى فاضت عين ابي بكر فلما تكلم ابو بكر قال والذي نفسي بيده لو ربه رسول الله  
 حسب الى من ان صل من قريتي وانا الذي شجر بيني وبينكم من هذه الاموال فاني  
 لم آل فيها عن الحق ولم اترك امر ائت رسول الله صلى الله عليه وسلم فيها الا صنفه فقال علي  
 لابي بكر موعدك بعشيرة البقية فلما جعل ابو بكر صلوة الظهر في علي المنبر فاستشهد  
 وذكر شان علي وتخلله عن البيعة وغدره بالذي اعتمر اليه ثم استغفر الله وتشهد علي  
 بن ابي طالب فقام حتى ابي بكر فانه لم يحمله على الذي صنع نفاسة علي ابي بكر ولا  
 الذي تفضل الله به بل كما نرى ان لنا في الامر نصيبا فاستبد علينا به فوجدنا في  
 الغنائم منه بذلك المسلمون قالوا له صبت وكان المسلمون على قريبا حين اجمع  
 الامر المعروف انتهى بايد كه حضرت اهل سنت بنظر فصاف ودين عبارت نامل قريبا

که کلام آنم حضرت لکن استبدت و کما نحن نرى البتة انما من رسول الله و لا  
 صریح در عوی نامست و استحقاق خود دارد و هم چنین لفظ فلم یزل یکم ایما که صریح است  
 در تکیه آنحضرت را در کلمات بسیار که دلالت بر استحقاق خود داشت از ابو بکر بیان  
 فرمود و لفظ فوجدنا فی الغنم دلالت صریح بر غضب آنحضرت از غضب خلافت  
 دارد و عقیل از ابی الطفیل عامر بن ابی ربهت منوره است قال كنت علی البیت  
 یوم الشوری فالتفت الاصوات فسمعت علیا یقول بائع الناس لابی بکر  
 وانا و الله اولى بالامر منه و حتی بدنه سمعت و طعت مخافة ان یرجع الناس کفارا  
 یضرب بعضهم قبا بعض سبیف ثم بائع الناس عمر وانا و الله اولى بالامر منه و حتی  
 بدنه سمعت و طعت مخافة ان یرجع الناس کفارا یضرب بعضهم قبا بعض سبیف ثم  
 انتم تریدون ان تباعوا عثمان اذن سمع و طبع ان عمر جعلنی فی خمسة نفر اناسا هم  
 لا یعرف لی فضلا فی الصلاح و لا یعرفونه کلنا فیهم شرح بقوا و ایم الله لو اشار ان اکلم  
 ثم لا یطیع عوینهم و لا یحییهم و لا المعایر منهم و لا المشرک و حصة و فضیلة منها الفقلت  
 ثم قال انکم بالهدایة انفرجوا فیکم اصد له عم مثل عمی حمزة سید الله و سید رسوله  
 و سید الشهدا قالوا اللهم لا نقال فیکم اصد له عم مثل اخی جعفر و عابجا صین الی اخرها  
 درین روایت نیز لفظ انا و الله اولى بالامر منه و حتی بدنه و طعت مخافة ان یرجع  
 الناس الیهم دلالت صریح بر عدم رضای آنحضرت بر بیعت خلفای ثلثه دارد  
 جمال الدین سیوطی و جمیع الجوامع در سند عمر بن الخطاب از ابن شیبہ روایت کرده



عن سلمة بن بکر بعد رسول الله صلی الله علیه و آله کان علی والزبیر خیر  
یخلون علی بنی رسول الله صلی الله علیه و آله فقیشتا ورونها ویرجعون فی امرهم  
فلما بلغ عمر بن الخطاب خرج حتی دخل علی فاطمة فقال یا بنی رسول الله و الله  
ما من احد حب الی من ایاک و ما من احد حب الینا بعد ایاک منکم و ایم الله ان  
بالمشی ان اجتمع هؤلاء النفر عندک ان امرتهم ان یحرق علیهم بیت فلما خرج عمر جالس  
فالت علیهم ان عمر قد جاز فی وقد حلف بالله لئن عدتم لیحرقن علیکم البیت  
و ایم الله لئن لم یضین بما حلف علیه نصر فوارا شدید فرار و اراکم و لا ترجعوا الی انصر  
عنها و لم ترجعوا الیهما حتی یالعو الابی بکر دلائل این روایت بر عدم ضامی جناب  
ولایت ابی بکر نیست غنی عن البیان است و جمال الدین محدث در ریشه الاجاب  
جمعی از اهل تواریخ آورده اند که چون از مهم پیت فرخت حاصل شد ابو بکر صدیق  
رضی الله عنه از جوده مهاجر و انصار جمعی ساخته کس دستاد و علی مرتضی  
را بان مجلس طلبید و سی اجابت فرموده در آن مجمع حاضر شد و در محلی لائق  
خواب نشست و از موجب طلب خویش پرسید عمر فاروق رضی الله عنه فرمود  
موجب است که من خواهم چنانچه سائر صحاب با ابو بکر بیعت کردند نیز بیعت کنی علی  
رضی الله عنه گفت من همان سخن که شمار انصار حجت ساخته این منصب را فرستید  
بر شما حجت میکردم است کویست که بحضرت رسالت صلعم اقرب کیست عمر گفت  
ترا گذاریم تا بیعت نکنی علی گفت اول سخن را جواب با صواب بگوئید بعد از آن من

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده گفت ای ابوجحس تو بواسطه سبقت در اسلام و فضل و قربت نزد  
 ما سید عالم علیه الصلوٰه و السلام نزد خلافت و حکومتی و لیکن چون صی اکرام  
 ما را بوجوهر جمیع و اتفاق نمودند مناسب اینست که تو نیز قدم در راه حق نهاده  
 علی گفت ای پیغمبره تو این این می بقول رسول مفضل مقتضای امانت راجی  
 در گفتار و کردار موهبتی که تو سبحانه و تعالی بخانه ان نبوت کرامت کرده و دیده  
 باشد که بجای و کز نقل کنیده بطوآن و وحی و مورد امر و نهی و منبع فضل علم  
 و معدن عقل و علم یایم و بواسطه این امور خلافت را شایسته امارت را نیز  
 ایام بشر بن سعد انصاری گفت ای ابوجحس این دایعه که تو امر و نظایر می کنی  
 از این اگر معلوم مردم بشکسته برآید که با تو مضائقه و منازعه نمیکند و مدالی ان قال ابو  
 صدیق چون دید که کلمات علی جمله محکم و استوار و هر یکی از آنها مقابله صد کلام  
 صد هزار کلمه است از راهد فنی و مدار احمد و گفت ای ابوجحس مرا کمان این بود  
 که درین امر با من مضائقه نباشد و اگر میبایست که از بیعت با من تخلف خواهی کرد  
 بجز از قبول نمیکردم اکنون که مردم بر من اتفاق نمودند اگر تو نیز بایستاق  
 نمائی و ظن مرا مطابق واقع ساخته باشی و اگر حالا توقف کنی و خواهی که درین  
 مایل و تفکر نمائی هیچ جرحی بر تو نیست پس علی از مجلس برخاست و متوجه خانه  
 خویش گشت نهی و لایلت این عبارت نیز بر ما سخن فایده است و در کتاب  
 امامت و سیاست ابن قتیبه مذکور است فیا یهون علی التسلیم و الرضا و ستر علیهم

کتاب الله و سنته رسول الله قال فجاءه رجل من خثعم قال له علي بايع على كتاب الله و سنته  
 غيبة قال لا ولكن ابايعك على كتاب الله و سنته بنيه و سنته ابی بکر و عمر فقال و ما يدخل  
 ابی بکر و عمر مع کتاب الله و سنته بنیه انما کانا عاظمین بالجور حيث عملنا فابی الخثعمی  
 الاستغابی بکر و عمر و ابی علی ان یبايعه الا علی کتاب الله و سنته بنیه فقال له حیث  
 الخ علیه بايع قال لا الا علی ما ذكرت لک فقال له علی اما والله لکانی بک قد  
 نفرت فی هذه الفتنة و کان حوافر خیل قد شذخت و جهک قال فطعن بالجوارح فقتل يوم  
 النهر و ان قال فبقيته قرأته يوم النهر و ان قتيلا و قد و طارت الخیل و بهر و بره و  
 مثلت به فذكرت قول علی و قلت الله ابو الحسن ما حكي شفيعه لبني قطل الا كان كذا  
 انتهى و مؤيد بن رويت است و رواه يكمه ان ابن جبر و در صواعق محرقة اثر سید احمد  
 عن ابی و ابل قلت لعبد الرحمن بن عوف كيف بايعتم عثمان و تركتم عليا قال ما  
 قدوات بعلي فقلت ابايعك على كتاب الله و سنته رسول الله صلى الله عليه  
 و سلم و سيرة ابی بکر و عمر فقال فيا استغفرت ثم عرضت ذكك علي عثمان فقال  
 نعم و دلالت اين بر و رويت بر عدم رضایي حضرت و ظالم دستن خلفای  
 اظهر من الشمس است اما رويت اولی پس ظاهر است و اما رويت ثانیة فلا الهما  
 علی الا انکار من اتباع سيرة ابي حنین علی سبیل الاطلاق كما لا يخفى و نامه باخی  
 المؤمنین که جناب ولایت یاب نوشته و جواب آنها که جناب رقم فرموده  
 نیز دلالت صریح بر عدم رضایي حضرت دارد چنانچه اول بعض فقرات نامعویه

در انچه هم نقش نموده میشود بعد از آن عبارت نامه نامی جناب سید الزینین که در  
 آن شفق پدیدین مرقوم فرموده مذکور خواهد شد من عبد الله معویث بن ابی سفیان  
 ابی علی بن ابی طالب اما بعد فان الله تعالی حبسه و عطفی محمد صلی الله علیه و آله  
 و خصله بوحیه نادیه شریقه فافقه من العمایه و بری به من الغوایه ثم قبضه الله شیدا  
 حمیدا قد بلغ الشریع و بحق الشکر و حمد نار الاکف جاسن الله براه و صف  
 علیه النور الاله ثم ان الله سبحانه ختم محمد باصحاب ایدیه و داوره و نور  
 عکافو اما قال الله تعالی سبحانه لهم شدا علی الکفار رحایه یمنهم فضلهم مرتبه و اعلا  
 عند الله و المسلمین من فداة الخلیفه الاول الذی جمع الکلیه و لم الذروه و قال انزل  
 ثم خلیفه الثانی الذی فتح الفتوح و مصر الامصار اول رقاب المشکین ثم  
 الخلیفه الثالث المظلوم الذی نشر المله و طبق الافاق بالکلمه الخلیفه فلما استوت  
 الاسلام ضرب بجرانه غدوت علیه فیه الغول فصبته له الکامله و فترت الامم  
 و سست علیه اخوینت به و تعدت من حیث استنصرک عن نصرته و سالك  
 تدرکه قبل ان یزق یوم الدارضا و برکت و یا یوم المسلمین منک بواحد قد حسی  
 ابابکر و التوبیت علیه و مت فمنا و امره و تعدت فی بیک عنه و استغرت عضا  
 من الناس حتی تافروا عن یقه ثم کرهت خلافة عمر و جسده و اسد الملک  
 و سرت قبله و اطهرت الشماه به بهایه حتی اکس حادوت قتل ولده لانه قتل  
 ابیه ثم لم یکن شد حسد انک لابر علی عثمان فتمت رتبه و طویت محاسنه

طلعت في فقهه وفي دينه ثم في سيرته ثم في عقله واغتربت بالدين  
وشققتك حتى قتلوه بحضر منك لا ترفع عنه بان ولا يذو ما يولاء الا من عليه  
وتلكمات في بيعته حتى حملت اليه قهرت اق بجرهم الا قمار كما يساق الفحل المشي  
ثم نهضت الان تطلب اختلافه لم وجوب ابن نامه كه جناب لا يتكافى فيقول  
قلبي مودود بعض قهرت شرا ليس وكتابا لتتبع لانا ماشد عنا وهو قوله سبحانه  
واولوا الارحام بعضهم اولى ببعض في كتاب الله وقوله تعالى ان اولي الناس انسابا  
للذين اتبعوه وهذا البني والذين امنوا والله ولي المؤمنين فحق مرة اولى بالغير  
وتارة اولى بالطاعة ولما حثج المهاجرون على الانصار يوم السقيفة ترسول الله  
صلعم طوبوا عليهم فان يكن الفلاح فالحق لنا د فكم وان يكن لغيره فالانصار على حقهم  
وقسمت الى خلفاء احدثت وعلى كلامهم نقيت فان يكن ذلك كذلك فليس لنا  
عليك فيكون العذر اليك وتلك سكاة طابير عنك عارها وقلت اني كنت  
اقادكم ايقاد الجمل المحشوش حتى تباع ولهم الله لقد اروت ان تزدحم حجت  
ان تعضض فافضحت ما على المسلمين من غضاضة في ان يكون مظلوما ما لم يكن كما في  
دينه ولا مراما يفتنيه بن حجتى الى غيركم فعمدا ولكنى طلعت لك منا بقدر ما سمع  
منكم كراما ثم ودر كتاب نهج البلاغة كه سمحت ان در عين ساله بشهادت علما  
هست ثابت شوه مذكو هست فخطرت فاذا ليس لمعين الا اهل البيت عليهم السلام  
من الموت فافضيت على القدرى وشربت على الشحى وصبرت على اخذ الكفرهم

الحمد لله الذي جعله صلوات الله وسلامه عليه بن أبي اسحق بن مرقس في ذيل شرح  
نوشته قال ابو جعفر الطبري صاحب التاريخ ان الانصار لما فاتها ما طلبت  
الخلافة قالت او قال بعضها لا نابع الا عليا وذكر نحو هذا بن عبد الكريم المعروف  
بابن الاثير الموصلي في تاريخه فاما قوله لم يكن لي معين الا اهل بيتي فنصبت بهم على  
لقول ما زال به بقوله ولقد قال عقيبت فانت رسول الله صل قال ابو جعفر العيني  
دوسي غم ذكر ذلك نصبر بن فراحم في كتاب صفين ذكر كثير من ارباب السيرة  
موضع الحاجة من كلامه في بيان خطبة عجمان بن ابی اسحق بن مرقس دلالت صريح على  
رضای شخصت برسیت خلفای ثلثه دارد و در این خطبه مانی که در باب اخذت  
منوده و مکالماتی که میان شخصت و ابو عبیده واقع شده آنها را در رساله علیه که  
شراح مفاد شهادت بصحت آن داده و ابروست و عنوان آن رساله آیت  
مفضل الی علی و انفض خبا مک له و انفض من هو مک عنه و اعلم ان سلاله ابی اسحق  
و سلاله عمن قد ناه بالاسن علی الله علیه آله سلم سلاله و قل له البیحه مفرقة و البیحه  
الی آخره و دلیل صریح است بر انکار شخصت از ریب و ترک محاربه و مقام شخصت  
یوم الدار و ترک نمودن نماز جنازه قاتل الدار و عدم شرکت در تحنیر و نکضین آن  
شیعه اولی و نظری حسم شریف آن رئیس شوری از این شواهد بر حجاب  
انحضرت است الی غیر ذلک من الروایات و المقدمات پیش با وجود چنین احادیث  
متفق علیها و عوسی رضای جناب امیر بررسیت خلفای ثلثه از وجه اعتبار رساله

است و در چنین مقدمه صریح البطلان دعوی بدانکه دلیل تقابله است اما عدم  
تعرض سعد بن عباد و پس منوع است و سند منع قتل اوست تیر غده پیر که مصداق  
آنکه کان من عمل الجن بوده و چگونه سهم از عمل جن نباشد که بلا شبهه کار شیطان  
بوده و شیطان کان من الجن پس با دعای عدم وقوع تعرض بجانش از قسم  
السهم فی الظلام بلکه انکار بدیهات اولیات است و بعد التسلیم میگوید قیاس حال  
جناب ولایت مآب بحال سعد بن عباد و قیاس مع الفارق است زیرا که چون  
عباده از انوار بود و سوابق او در اسلام مثل سوابق جناب نبوده و قرابتی از  
سید المرسلین نداشته و حتی حدیثی که دلالت بر انانیتش نماید دارد و نگریده بود  
کار گمان اثبته بیک حدیث موضوع غنی الایمة من ورثش از کاران پجاره فایح  
کرد و پند و اگر چنین معنی نبعت نه نماید مری در خلافت خلفا نخواهد کرد بخلاف جناب  
ولایت مآب که نهضت الهی نفس بر مخالفت پناهی و در سبب صفی پنجم امر الزمان مشهور  
سیده نامه عالمیان و والد سید شایسته اهل انجته بوده و سوابق اسلامیه و جهاد  
کام و در جهاد کفار لیا م برای آنحضرت ثابت بوده و آیات بسیار و احادیث بسیار  
ولایت بر امامت آنحضرت می نمود و بر ظاهر است که اگر چنین بزرگی بعیت خلیفه  
نمی نمود و رخنه عظیم در بر سلطنتش پیدا میشد و اگر مجیب بنظر انصاف تامل نماید خواهد  
که استقامتی که بزرگداشتن در باب اخذ بعیت از آنحضرت نموده از دلیل دانی بر ضرورت  
نمی بود بعیت است چه اگر ایا کابر بشن تر کی بعیت آنحضرت را مثل تر کی بعیت سعد عبا

نیز می‌نماید ابو عقیده را بخدمت آنحضرت می‌فرستادند و غلطی که در خط او رخ می‌داد  
 نمی‌بخشید و اما آخرانی پس بطلانش نیز ظاهر است زیرا که او را دعوی مذکور حکم می‌نمود  
 و شهادت علی النقی غیر مقبول و ثانیاً بعد تسلیم مفید مطلوب نیست لان اسکوت لا  
 یرتکم تسلیم المسکوت عنه اما آنچه نوشته که چون این کلام از زبان احدی از  
 اعداء ارجاب بر نیامده است قسم که اصل فصاحت مذکوره ساخته عبداللّه بن  
 سبا است پس قطعاً از عدم ظهور وجه ملازمت میگوید که هرگاه عدم ضمان  
 جناب ولایت کاتب و سیدی شباب بل بخت و سیدة نساء علیان و سلمان  
 و ابو ذر و مقداد و سعید عباد و دیگر انصار بر خلافت خلیفه اول از اول است  
 باشد سلام و کفر عبداللّه بن سبا فامده عالم حال خسران مال اهل سنت نخواهد کرد  
 و ما نقله عن مجمع البحرین فی قولنا لا علینا باین النص صحیح بر برهنت فرقه حقّه از آن  
 ملعون است فایض ایلان ابا هم علم علیه ما علیه قوله علا و ه برین زید بن علی بن  
 الحسین علیه السلام دعوی امامت بر اهل حق و پیغمبر و اهل قول چون ضامن  
 بنای سقیان بر علم ناقص خود بر قبول خلیفه فرقه حقّه اندر هم انداخته بنصره قرار داده  
 لازم نیست که از احادیث و عبارات کتب معتبره فرقه باجیه ثابت نماید که زید بن  
 دعوی امامت خود نموده بود لیکن چون نصّه و تحریز بر دعوی بلا وجه است  
 نیز بحال احوال خود و باطل دعوی امامت زید و کتب معتبره ثابت نمیشود و اگر  
 و غیره و نیز در کتب معتبره هیچ وجهی نیست که جناب سید علی علیه السلام را



في شرح جعفر بن محمد بن الحسين في خبر من مودة واما الامامة فلا شك انه كان عارفاً بالامامة  
فقد روى الصدوق باسناده عن عمر بن خالد قال قال زيد بن علي بن الحسين  
بن علي بن ابي طالب عليه السلام في كل زمان صل من اهل البيت بحج الله علي  
خلقه وحمد زماننا ابن ابي جعفر بن محمد عليه السلام لا يغفل من تبعه لا يستدري  
خالقه وروى النجاشي بسنده عن عمار السابلي قال كان سليمان بن خالد الامام  
في شرح مع زيد بن علي حين خرج فقال له رجل ونحن في مائة من زيد واهله  
ما نية قال في زيد هو خير ام جعفر قال سليمان قلت والله ليوم من جعفر خير من  
ايام الدنيا قال فحرك واثبه واتي زيد اوقص عليه القصة قال فضيت نحوه وانه يبيت  
زيد وبنوه قال جعفر اما من في احرام وكمال انتهى فدا الى ما تقدم من الاحاديث  
الصديق والرضا عليه السلام في صحة عقاوه وبراءة ساحته مما ترميه الزيدية  
وكتاب منهج المقال في تحقيق الرجال في ترجمة زيد بن علي وروى في ارشاد المفيد  
زيد بن علي بن الحسين عليه السلام عن اخوته بعد ابي جعفر عليه السلام وفضلهم وكان  
عبد افيقها شيخا جاعا يلهو بالسيف يام بالمعروف وينهي عن المنكر ويطلب ثارا  
الحسين عليه السلام وعقده كثير من الشيعة في الامامة وكان سبب عقاوبهم كان  
فيه ضرر جبه بالسيف يدعو الى الرضا من آل محمد فظنوه يريد بذلك نفسه ولم يكن يدري  
لا مفر من استحقاق اخيه الامامة من قبله ووصيته عند وفاته الى ابي عبد الله عليه السلام  
انتهى في شغل حاجته من كلامه فافهمي نور الله نور الله مرقد ودرجاس المنين

فیما بین ابوعبیده را بخدمت آنحضرت میفرستادند و غلطی که از خطا آنحضرت  
 نمی نمود اما قرآنی پس بطلانش نیز ظاهر است زیرا که اولاد عوی نیز که حکم بجهت  
 و شهادت علی النقی غیر مقبول و ثانیاً بعد تسلیم مفید مطلوب نیست لان السکوت لا  
 یستلزم تسلیم المسکوت عنه اما آنچه نوشته که چون این کلام از زبان احدی از  
 اعداء جناب بر نیامده و نستقیم که اصل مضامین مذکوره ساخته عبد الله بن  
 سباست پس قطع نظر از عدم ظهور وجه ملازمت میگوئیم که هرگاه عدم خبر  
 جناب ولایت بهم رسید نمی جناب اهل بخت و سیدان سابقان و سلمان  
 و ابوذر و مقداد و سعد عباده و دیگر انصار بر خلافت خلیفه اول از اول است  
 باشد سلام و کفر عبد الله بن سبا فائده عالم حال خسران مال اهل سنت نخواهد کرد  
 و ما نقله عن مجمع البحرین فتوننا لا علینا چه این سخن صحیح بر برات فرقه حق از آن  
 ملعون است فکیف یظن اتباعهم لم علیه ما علیه قوله علاوه برین زید بن علی بن  
 الحسین علیه السلام دعوی امامت بر این خود نموده را قبول چون ضعیف  
 بنیای استقبایزعم ناقص خود بر حصول ضعیف فرقه حق اند بهم الله بنصره قرار داده  
 لازم است که از احادیث و عبارات کتب معتدله فرقه تابعیه ثابت نماید که زید بن  
 دعوی امامت خود نموده بود لیکن چون متذکره تحریر دعوی بلا پیوسته و تحقیق  
 نیز بحال اجمال نموده باجماع دعوی امامت زید اکتب معتبره ثابت میشود بلکه عدم  
 دعوی زید اکتب معتدله صحیح است چنانچه جناب سید علی نقیب بعد از این

حج صحیفه سجاده پیشین تحریر فرموده اما الامامیه فلا شک ان کان عار قاضیا  
 فصل در وی الصدوق باسناده عن عمر بن خالد قال قال زید بن علی بن الحسن  
 بن علی بن ابی طالب علیه السلام کل زمان جل من اهل البیت تحت السماء علی  
 خلقه و حجه زماننا ابن اخی جعفر بن محمد علیه السلام لا یضل من تبعه الا بهتدی من  
 خالفه و روى النجاشی باسناده عن عمار السابلی قال کان سلیمان بن خالد یسأل  
 عن زید بن علی حین خرج فقال له رجل و قوف فی ناحیه زید و قف فی  
 ناحیه ما تقول فی زید بن جعفر قال سلیم قلت و الله لیوم من جعفر خیر من  
 ایام الدنيا قال فحرک و ابته و اتی زیدا و قص علیه القصة قال فضیت نحوه و تهیت  
 زید و هو یقول جعفر اما منافی الاحرام و کلال انتهى بذال ما تقدم من الاحادیث  
 الصادق و الرضا علیهم السلام فی صحیح عقاده و براره ساجده مما ترمیه الزید  
 و در کتاب منہج المقال فی تحقیق الرجال در ترجمه زید مذکور است و فی ارشاد المفید  
 بن علی بن حسین علیهما السلام عن اخوته بعد ابی جعفر علیه السلام و فضله و کان  
 عابد اقیهاسیما نجاعا و یظهر بالسیف یامر بالمعروف و ینهی عن المنکر و یطلب ثارا  
 المحسن علیه السلام و یعتقد کثیر من شیعه فی الامامه و کان سبب عقاده بهم لک  
 فیہ ضروب بالسیف یدعو الی الرضا من آل محمد فظنوه یرید بذلک نفسه و لم یکن یرید  
 الذل فنهت به شقاق اخیه الامامه من قبله و وصيته عند وفاته الی ابی عبد الله علیه السلام  
 انتهى موضع حاجه من کلامه قاضی نور الله نورا الله مراده و محاسن المؤمنین

چنین باو شسته و تلف کرد و تحقیق نیست که زید بن علی علیه السلام غی خلافت  
 زید بن علی نیست که مستحق خلافت حقیقی در زمان او حضرت امام زعفران  
 علیه السلام است بلکه مقصود از خروج برعلبان مان انتقام کشیدن از اهل  
 علیه السلام بود و بهر طریق منجرب است که مردم را بر خود جمع سازد تا بدفع ثمن  
 خانه آن خود پردازد و از عالم کس برکاه از احادیث و عبارات علمای فقه و دعوی  
 امامت زید ثابت بنا نموده و آن بطرف زید مقتضای عصمت و غنا خواهد  
 بود و نه حکایتان که یا عزم المتعصب در صورت و اطلاق لغات شهادت بر  
 قباحتی نخواهد بود و اما آنچه نوشته که نهی امام وقت ازین خروج و برون رفتن  
 زیاده و وصول مکر و مات بحجاب آیه الم پس موقوف بر اثبات صدور نهی  
 بتجیر نمی آید و بلائق است و دونه خط القیاد و الروایات الدالة علی حرث  
 الامام قبله این شاهد علی مطلق بنا فقی منج المقال و لما قتل بلغ ذلک من  
 عبد الله علیه السلام کل مبلغ و حرث لفرمانندید اغیما حتی بان علیه فرق من  
 علی عیال من صیب مع زید من صحابه الف و بنا بیهی قوله هرگاه زقم بیرون  
 از جواب استقامت الی قوله اول آنکه مطابق ارشاد و الد ما جدش الم اقول آنچه  
 جناب علین باب آیه الله فی العالمین علی الله و رجه ارشاد فرموده مطابق  
 است در هر یک که تنگ کتب کلامیه علمای امامیه نموده میدانند که ایشان نقل  
 خلفانی از روایات و البراهین جناب لایت مآب از کتب معتبره و اهل بیت علیهم السلام

پرده شخصیت و عناد از چشم بصیرت بر وازند البتة مفهم و منحجج خواهند شد  
 الا مثل اهل بخران مصداق آیه وافی هدایة فمن جاکک فیه من بعد الجارک من العلم  
 الایة خواهند بود و معلوم است که در افراد بنی آدم کسی فضل و اعلم آرسید  
 عالم نبوده پس اگر چند نفر از متفینان بسیاری از تقریر حضرت مفهم و منحجج نشوند  
 این امر دلیل حقیقت نصاری نغیواند شد و بحد الله و جناب معلی و مقدس القاب  
 علامی فدای مجتهد العصر و الزمانی و ام طله در ست قناتیکه تحریر فرموده و مراعات  
 للعلیقة القرینة لقویة از مسلمات اهل سنت بر آنها اعتراض کرد پس تو هم فخاص  
 بر امامیه ناشی از سفاقت محیب است کما لا یخفی علی من یطالع نوره الرسالة  
 پر ظاهر است که هرگاه تحریرات رشید الفضلا که از شیوخ و اکابر محیب است در  
 رساله متعنه مضحکه صدیان باشد پس و اسی بر تحریرات این محیب که بنفیر شاد  
 اسی هم بهم رسانیده و لنعم ما قبل از بنی پوشید و بر خفاش بود که عدد و بی  
 فاش بود و قوله و دم انکه کلام مستغنی با وجودیکه علمای قدس بنده هم او  
 حقوق ضرر شنیده و بقیة اختصار پیدا اند اقول اسفا و بقیة بنده هم انی ضرری  
 الیق و اصری بحال او بوج صواب است که از عهد خلیفه پنجم ارضی بر حقیقت نیز بود  
 ذابو بوقت که بزمی مار و نر شید بخورند و خول بهر خوله پرشش کرده و کما  
 تاریخ انکشاف شاه ولی الله و اوست و رساله انکشاف فرمود و در وی انکشاف  
 یوسف و مجتهد کاتبان فی البیوت من تحریر انکشاف انکشاف انکشاف

چنین نوشته مولف گوید تحقیق نیست که زید بن علی علیه السلام بر عی خلافت  
 و بیعتی میزد نیست که مستحق خلافت حقیقی در زمان او حضرت امام جعفر صادق  
 علیه السلام است بلکه مقصود او از خروج بر عباسان آن انتقام کشیدن از اهل بیت  
 علیهم السلام بود و بهر طریق میخواست که مردم را بر خود جمع سازد تا بدفع دشمنان  
 خانمان خود پردازد و از اهل پس برگاه از احادیث و عبارات علمایی فرقه حق و غوی  
 امامت زید ثابت نباشد بنا و آن بطرف زید مقتضای عصیبت و غنا و خوا  
 بود نه بکاروان کما زعمه المتهصب و در صورت در اطلاق لفظ شهادت بر  
 قباحتی نخواهد بود و اما آنچه نوشته که نهی امام وقت ازین خروج و بودنش موجب  
 زیاده و وصول مکرمات بحجاب ائمه اهل پس موقوف بر اثبات صدور نهی  
 تحریری از عصیم فوا و بلا یقینه است و در نه شرط القناء و الروایات الدالة علی حر  
 الامام قبله این مشاهد علی مطلق بنا فی هیچ المقال و لما قتل بلغ ذلک من  
 عبداللہ علیہ السلام کل مبلغ و ضرب لفرما شد و یا عظیمنا حتی بان علیه فرق من  
 علی عیال من صبیب مع زید بن حجاب الف و بنا انتهی قوله برگاه را قم هیچ میر  
 از جوب استقمار الی قوله اول آنکه مطابق ارشاد و الله ما جدش اهل اقول آنچه  
 جناب عظیمین باب آیه اللہ فی العالمین اعلی الله در جتہ ابر شهاد فرموده مطابق  
 است و هر یک که تتبع کتب کلامیه علمای امامیه نموده میدانند که این بیان نقل مطاب  
 خلافتی نه و روایات و البراهین جناب لایت طالب از کتب معتبره اهل سنت بخاطر آنکه علمای

پرده حقیقت و عناد از چشم بصیرت بردارند البسته منجم و مجمع خواهند شد  
 الا مثل اهل بخارا مصداق آیه وانی هدایه من جاجک فیه من بعد اجار که من العلم  
 الا که خواهند بود و معلوم است که در افراد بنی آدم کسی فضل و اعلم از سید  
 عالم نبوده پس اگر چند نفر از متنفذین نصاری از تقریر حضرت منجم و مجمع انشود  
 این امر دلیل حقیقت نصاری نمیتواند شد و بحمد الله خباب معلی و مقدس لایق  
 علامی قهاری مجتهد العصر و الزمانی دام ظلّه در دست قیادت و تحریر فرموده مراعا  
 لظرفیه القدیمه القویه از مسلمات اهل سنت بر آنها تعمیر فرموده پس توهم افحاش  
 بر امینه ناشی از سفاقت محیب است کما لا یخفی علی من طالع یده الرساله و  
 پر خطا هرست که هرگاه تحریرات رشید الفضل که از شیوخ و اکابر محیب است در  
 رساله متوجه حکم صبیان باشد پس وای بر تقریرات این محیب که هنوز رساله  
 ها همی هم رسالینده و نعم باقیل از همه پوشیده بر خفاش بود و که عددی  
 فاش بود و قول دوم آنکه کلام متنفذی با وجودیکه علمای تدبیرش بتوهم او  
 حقوق ضرر شیوه قتیبه امتحاریند اقول استناد قتیبه بتوهم او فی ضرری  
 البتّه و احرى بجال و زلف ضحایه است که از عهد خلیفه پنجم رافضی بریت نیز بود  
 و ابو یوسف است که براسی با پرون رشید تجوز و خول بدخوله پدرش منوره کما  
 تاریخ خلفا شاه ولی الله دلموی در رساله انصاف فرموده و ردی ان الب  
 یوسف و محاکما بکثران فی الغیبه من مکر ابن عباس لان هارون الرشید

University Library

Aligarh

OUR UNIVERSITY IS A

محیب

بتکسیر و پس از این صاحبان عالم نشان تو بهم ادنی کجای حق چنین امور را عمل و در فقه و فقه  
 مکرر کنند تو بهم خبر نموده بلکه برای تحصیل از و بواسطه وقوع و قس علیه حال کتمان و انکار را  
 اسمی فیها اما آنچه در خصوص تحریر بعضی تعریضات ایها مات که در دست مقام تو میست  
 اگر در اوزان تعریض بحال صحابه عظام است پس تعریض بلکه تصریح و بلاء ایشان و ملکی  
 فیه حقه است بار ما گفته ایم و میگویم از منی مولف شتات افتخار از آن معلوم و اولی  
 که در مقامش حرفی بر زبان این ملائکه قرار از حصن حصین اسلام نیاورد که از من خود و اگر مرا  
 تعریض نسبت بدانها می باشد پس اگر در فایده از حال مولف معلوم میشد و صفا  
 بر عدم تعریض ایشان علماء امکانی هست و امکن نظر بنکشت بیعت غدیریه کذب و عذر  
 فادین کانین حلال و فایض و منکر امیدیهات سیهاات الیس منکم جل شریف  
 و در وجه مبوم سوال نموده در اکثر مقامات این ساله مرغی هست و اگر جایی چنانا ذکر کنم  
 باشد باشد نظر عدم حاجت بان بوده باشد ظهور الامر و وضوح الحجة و لیس الامر  
 کذلک من قبل من عدل عن قیوم المجد و لنتم الکلام بحمد الله الملک العلم و الصلوة و السلام  
 علی سید الانام و آله البررة انکلام شیخ الایمة الاثنی عشر شیخنا یوم الممیزه الالهی انما تشهد ان لا اله الا الله  
 و سادتنا و قادتنا ابی محمد محمد بن محمد بن علی و من بعدنا هم تبارک الی یوم القيمة و هو انما سادان  
 احمد زب العالمین





صفر	سطر	غلط	صحیح	صفر	سطر	غلط	صحیح
۱۵	۶	طاعت	طاعت	۳	۶	وقت	وقت
۲۶	۱۲	بیشتر	بیشتر	۱۳۰	۱۳۰	عبارت	عبارت
ایضا	۱۵	بیعت	بیعت	۴۰	۴۰	الکف	الکف
۲۵	۸	هست	هست	۵	۱	فانسی	فانسی
۲۸	۱۲	لا ینکب	لا ینکب	۶	۶	میریم	میریم
۲۹	۱۱	الکف	الکف	۱۱	۱۱	البیعت	البیعت
۳۰	۱	معل	معل	۱۳	۱۳	صحیح	صحیح
ایضا	۲	استیسا	استیسا	۲۰	۲۰	بسیار	بسیار
ایضا	۴	مقوم	مقوم	۴	۴	معاو	معاو
ایضا	۸	الحال	الحال	۵	۵	بیشتر	بیشتر
ایضا	۹	لهم	لهم	۱۶	۱۶	معدود	معدود
۳۴	۲	غادر	غادر	۱۲	۱۲	الکفین	الکفین
۳۷	۱۶	التاریخ	التاریخ	۱۵	۱۵	الاولی	الاولی
۳۵	۱	الذن	الذن	۶۰	۶۰	موج	موج
۴۰	۲۲	زیر	زیر	ایضا	۸	بیشتر	بیشتر
۳۶	۶	من المثل	من المثل	ایضا	۱۰	جیس	جیس
ایضا	۱۴	عیننا	عیننا	۱۸	۸	القرط	القرط
۳۸	۸	لحما	لحما	۲۰	۲۰	بذ	بذ
ایضا	۴	معدود	معدود	ایضا	۵	اقدام	اقدام
۴۰	۱۰	ان لا	ان لا	۲۰	۱۲	بالین	بالین
ایضا	۱۴	لا الام	لا الام	ایضا	۳	اعتقاد	اعتقاد
۴۲	۱۶	صحیح	صحیح	ایضا	۶	شکل	شکل
۴۵	۱	صدق	صدق	ایضا	۱۴	ما	ما
۴۷	۱۰	بیشتر	بیشتر	ایضا	۱۶	بیعت	بیعت
۴۹	۱۳	کر	کر	۲۲	۱۲	بیعت	بیعت
۵۰	۱۵	الکف	الکف	۳۰	۲	مشهد	مشهد
۵۱	۱	لا ینکب	لا ینکب	۲۷	۵	غرق	غرق
ایضا	۱۰	بیشتر	بیشتر	۳۰	۲	برکت	برکت

۵۱	۱۴	۵۳	۱۲	۸۶	۱۲	۵۰	۸	۹۰	۸	۹۱	۸	۹۲	۸	۹۳	۸	۹۴	۸	۹۵	۸	۹۶	۸	۹۷	۸	۹۸	۸	۹۹	۸	۱۰۰	۸	۱۰۱	۸	۱۰۲	۸	۱۰۳	۸	۱۰۴	۸	۱۰۵	۸	۱۰۶	۸	۱۰۷	۸	۱۰۸	۸	۱۰۹	۸	۱۱۰	۸	۱۱۱	۸	۱۱۲	۸	۱۱۳	۸	۱۱۴	۸	۱۱۵	۸	۱۱۶	۸	۱۱۷	۸	۱۱۸	۸	۱۱۹	۸	۱۲۰	۸	۱۲۱	۸	۱۲۲	۸	۱۲۳	۸	۱۲۴	۸	۱۲۵	۸	۱۲۶	۸	۱۲۷	۸	۱۲۸	۸	۱۲۹	۸	۱۳۰	۸	۱۳۱	۸	۱۳۲	۸	۱۳۳	۸	۱۳۴	۸	۱۳۵	۸	۱۳۶	۸	۱۳۷	۸	۱۳۸	۸	۱۳۹	۸	۱۴۰	۸	۱۴۱	۸	۱۴۲	۸	۱۴۳	۸	۱۴۴	۸	۱۴۵	۸	۱۴۶	۸	۱۴۷	۸	۱۴۸	۸	۱۴۹	۸	۱۵۰	۸	۱۵۱	۸	۱۵۲	۸	۱۵۳	۸	۱۵۴	۸	۱۵۵	۸	۱۵۶	۸	۱۵۷	۸	۱۵۸	۸	۱۵۹	۸	۱۶۰	۸	۱۶۱	۸	۱۶۲	۸	۱۶۳	۸	۱۶۴	۸	۱۶۵	۸	۱۶۶	۸	۱۶۷	۸	۱۶۸	۸	۱۶۹	۸	۱۷۰	۸	۱۷۱	۸	۱۷۲	۸	۱۷۳	۸	۱۷۴	۸	۱۷۵	۸	۱۷۶	۸	۱۷۷	۸	۱۷۸	۸	۱۷۹	۸	۱۸۰	۸	۱۸۱	۸	۱۸۲	۸	۱۸۳	۸	۱۸۴	۸	۱۸۵	۸	۱۸۶	۸	۱۸۷	۸	۱۸۸	۸	۱۸۹	۸	۱۹۰	۸	۱۹۱	۸	۱۹۲	۸	۱۹۳	۸	۱۹۴	۸	۱۹۵	۸	۱۹۶	۸	۱۹۷	۸	۱۹۸	۸	۱۹۹	۸	۲۰۰	۸	۲۰۱	۸	۲۰۲	۸	۲۰۳	۸	۲۰۴	۸	۲۰۵	۸	۲۰۶	۸	۲۰۷	۸	۲۰۸	۸	۲۰۹	۸	۲۱۰	۸	۲۱۱	۸	۲۱۲	۸	۲۱۳	۸	۲۱۴	۸	۲۱۵	۸	۲۱۶	۸	۲۱۷	۸	۲۱۸	۸	۲۱۹	۸	۲۲۰	۸	۲۲۱	۸	۲۲۲	۸	۲۲۳	۸	۲۲۴	۸	۲۲۵	۸	۲۲۶	۸	۲۲۷	۸	۲۲۸	۸	۲۲۹	۸	۲۳۰	۸	۲۳۱	۸	۲۳۲	۸	۲۳۳	۸	۲۳۴	۸	۲۳۵	۸	۲۳۶	۸	۲۳۷	۸	۲۳۸	۸	۲۳۹	۸	۲۴۰	۸	۲۴۱	۸	۲۴۲	۸	۲۴۳	۸	۲۴۴	۸	۲۴۵	۸	۲۴۶	۸	۲۴۷	۸	۲۴۸	۸	۲۴۹	۸	۲۵۰	۸	۲۵۱	۸	۲۵۲	۸	۲۵۳	۸	۲۵۴	۸	۲۵۵	۸	۲۵۶	۸	۲۵۷	۸	۲۵۸	۸	۲۵۹	۸	۲۶۰	۸	۲۶۱	۸	۲۶۲	۸	۲۶۳	۸	۲۶۴	۸	۲۶۵	۸	۲۶۶	۸	۲۶۷	۸	۲۶۸	۸	۲۶۹	۸	۲۷۰	۸	۲۷۱	۸	۲۷۲	۸	۲۷۳	۸	۲۷۴	۸	۲۷۵	۸	۲۷۶	۸	۲۷۷	۸	۲۷۸	۸	۲۷۹	۸	۲۸۰	۸	۲۸۱	۸	۲۸۲	۸	۲۸۳	۸	۲۸۴	۸	۲۸۵	۸	۲۸۶	۸	۲۸۷	۸	۲۸۸	۸	۲۸۹	۸	۲۹۰	۸	۲۹۱	۸	۲۹۲	۸	۲۹۳	۸	۲۹۴	۸	۲۹۵	۸	۲۹۶	۸	۲۹۷	۸	۲۹۸	۸	۲۹۹	۸	۳۰۰	۸																																																																		
۵۳	۱۲	۵۴	۱۰	۵۵	۱	۵۶	۱۰	۵۷	۱۲	۵۸	۱۲	۵۹	۱۲	۶۰	۱۲	۶۱	۶	۶۲	۶	۶۳	۶	۶۴	۶	۶۵	۶	۶۶	۶	۶۷	۶	۶۸	۶	۶۹	۶	۷۰	۶	۷۱	۶	۷۲	۶	۷۳	۶	۷۴	۶	۷۵	۶	۷۶	۶	۷۷	۶	۷۸	۶	۷۹	۶	۸۰	۶	۸۱	۶	۸۲	۶	۸۳	۶	۸۴	۶	۸۵	۶	۸۶	۶	۸۷	۶	۸۸	۶	۸۹	۶	۹۰	۶	۹۱	۶	۹۲	۶	۹۳	۶	۹۴	۶	۹۵	۶	۹۶	۶	۹۷	۶	۹۸	۶	۹۹	۶	۱۰۰	۶	۱۰۱	۶	۱۰۲	۶	۱۰۳	۶	۱۰۴	۶	۱۰۵	۶	۱۰۶	۶	۱۰۷	۶	۱۰۸	۶	۱۰۹	۶	۱۱۰	۶	۱۱۱	۶	۱۱۲	۶	۱۱۳	۶	۱۱۴	۶	۱۱۵	۶	۱۱۶	۶	۱۱۷	۶	۱۱۸	۶	۱۱۹	۶	۱۲۰	۶	۱۲۱	۶	۱۲۲	۶	۱۲۳	۶	۱۲۴	۶	۱۲۵	۶	۱۲۶	۶	۱۲۷	۶	۱۲۸	۶	۱۲۹	۶	۱۳۰	۶	۱۳۱	۶	۱۳۲	۶	۱۳۳	۶	۱۳۴	۶	۱۳۵	۶	۱۳۶	۶	۱۳۷	۶	۱۳۸	۶	۱۳۹	۶	۱۴۰	۶	۱۴۱	۶	۱۴۲	۶	۱۴۳	۶	۱۴۴	۶	۱۴۵	۶	۱۴۶	۶	۱۴۷	۶	۱۴۸	۶	۱۴۹	۶	۱۵۰	۶	۱۵۱	۶	۱۵۲	۶	۱۵۳	۶	۱۵۴	۶	۱۵۵	۶	۱۵۶	۶	۱۵۷	۶	۱۵۸	۶	۱۵۹	۶	۱۶۰	۶	۱۶۱	۶	۱۶۲	۶	۱۶۳	۶	۱۶۴	۶	۱۶۵	۶	۱۶۶	۶	۱۶۷	۶	۱۶۸	۶	۱۶۹	۶	۱۷۰	۶	۱۷۱	۶	۱۷۲	۶	۱۷۳	۶	۱۷۴	۶	۱۷۵	۶	۱۷۶	۶	۱۷۷	۶	۱۷۸	۶	۱۷۹	۶	۱۸۰	۶	۱۸۱	۶	۱۸۲	۶	۱۸۳	۶	۱۸۴	۶	۱۸۵	۶	۱۸۶	۶	۱۸۷	۶	۱۸۸	۶	۱۸۹	۶	۱۹۰	۶	۱۹۱	۶	۱۹۲	۶	۱۹۳	۶	۱۹۴	۶	۱۹۵	۶	۱۹۶	۶	۱۹۷	۶	۱۹۸	۶	۱۹۹	۶	۲۰۰	۶	۲۰۱	۶	۲۰۲	۶	۲۰۳	۶	۲۰۴	۶	۲۰۵	۶	۲۰۶	۶	۲۰۷	۶	۲۰۸	۶	۲۰۹	۶	۲۱۰	۶	۲۱۱	۶	۲۱۲	۶	۲۱۳	۶	۲۱۴	۶	۲۱۵	۶	۲۱۶	۶	۲۱۷	۶	۲۱۸	۶	۲۱۹	۶	۲۲۰	۶	۲۲۱	۶	۲۲۲	۶	۲۲۳	۶	۲۲۴	۶	۲۲۵	۶	۲۲۶	۶	۲۲۷	۶	۲۲۸	۶	۲۲۹	۶	۲۳۰	۶	۲۳۱	۶	۲۳۲	۶	۲۳۳	۶	۲۳۴	۶	۲۳۵	۶	۲۳۶	۶	۲۳۷	۶	۲۳۸	۶	۲۳۹	۶	۲۴۰	۶	۲۴۱	۶	۲۴۲	۶	۲۴۳	۶	۲۴۴	۶	۲۴۵	۶	۲۴۶	۶	۲۴۷	۶	۲۴۸	۶	۲۴۹	۶	۲۵۰	۶	۲۵۱	۶	۲۵۲	۶	۲۵۳	۶	۲۵۴	۶	۲۵۵	۶	۲۵۶	۶	۲۵۷	۶	۲۵۸	۶	۲۵۹	۶	۲۶۰	۶	۲۶۱	۶	۲۶۲	۶	۲۶۳	۶	۲۶۴	۶	۲۶۵	۶	۲۶۶	۶	۲۶۷	۶	۲۶۸	۶	۲۶۹	۶	۲۷۰	۶	۲۷۱	۶	۲۷۲	۶	۲۷۳	۶	۲۷۴	۶	۲۷۵	۶	۲۷۶	۶	۲۷۷	۶	۲۷۸	۶	۲۷۹	۶	۲۸۰	۶	۲۸۱	۶	۲۸۲	۶	۲۸۳	۶	۲۸۴	۶	۲۸۵	۶	۲۸۶	۶	۲۸۷	۶	۲۸۸	۶	۲۸۹	۶	۲۹۰	۶	۲۹۱	۶	۲۹۲	۶	۲۹۳	۶	۲۹۴	۶	۲۹۵	۶	۲۹۶	۶	۲۹۷	۶	۲۹۸	۶	۲۹۹	۶	۳۰۰	۶
۵۴	۱۰	۵۵	۱	۵۶	۱۰	۵۷	۱۲	۵۸	۱۲	۵۹	۱۲	۶۰	۱۲	۶۱	۶	۶۲	۶	۶۳	۶	۶۴	۶	۶۵	۶	۶۶	۶	۶۷	۶	۶۸	۶	۶۹	۶	۷۰	۶	۷۱	۶	۷۲	۶	۷۳	۶	۷۴	۶	۷۵	۶	۷۶	۶	۷۷	۶	۷۸	۶	۷۹	۶	۸۰	۶	۸۱	۶	۸۲	۶	۸۳	۶	۸۴	۶	۸۵	۶	۸۶	۶	۸۷	۶	۸۸	۶	۸۹	۶	۹۰	۶	۹۱	۶	۹۲	۶	۹۳	۶	۹۴	۶	۹۵	۶	۹۶	۶	۹۷	۶	۹۸	۶	۹۹	۶	۱۰۰	۶	۱۰۱	۶	۱۰۲	۶	۱۰۳	۶	۱۰۴	۶	۱۰۵	۶	۱۰۶	۶	۱۰۷	۶	۱۰۸	۶	۱۰۹	۶	۱۱۰	۶	۱۱۱	۶	۱۱۲	۶	۱۱۳	۶	۱۱۴	۶	۱۱۵	۶	۱۱۶	۶	۱۱۷	۶	۱۱۸	۶	۱۱۹	۶	۱۲۰	۶	۱۲۱	۶	۱۲۲	۶	۱۲۳	۶	۱۲۴	۶	۱۲۵	۶	۱۲۶	۶	۱۲۷	۶	۱۲۸	۶	۱۲۹	۶	۱۳۰	۶	۱۳۱	۶	۱۳۲	۶	۱۳۳	۶	۱۳۴	۶	۱۳۵	۶	۱۳۶	۶	۱۳۷	۶	۱۳۸	۶	۱۳۹	۶	۱۴۰	۶	۱۴۱	۶	۱۴۲	۶	۱۴۳	۶	۱۴۴	۶	۱۴۵	۶	۱۴۶	۶	۱۴۷	۶	۱۴۸	۶	۱۴۹	۶	۱۵۰	۶	۱۵۱	۶	۱۵۲	۶	۱۵۳	۶	۱۵۴	۶	۱۵۵	۶	۱۵۶	۶	۱۵۷	۶	۱۵۸	۶	۱۵۹	۶	۱۶۰	۶	۱۶۱	۶	۱۶۲	۶	۱۶۳	۶	۱۶۴	۶	۱۶۵	۶	۱۶۶	۶	۱۶۷	۶	۱۶۸	۶	۱۶۹	۶	۱۷۰	۶	۱۷۱	۶	۱۷۲	۶	۱۷۳	۶	۱۷۴	۶	۱۷۵	۶	۱۷۶	۶	۱۷۷	۶	۱۷۸	۶	۱۷۹	۶	۱۸۰	۶	۱۸۱	۶	۱۸۲	۶	۱۸۳	۶	۱۸۴	۶	۱۸۵	۶	۱۸۶	۶	۱۸۷	۶	۱۸۸	۶	۱۸۹	۶	۱۹۰	۶	۱۹۱	۶	۱۹۲	۶	۱۹۳	۶	۱۹۴	۶	۱۹۵	۶	۱۹۶	۶	۱۹۷	۶	۱۹۸	۶	۱۹۹	۶	۲۰۰	۶	۲۰۱	۶	۲۰۲	۶	۲۰۳	۶	۲۰۴	۶	۲۰۵	۶	۲۰۶	۶	۲۰۷	۶	۲۰۸	۶	۲۰۹	۶	۲۱۰	۶	۲۱۱	۶	۲۱۲	۶	۲۱۳	۶	۲۱۴	۶	۲۱۵	۶	۲۱۶	۶	۲۱۷	۶																																																																																																																																																																								

صفحه	نمبر	عنوان	موضوع	توضیح
۱۲۵	۳	روایات	روایات	روایات
۱۲۶	۴	فقهی	فقهی	فقهی
۱۲۷	۵	کتاب	کتاب	کتاب
۱۲۸	۶	سنت	سنت	سنت
۱۲۹	۷	معنی	معنی	معنی
۱۳۰	۸	خواهر	خواهر	خواهر
۱۳۱	۹	نقل	نقل	نقل
۱۳۲	۱۰	سنت	سنت	سنت
۱۳۳	۱۱	کمال	کمال	کمال
۱۳۴	۱۲	اطلاق	اطلاق	اطلاق
۱۳۵	۱۳	مؤلف	مؤلف	مؤلف
۱۳۶	۱۴	مفسر	مفسر	مفسر
۱۳۷	۱۵	مفسر	مفسر	مفسر
۱۳۸	۱۶	مفسر	مفسر	مفسر
۱۳۹	۱۷	اختلاف	اختلاف	اختلاف
۱۴۰	۱۸	باب	باب	باب
۱۴۱	۱۹	معنی	معنی	معنی
۱۴۲	۲۰	رس	رس	رس
۱۴۳	۲۱	مفسر	مفسر	مفسر
۱۴۴	۲۲	مفسر	مفسر	مفسر
۱۴۵	۲۳	مفسر	مفسر	مفسر
۱۴۶	۲۴	مفسر	مفسر	مفسر
۱۴۷	۲۵	مفسر	مفسر	مفسر
۱۴۸	۲۶	مفسر	مفسر	مفسر
۱۴۹	۲۷	مفسر	مفسر	مفسر
۱۵۰	۲۸	مفسر	مفسر	مفسر
۱۵۱	۲۹	مفسر	مفسر	مفسر
۱۵۲	۳۰	مفسر	مفسر	مفسر
۱۵۳	۳۱	مفسر	مفسر	مفسر
۱۵۴	۳۲	مفسر	مفسر	مفسر
۱۵۵	۳۳	مفسر	مفسر	مفسر
۱۵۶	۳۴	مفسر	مفسر	مفسر
۱۵۷	۳۵	مفسر	مفسر	مفسر
۱۵۸	۳۶	مفسر	مفسر	مفسر
۱۵۹	۳۷	مفسر	مفسر	مفسر
۱۶۰	۳۸	مفسر	مفسر	مفسر
۱۶۱	۳۹	مفسر	مفسر	مفسر
۱۶۲	۴۰	مفسر	مفسر	مفسر
۱۶۳	۴۱	مفسر	مفسر	مفسر
۱۶۴	۴۲	مفسر	مفسر	مفسر
۱۶۵	۴۳	مفسر	مفسر	مفسر
۱۶۶	۴۴	مفسر	مفسر	مفسر
۱۶۷	۴۵	مفسر	مفسر	مفسر
۱۶۸	۴۶	مفسر	مفسر	مفسر
۱۶۹	۴۷	مفسر	مفسر	مفسر
۱۷۰	۴۸	مفسر	مفسر	مفسر
۱۷۱	۴۹	مفسر	مفسر	مفسر
۱۷۲	۵۰	مفسر	مفسر	مفسر
۱۷۳	۵۱	مفسر	مفسر	مفسر
۱۷۴	۵۲	مفسر	مفسر	مفسر
۱۷۵	۵۳	مفسر	مفسر	مفسر
۱۷۶	۵۴	مفسر	مفسر	مفسر
۱۷۷	۵۵	مفسر	مفسر	مفسر
۱۷۸	۵۶	مفسر	مفسر	مفسر
۱۷۹	۵۷	مفسر	مفسر	مفسر
۱۸۰	۵۸	مفسر	مفسر	مفسر
۱۸۱	۵۹	مفسر	مفسر	مفسر
۱۸۲	۶۰	مفسر	مفسر	مفسر
۱۸۳	۶۱	مفسر	مفسر	مفسر
۱۸۴	۶۲	مفسر	مفسر	مفسر
۱۸۵	۶۳	مفسر	مفسر	مفسر
۱۸۶	۶۴	مفسر	مفسر	مفسر
۱۸۷	۶۵	مفسر	مفسر	مفسر
۱۸۸	۶۶	مفسر	مفسر	مفسر
۱۸۹	۶۷	مفسر	مفسر	مفسر
۱۹۰	۶۸	مفسر	مفسر	مفسر
۱۹۱	۶۹	مفسر	مفسر	مفسر
۱۹۲	۷۰	مفسر	مفسر	مفسر
۱۹۳	۷۱	مفسر	مفسر	مفسر
۱۹۴	۷۲	مفسر	مفسر	مفسر
۱۹۵	۷۳	مفسر	مفسر	مفسر
۱۹۶	۷۴	مفسر	مفسر	مفسر
۱۹۷	۷۵	مفسر	مفسر	مفسر
۱۹۸	۷۶	مفسر	مفسر	مفسر
۱۹۹	۷۷	مفسر	مفسر	مفسر
۲۰۰	۷۸	مفسر	مفسر	مفسر





بالت

DUE DATE

٢٩٤٣٢٢

٢٩ ٢٣

فاتحة ٢٩٤٦٢٢  
٢٣٢٩

بالت  
تشيد مباني الإيمان وتنسيق اصول أهل العرو

Date	No.	Date	No.